

گفتگوی نشریه کار با دکتر مصطفی دانش  
حل مشکل افغانستان در دست مردم این کشور است

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
چهارشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۹ - ۱۳ دسامبر ۲۰۰۰ - دوره سوم - شماره ۲۴۷  
KAR. No. 247 Wednesday 13. Dec 2000

در صفحه ۱۲



## گرمی یاد آذر روز دادگستری

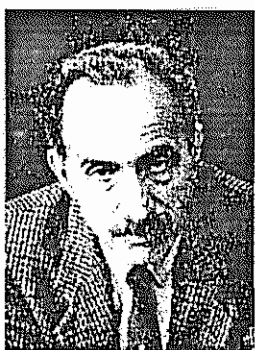
ویژه ۱۶ آذر روز دانشجو در صفحه ۵ و ۶

اکبر گنجی:

# دستور قتل پیروز دوانی را محسنی از های دادستان دادگاه ویژه روحانیت صادر کرده است

● مصطفی کاظمی: دری نجف آبادی وزیر اطلاعات فریاد زد مرگ یک بار شیون یک بار، حداقل لاینکها را بکشید

● دادگاهی که قوه قضائیه برای رسیدگی به پرونده قتلها تشکیل داده صلاحیت ندارد



مصاحبه نشریه کار  
با دکتر عبدالکریم  
لاهیجی پیرامون  
قتل های زنجیره ای،  
قانون اساسی  
و حقوق بشر

## دستور خامنه ای: پای هیچ روحانی نباید به پرونده قتلها کشیده شود!

در صفحه ۴

توهین می شود، بدون  
اذن دادگاه مجاز است.  
گنجی افزود: مصباح  
تاکید کرده است که اگر  
کسی مرتد است دادگاه  
لازم نیست. می توانید  
او را بسزید و بکشید.  
گنجی در باره روح الله  
حسینیان یکی از  
شاگردان مدرسه حقانی  
که سعید امامی را  
هم چنان شهید می خواند،  
گفت: حسینیان گفته  
است: کسانی که کشته  
شده اند، مرتد و ناصبی  
بوده اند. هنگامی که  
گنجی، علی فلاحیان را  
«شاه کلید» قتل های  
زنجیره ای خواند،  
احمدی رئیس دادگاه با اعتراض  
به وی گفت: اگر از کسانی در  
دفاعیات خود نام می برید، باید  
بتوانید آن را اثبات کنید. گنجی  
پاسخ داد: قتل پیروز دوانی را  
می توانم شرح دهم. اما رئیس  
دادگاه در صفحه ۲



که گنجی در دادگاه از وی به  
عنوان یکی از آمران پشت پرده  
قتل های زنجیره ای و شبکه  
مافیای جنایت اسم برد و گفت:  
محفل حقانی که شاگردان آقای  
مصباح هستند، معتقدند توسل به  
خسرت هنگامی که به مقدسات

گنجی در نهمین جلسه دادگاه  
محاکمه شرکت کنندگان کنفرانس  
برلین با نام بردن از علی فلاحیان،  
محسنی از های، مصباح یزدی و  
روح الله حسینیان به عنوان  
چهره های پشت پرده قتل های  
زنجیره ای، پرتو بیشتری بر  
زوایای تاریک خانه اشباح  
انداخت و نشان داد قوه قضائیه با  
معرفی سعید امامی - امامی -  
مصطفی کاظمی و مهرداد  
عالیخانی به عنوان عاملین اصلی  
پرونده، قصد دارد نام  
دستور دهندگان اصلی جنایت  
سورناتک حکومت علیه  
دگراندیشان لاینک سر به مهر  
بماند و پرونده قتلها مطابق  
خواست «پدرخوانده» از سعید  
اسلامی فراتر نرود.  
گنجی در دادگاه صراحتاً گفت:  
محسنی از های دادستان کل دادگاه  
ویژه روحانیت دستور قتل پیروز  
دوانی را صادر کرده است.  
مصباح یزدی چهره دیگری بود

باز هم خبر قتل های زنجیره ای،  
این بار به گونه ای دیگر، از زبان  
اکبر گنجی و به روایت دکتر  
عبدالکریم لاهیجی با استناد به  
اطلاعاتی که از زمان مرگ سعید  
امامی تاکنون جمع آوری کرده

بیانیه هیات سیاسی - اجرائی  
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
پیرامون وضعیت روند اصلاحات  
در آستانه انتخابات ریاست جمهوری  
ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه  
سدر راه پیشرفت اصلاحات است

در صفحه ۳

نامه محمد محسن سازگارا  
یکی از بنیان گذاران سپاه  
به خامنه ای

وقتی روزنامه  
توس و جامعه  
تعطیل شد،  
بنده معتقد بودم  
شما تمام  
روزنامه ها  
را تعطیل  
خواهید کرد.

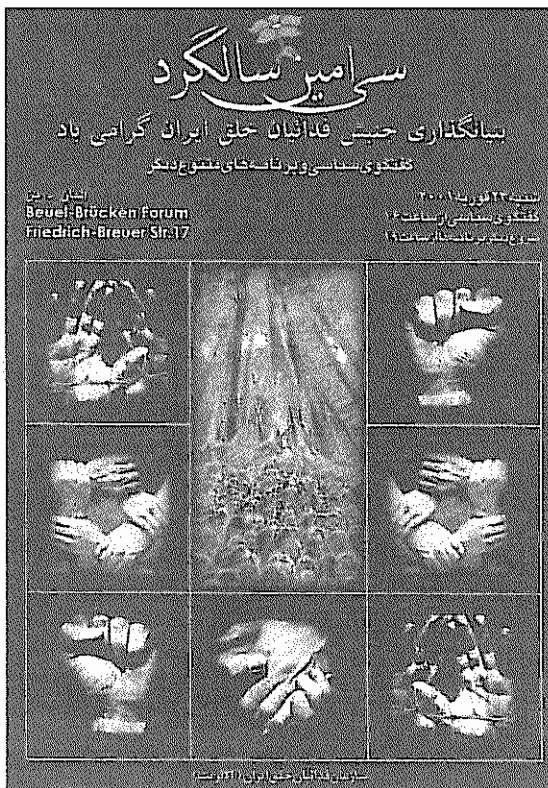
در روز جهانی حقوق بشر  
دکتر ناصر زرافشان دستگیر شد

در صفحه ۲

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی  
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در مورد بازداشت آقای ناصر زرافشان

در صفحه ۲



پرونده قتلها هنوز پایان نیافته است

دانشجویان، هفته گذشته از خاتمی نظرش را در باره پرونده قتل های  
زنجیره ای جویا شدند. رئیس جمهور، به جای جدیت و حساسیت قابل  
تحمیلی که دو سال پیش در ابتدای پیگیری این پرونده از خود نشان داد،  
در پاسخ به این سؤال چند ادعای نادرست را مطرح نمود. برخی این ادعاها  
از این قرار بودند:

۱ - غده سرطانی قتل های زنجیره ای ریشه کن شده است.  
۲ - خامنه ای در کشف حقیقت قتل های زنجیره ای نقش تعیین کننده  
داشت.

۳ - کارکنان وزارت اطلاعات از شریف ترین افرادند.

در مورد ادعای اول:  
اگر آقای خاتمی، آزادی ۱۶ معترف صریح به قتل و عدم مؤاخذه از کسانی  
که از سوی برخی متهمان به عنوان آمران قتلها معرفی شده اند،  
ریشه کن شدن فتنه می داند، معلوم است که «فتنه» از نظر او نه خود قتلها،  
که واکنش جامعه نسبت به آن جنایات بوده است. زمانی که به دستور خاتمی،  
هیاتی سه نفره پرده از دخالت وزارت اطلاعات در قتلها برداشت، این امید  
می رفت که رئیس جمهور تا روشن شدن آمران قتلها، پرونده را پیگیری  
کند. اما ماهها و سال های بعد، فعالیت و موضع گیری خاتمی جای خود را به  
سکوت داد و به قول یکی از دانشجویان در جلسه هفته گذشته، میلیونها  
سؤال در ذهن مردم ایران ایجاد کرد.

در مورد ادعای دوم:  
اگر آنگونه است که خاتمی مدعی است، چرا قوه قضائیه تحت کنترل  
خامنه ای از ابتدا قتل های زنجیره ای را بدانگونه پیگیری نکرد که رئیس  
جمهور ناگزیر از دخالت شود؟ آیا آدرس عوضی دادن، آنطور که خامنه ای در  
پانز و زمستان ۷۷ کوشید سر نخ قتلها را به خارج وصل کند، کمک به  
روشن شدن حقیقت بود؟ آیا آزادی ۱۶ متهم به جنایت توسط دادگستری  
تحت کنترل رهبر، کمک به ریشه کن کردن باند قاتلان است؟

در مورد ادعای سوم:  
اگر دستگاه وزارت اطلاعات تا آن حد پاک است که خاتمی می گوید،  
چگونه سعید امامی ها و مصطفی کاظمی ها و مهرداد عالیخانی ها در آن  
سالها در حساس ترین مقامها بودند؟ آیا نشان از پاکی این است که چند  
نفری به خانه یک زن و مرد سالخورده بریزند و قصابی شان کنند؟ آیا  
جوانمردی این است که نویسنده ای را که تصور می کند باز یکی از همان  
بازجویی ها در انتظار او است، به مخفیگاه ببرند، چشمان و دستان او را  
ببندند و خفه اش کنند؟ آیا شریف ترین آحاد مردم ایران، همانهایی هستند  
که بعد از خفه کردن نویسنده ای، او را دار زدند تا از مرگش مطمئن شوند؟  
رئیس جمهور باید بداند که مردم تلاش برای پایان یافته قلمداد کردن  
پرونده قتلها، در حالی که قاتلان و دستور دهندگان آزادند و از هر گونه  
مؤاخذه در امان، پذیرا نخواهند شد.  
تصادفی نیست که سخنان هفته گذشته خاتمی، با استقبال محافظه کاران  
و مطبوعاتی مانند کیهان، که همواره ارگان سعید امامی ها بوده است و با  
نارضایتی خانواده فروهرها و مختاریها و پویندهها روبرو شد.

طرح بحث  
پیرامون اصلاحات در کشور

پیرامون استراتژی و تاکتیک تمامیت کرایان و اصلاح طلبان

پهروز خلیق

جنبش اصلاح طلبی در آغاز راه است

مرتضی ملک محمدی

جنبش اصلاح طلبی و آینده آن

حسین باقرزاده

در صفحات ۷ - ۸ - ۹

در این شماره

کالبدشکافی یک بیانیه

فعالیت قانونی کامی در جهت جنبش اصلاح طلبی

حسین جوهری

داد خواهیم این بیداد را!!

خسرو باقرپور

در صفحه ۱۰

انگیزه انتشار نامه سازگارا به  
خامنه ای اعتراض به مطالبی  
است که روزنامه کیهان به  
سرپرستی حسین شریعتمداری  
علیه وی نوشته است. این نامه را  
روزنامه های داخلی چاپ  
نکردند. سازگارا همراه نامه اش،  
همان شماره کیهان را به ضمیمه  
به خامنه ای فرستاده است. وی  
خطاب به خامنه ای در معرفی  
خود نوشته است: شما مرا  
می شناسید. اگر هم از خاطرتان  
ادامه در صفحه ۲

یادداشت

اراده و فعالیت مستقل مردم، رکن مهم جامعه مدنی

جناب محافظه کار اصلاح طلبان حکومتی این روزها مدام خطاب به مردم و بخش رادیکال تر اصلاح طلبان گوشزد می‌کند که «فشار مردم» برای انتقال دوم خرداد، ضرر است.

خلاصه کلام امثال بهزاد نبوی این است که «مردم و روشنفکران» بهتر است ساکت بنشینند و به رأی دادن هر چهار سال یک بار برای مجلس و رئیس جمهور اکتفا کنند تا مصلحان منتخب آنها بتوانند در آرامش و به دور از «جنجال و هیاهو» کارشان را بکنند. این تذکرات مستمر، درکی از مردم سالاری را به نمایش می‌گذارد که در بهترین حالت می‌توان آن را یک دمکراسی ناقص دانست. کسانی از این درک دفاع می‌کنند که حداقل در سه سال اخیر از «جامعه مدنی» و «جمهوریت» دم می‌زنند.

اگر منظور آقایان از جمهوریت، این است که مشارکت مردم به علامت گذاشتن هر چند سال یک بار بر برگه های رأی حاوی فهرست کاندیداهای مجاز است، باید گفت که بشریت آغاز هزاره سوم، چنین درکی از جامعه مدنی و دمکراسی ندارد. در دمکراسی های جاف شده و زنده، در کنار نهادهای قدرت سیاسی که البته انتخابی است (و البته در انتخابات آزاد و نه مملوده در قربانگاه نظارت استصوابی)، شمار زیادی از نهادهای حیات سیاسی و اجتماعی مستقل از قدرت حاکم وجود دارد که نقش کنترل کننده و مکمل قدرت سیاسی را ایفا می‌کنند. از آن جمله است اتحادیه های کارگری، انجمن های زنان، جوانان و حافظان محیط زیست، سازمان های صنفی دیگر، نمایندگی های اقلیت های مذهبی و قومی و به طور خلاصه، مجموعه تشکلهایی که مجرای اراده و فعالیت مستقیم و مستقل مردمند.

اگر چنین نهادهایی نباشد، هر قدرت سیاسی (حتی انتخابی) به سمت جدائی از مردم و خودسری پیش خواهد رفت. تنها جامعه ای به سمت تعادل و ثبات پیش می‌رود که در آن علق و منافع گاه مختلف و متضاد اقشار گوناگون مردم، بتواند با استفاده از مجاری مزبور، در حیات سیاسی و اجتماعی نقش ایفا کند. فی المثل اگر قرار باشد نهادهای قانون گذاری که معمولاً کارگران در آنها حضور قابل توجهی ندارند، بدون هیچ گونه توجه به خواست ها و مواضع اتحادیه های کارگری به وضع قانون در باره کارگران بپردازند، این امر نه تنها می‌تواند به نتایج بسیار ناعادلانه منجر شود، بلکه دمکراتیک هم نیست، چرا که یک اصل مسلم دمکراسی، رعایت حقوق گروه های گوناگون جامعه ضمن حفظ اصل حاکمیت اکثریت است. چگونه می‌توان در باره حقوق گروه های اجتماعی تصمیم گرفت در حالی که این گروه ها امکان بیان خواست و مواضع خود را نداشته باشند؟

آنچه محافظه کاران ائتلاف دوم خرداد، «فشار مردم» می‌نامند، چیزی نیست جز نتیجه فقدان آزادی تشکلی سیاسی و صنفی در جمهوری اسلامی، به گونه ای که هر نوع بیان اراده مستقل از جناح های قدرت، فوراً حکم اقدامی «غیر قانونی» پیدا می‌کند.

اگر اصلاح طلبان حکومتی واقعاً هوادار مردم سالاری، جمهوریت و جامعه مدنی اند، چرا باید از بیان و جاری شدن اراده مستقل مردم هراس داشته باشند؟ اگر جواب آنها این است که «اقدامات غیر قانونی» بهانه به دست مخالفان اصلاحات می‌دهد، پاسخ این است که بسیار خوب، امکانات قانونی به مردم بدهید تا به ماورای قوانین موجود متوسل نشوند. زمینه فعالیت آزاد احزاب سیاسی و تشکلی های صنفی را فراهم کنید تا قانون، حامی مردم باشد نه حامی مستبدان. این تصور که می‌توان یک جنبش اجتماعی را مانند اتومبیل به این سو و آن سو راند، هر لحظه که «مصلحت» بود، ترمز کرد و هرجا لازم شد دور زد یا به عقب رفت و غیره، درکی بسیار ساده انگارانه از تحولات اجتماعی است. جنبش های اجتماعی این گونه قابل «کنترل» نیستند، بلکه موجودیتی مستقل از رهبران و نخبگان دارند. رهبری و هدایتی موفق است که به پایه جنبش امکان و فرصت لازم برای تاثیر گذاری بر مسیری که باید طی شود بدهد، وگرنه دیر یا زود، پایه جنبش از رهبری آن فاصله می‌گیرد و زیر پای نخبگان و رهبران خالی می‌شود.

اکبر گنجی:

دستور قتل پیروز دوانی را محسنی از های دادستان دادگاه ویژه روحانیت صادر کرده است

ادامه از صفحه اول

دادگاه و مدعی العموم به گنجی اجازه ندادند وی جزئیات دخالت محسنی از های در قتل پیروز دوانی را توضیح دهد. یک روز بعد از افشاگری گنجی، محسنی از های در یک اظهار نظر کوتاه گنجی را «فاسق» خواند و گفت «جواب گنجی را خواهم داد». گنجی که از دادستان ویژه دادگاه روحانیت انتظار چنین تهدیدی را داشت برای ایجاد ضربه گیر، در دادگاه گفت: بازداشت من به دستور محسنی از های صورت گرفته است. وی افزود: امنیت جانی همه شهروندان به عهده نظام جمهوری اسلامی است و نظام مسئول تامین امنیت جان من است. هر حادثه ای که در زندان برای من اتفاق افتد، مسئول آن زندان است. من نه داروی نطفات می‌خورم و نه خودکشی می‌کنم.

گنجی از دادگاه و مجلس خواست برای پیگیری قتل های زنجیره ای علی فلاحیان و دری نجف آبادی وزرای پیشین اطلاعات را مورد بازخواست قرار دهند. علی فلاحیان که گنجی از او به عنوان «شاه کلید» یاد می‌کند، وسایلهای است برای رمزگشایی از چهره عالیجناب سرخ پوش و عالیجناب خاکستری، فلاحیان سرنخی است برای رسیدن به آمران قتل های زنجیره ای که در اس هرم حکومتی فارغ از نگرانی، سیاست «قتل در مانی» را دنبال می‌کنند.

اظهارات دکتر لاهیجی

بر اساس روایت عبدالکریم لاهیجی جسنای در وزارت اطلاعات زمان فلاحیان و سعید امامی اعتقاد داشتند که لاقبل نیروهای لائیک باید ریشه کن شوند. این ها عقیده شان این بود که از تابستان ۷۷ به بعد این پرونده عملی شود... به گفته متهمان این پرونده بخصوص دو نفری که امروز به عنوان آمران از آن ها یاد می‌شود یعنی مصطفی کاظمی با اسم مستعار موسوی و مهرداد عالیخانی با نام مستعار صادق مهدوی می‌گویند دری نجف آبادی - وزیر پیشین

اطلاعات - نه فقط در جریان این پروژه بوده که حتی دستور انجام آن را تحت این عبارت داد که ترتیبی بدهید که همه را در یک عملیات در بازجویی ها گفته اند که دری نجف آبادی فریاد زد مرگ یک بار شیون یک بار، حالا می‌خواهید بمب بگذارید، و یا با مسلسل بکشید.

ارتباط کاظمی با فلاحیان

بنا به اظهارات لاهیجی، مسئول عملیات قتل فروهرها کاظمی بود. کاظمی معاون سردمی در معاونت وزارت اطلاعات بود. از طرف کاظمی، اجرای عملیات به مهرداد عالیخانی رئیس اداره ای در وزارت اطلاعات به نام «اداره چپ نو» واگذار شده بود. عالیخانی هم عزیزپور مسئول اداره امنیت و شش نفر دیگر از اعضای گروه او را به سراغ داریوش و پروانه فروهر می‌فرستد.

بنا به گفته لاهیجی، کاظمی پیش از آن که دستگیر شود با فلاحیان ملاقات می‌کند. این ملاقات به درخواست فلاحیان بوده و در این دیدار فلاحیان به کاظمی می‌گوید ما در گذشته از اشرار هم برای این برنامه ها استفاده کردیم. بنابراین سعی کنید چند آدم شرور را پیدا کنید که این کار را قیل کنند. بعد برای آن که کاظمی خیالش راحت شود به او می‌گوید من دو شب قبل با دری نجف آبادی در یک جا افطاری بودیم و آنجا این طرح را به او هم دادم.

دادگاه رسیدگی به پرونده

قتل ها طبق سناریوی فلاحیان پیش می‌رود.

طبق سناریوی فلاحیان ۱۶ نفر از کسانی که در ارتباط با پرونده قتل های زنجیره ای دستگیر شده بودند، آزاد می‌شوند، اعترافات سعید امامی از پرونده حذف می‌شود، کبیرخواست محدود می‌شود به همان ۴ فقره قتل های پانز ۷۷. حتی پرونده مجید شریف و پیروز دوانی از پرونده قتل های زنجیره ای جدا می‌شوند و چهره های

دخالت خامنه ای در تعطیلی مطبوعات می‌پردازد و با اشاره به بحث و گفتگوی طولانی خود با نویسندگان و همکاران نزدیک به روزنامه توس می‌نویسد: در آن بحث ها هم غیر از بعضی اختلاف نظره های اجرائی به یک افتراق اساسی در مساله انتشار روزنامه رسیدیم. بنده معتقد بودم که تعطیلی جامعه و توس به دستور مستقیم شخص حضرت تعالی بوده است و از آن پس هم شما تمام روزنامه ها را تعطیل خواهید کرد و آقای خاتمی و کابینه اش هم که در غرس نهال مطبوعات زحمتی نکشیده اند، کاری نخواهند کرد... بنده معتقد بودم که به جای انتشار روزنامه باید دست به تاسیس یک سازمان سیاسی بزیم تا با تشکلی مردم بتوانیم از همین دستاورد انتشار چند روزنامه لِرزان دفاع کنیم. اما دوستان آن زمان، انتشار روزنامه در چارچوب جبهه دوم خرداد را صواب می‌دانستند. بنده معتقد بودم که جبهه دوم خرداد به ریاست آقای خاتمی با ضعف تئوریک که دارد و مثنی غلط دمکراسی

محدود ره به جانی نخواهد برد و اصلاحات حیاتی در کشور را هم به بن بست خواهد کشاند... بعد از گذشت دو سال اصلاً خوشحال نیستم که آنچه را که می‌اندیشیدم اتفاق افتاده است. ای کاش پیش بینی دوستان آن زمان درست از آب درمی‌آمد. اما متأسفانه گلوی روزنامه نگاران را گرفتند و روزنامه نگاران را به ناحق به زندان انداختند. راه صحیح اطلاع رسانی را بستند و راه را بر شایعه سازی و نهایتاً مسمومیت فضای کشور گشودند. حسرت آزادی بیان همچون بغضی در گلوی مردم ماند تا کی سر باز کند. سازگارا در ادامه نامد اش به خامنه ای با اشاره به سابقه تاریخی استبداد در ایران و فرهنگ تملق پرور شاهان و شیخ ها به رهبر جمهوری اسلامی یادآور می‌شود که ساختار اقتصادی و ترکیب جمعیت ایران به کلی تغییر کرده و تغییر در شیوه حکومت به ضرورت اجتناب ناپذیر تبدیل شده است. سازگارا در نقد عملکرد خاتمی نوشت: ای کاش این حرف ها را

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در مورد بازداشت آقای ناصر زرافشان

امروز یکشنبه ۲۰ آذر روز جهانی حقوق بشر، آقای ناصر زرافشان وکیل دو تن از قربانیان قتل های زنجیره ای توسط مقامات قضائی احضار و سپس بازداشت و روانه زندان شد. اگرچه مقامات قضائی هنوز اتهامات آقای ناصر زرافشان را اعلام نکرده اند، اما غرض آنان از این اقدام روشن است. قوه قضائیه تاکنون کوشیده است پرونده قتل های زنجیره ای را به پرونده ای مسخ شده تبدیل کرده و از به میان کشیده شدن پای آمران و عاملان اصلی قتل ها جلوگیری کند. قوه قضائیه این کوشش خود را با محدود کردن پرونده به قتل فروهرها، مختاری و پوینده، با تشکلی پرونده ای ناقص، با صدور حکم منع تعقیب برای عده ای و آزاد کردن عده ای دیگر از متهمان، با تهدید خانواده های قربانیان، وکلای آنان و حقیقت پژوهانی که می‌خواهند مانع از پایداری حقیقت شوند، پیش برده است. اکنون قوه قضائیه این سلسله اقدامات خود را با دستگیری آقای زرافشان، که سوابق و عملکردی روشن بعنوان یک وکیل باوجدان از خود بجا گذاشته و در جریان تشکلی و تکمیل پرونده قتل های زنجیره ای نیز از انتقاد به نحوه عمل قوه قضائیه فرو نگذاشته است، تکمیل می‌کند.

دستگیری آقای زرافشان، آن هم در روز جهانی حقوق بشر، وقیح ترین اقدام قوه قضائیه در جریان پرونده قتل های زنجیره ای هست اما آخرین آن ها نیست. این اقدام بدنبال انتصاب نیازی «از سوی رئیس قوه قضائیه برای برخورد قاطع با منتشرکنندگان شبنامه به بهانه نظریه پردازی پیرامون قتل های زنجیره ای» - چنان که خود نیازی توصیف کرده است - صورت می‌گیرد و نیازی همچنین تصریح کرده است که «پرونده های متعددی در این مورد تشکلی شده اند».

موظنان، نیروهای دمکرات کشور

تا دو هفته دیگر دادگاه متهمان به قتل های زنجیره ای آغاز به کار خواهد کرد و قوه قضائیه می‌خواهد تمام عواملی را که تلاش دارند از تبدیل این دادگاه به دادگاهی فرمایشی مانع شوند، از سر راه بردارد. نیت قوه قضائیه را می‌توان با افشای گسترده آن، در داخل و خارج کشور، با اعتراض به اقدامات پیشگفته قوه قضائیه و بازداشت آقای زرافشان، با بسیج سازمان ها و نهادهای ذیربط بین السللی و دول خارجی برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی خنثی کرد. بیانییم دادگاه متهمین قتل های زنجیره ای را به دادگاه متهمین شماره یک آن تبدیل کنیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در روز جهانی حقوق بشر دکتر زرافشان دستگیر شد

ناصر زرافشان، وکیل خانواده های مختاری و پوینده دو نویسنده مشهوری که توسط ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل رسیدند، در روز جهانی حقوق بشر دستگیر و روانه زندان شد. دستگیری وی به دنبال احضار توسط دادگاه قضائی نیروهای مسلح انجام گرفت.

علت دستگیری ناصر زرافشان اظهارات او در زمینه نقض پرونده، حذف بازجویی های سعید امامی از پرونده که در آن از مقامات بسالتری که در قتل ها دست داشتند نام برده شده است، تلاش برای سرهم بندی کردن دادگاه و اینکه وی قتل های زنجیره ای را

فاجعه بار است که وکیل یک پرونده به خاطر اظهار نظر در مورد نقض های آن دستگیر شود و چنین آشکارا برای سرهم بندی کردن یک پرونده ملی و برای گریزاندن جنایتکاران اصلی از زیر ضرب اقدام می‌شود.

قابل توجه خوانندگان نشریه کارا به اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم که بخاطر تعطیلات عید کرمسمن شماره بعدی نشریه روز ۲۱ دی ماه (۱۰ ژانویه) منتشر خواهد شد.

ناصر زرافشان، وکیل خانواده های مختاری و پوینده دو نویسنده مشهوری که توسط ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل رسیدند، در روز جهانی حقوق بشر دستگیر و روانه زندان شد. دستگیری وی به دنبال احضار توسط دادگاه قضائی نیروهای مسلح انجام گرفت. علت دستگیری ناصر زرافشان اظهارات او در زمینه نقض پرونده، حذف بازجویی های سعید امامی از پرونده که در آن از مقامات بسالتری که در قتل ها دست داشتند نام برده شده است، تلاش برای سرهم بندی کردن دادگاه و اینکه وی قتل های زنجیره ای را



## قانون اساسی جمهوری اسلامی

### و بیانیه جهانی حقوق بشر

در دهم دسامبر ۱۹۴۸، عمومی ملل متحد بیانیه جهانی حقوق بشر را به تصویب رساند، هر سال، سالگرد این روز به عنوان روز جهانی حقوق بشر برگزار می‌شود. بدین بهانه، نگاهی داریم به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه بیانیه حقوق بشر.

#### برابری انسان‌ها

فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی به «حقوق ملت» اختصاص دارد. نخستین اصل این فصل، اصل نوزدهم است که در آن آمده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». آنچه در

این اصل جلب توجه می‌کند، یکی قید «مردم ایران» است و دیگری «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها». اصل دوم بیانیه جهانی حقوق بشر (در ادامه نوشته، از این سند به عنوان بیانیه جهانی حقوق بشر یا «حقوق بشر» یاد می‌شود) «هر فرد از حقوق و آزادی‌های اعلام شده در این بیانیه برخوردار است، بدون هیچ گونه تفاوتی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، اعتقادات سیاسی و غیرسیاسی، خاستگاه ملی و اجتماعی، دارائی، شرایط تولد یا سایر شرایط». نمی‌توان گفت که «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها» در قانون اساسی را تصادفی دانست، به ویژه آنکه در اصولی دیگر از این قانون، تبعیض بر اساس مذهب یا جنس مجاز شمرده شده است. مثلا در اصل چهاردهم آمده است: «دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند». یعنی به عبارت دیگر «اقدام علیه جمهوری اسلامی» (البته به تشخیص قوه قضائیه که کاری در حد شرکت در کنفرانس برلین را مصدق این اتهام می‌داند) کافی است تا غیرمسلمانان از همه حقوق انسانی خود محروم شوند. تازه غیرمسلمانانی که از مزایای اصل چهاردهم برخوردارند، طبق اصل سیزدهم همین قانون به ایرانیان زرتشتی، کلیسی و مسیحی محدود شده‌اند.

تبعیض جنسی نیز در اصل بیست و یکم قانون اساسی تبلور می‌یابد که نقش زنان را به مادر بودن محدود می‌کند، تازه آن هم با این قید که قیومیت فرزندان «در صورت نبودن ولی شرعی»

اصلی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به این موضوع می‌پردازد اصل سیزدهم است که می‌گوید «ایرانیان زرتشتی، کلیسی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند». نه از تصریح حق تغییر مذهب در قانون اساسی خبری است نه از حق بیان اعتقادات در ملاء عام. همه

می‌دانیم که حکم از اسلام برگشتگان در جمهوری اسلامی، یعنی مرتدین، مرگ است. به موجب این مقررات، تاکنون در جمهوری اسلامی هزاران تن اعدام شده‌اند.

در اصل ۱۹ بیانیه نیز حق هر فرد در بیان آزادانه عقاید خود به طور غیر مشروط تصریح شده است. تنها اصل مشابه در قانون اساسی، اصل ۲۴ است که می‌گوید «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مغل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می‌کند». این اصل اولاً آزادی بیان را به نشریات و مطبوعات محدود می‌کند و ثانیاً قیدی به صورت عدم اخلاص به «مبانی اسلام یا حقوق عمومی» بر آن می‌گذارد. مشابه همین قید، در اصل ۲۷ قانون اساسی محدودکننده آزادی اجتماعات است که در اصل ۲۰ بیانیه تصریح شده است.

#### محاکمه عادلانه

در اصل ۱۱ بیانیه آمده است: «هر فردی که متهم به ارتکاب جرمی می‌شود، باید تا زمانی که جرم او در یک محاکمه علنی که در آن همه شرایط لازم برای دفاع از او فراهم شود، ثابت نشده است، بیگناه محسوب گردد». به موجب این اصل، محاکمات غیر علنی مغایر با حقوق بشر است. اما چنین محاکماتی به موجب اصل ۱۶۵ قانون اساسی مجاز نیست. در اصل ۱۱ بیانیه تصریح شده است: «هر فردی که متهم به ارتکاب جرمی می‌شود، باید تا زمانی که جرم او در یک محاکمه علنی که در آن همه شرایط لازم برای دفاع از او فراهم شود، ثابت نشده است، بیگناه محسوب گردد». به موجب این اصل، محاکمات غیر علنی مغایر با حقوق بشر است. اما چنین محاکماتی به موجب اصل ۱۶۵ قانون اساسی مجاز نیست.

در اصل ۲۱ بیانیه آمده است «هر فرد در شرایط برابر حق احراز مقامات عمومی در کشور خود را داراست». در مقابل، اصل ۱۵۰ قانون اساسی احراز ریاست جمهوری را در انحصار مردان شیعه در آورده است. در مورد رهبری هم که وضع روشن است، طبق اصول ۵ و ۱۰۷ قانون اساسی، رهبری در جمهوری اسلامی در انحصار فقهایت، ایران، از امضاکنندگان بیانیه جهانی حقوق بشر است و به موجب این تعهد بین المللی، حقوق انسانی تصریح شده در بیانیه، شامل مردم ایران نیز می‌شود. تا هنگامی که قانون اساسی با موازین بیانیه انطباق نداشته است، حق هر فرد ایرانی است که به بیانیه جهانی حقوق بشر استناد کند، حتی اگر قانون اساسی جمهوری اسلامی در موارد یادشده و سایر موارد، ناقض این بیانیه باشد. □

جزوه ۸۰ صفحه‌ای نوشته شده است غیرمعمول می‌باشد. اولاً قتل‌ها را عده‌ای جنایتکار مرتکب شده‌اند. بازجوهای آن‌ها جزوادی را منتشر کرده‌اند که ربطی به پدرم ندارد، خیلی عجیب است که طرفداران وی در این رابطه دستگیری شوند. وی علت دستگیری را انتشار زیراکسی خاطرات پدرش بیان ساخت. این کتاب که در ۱۶۰۰ صفحه تدوین شده است، بیان تلخی از واقعات صورت یافته در ایران تحت حکومت اسلامی است. از جمله پیام روشنی که خطاب به نسل آینده کشور در ایسن کتاب است اطلاع از

## سعید منتظری فرزند آیت الله منتظری دستگیر شد

احمد منتظری فرزند آیت الله منتظری طی انتشار اطلاعاتی از دستگیری برادر کوچک خود سعید منتظری توسط دادگاه ویژه روحانیت وزارت اطلاعات در قم خبر داد. روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز که زیر نفوذ محافظه کاران قرار دارد با چاپ مطلبی، علت دستگیری جمع یادشده را انتشار و توزیع جزوه ۸۰ صفحه‌ای پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای عنوان ساخت. احمد منتظری چند روز پس از درج مطلب تهران تایمز، طی یک مصاحبه رادیویی اظهار داشت: این مطلبی که در رابطه با

حوادث و اتفاقات تلخی در کشورش به وقوع پیوسته است می‌باشد. احمد منتظری طی مصاحبه‌ای که با رادیو آزادی حول مسائل یادشده چنین گفت: این آقایان از آن قسمت‌هایی که ممکن است حالت افشاگرانه داشته باشد بسیار ناراحت شده‌اند، یکی از این موارد موضوع جنگ ایران و عراق است که آیت الله منتظری مخالف ادامه آن بود، امری که خمینی به آن توجهی نکرد و ۷ سال ادامه داد و در بدترین شرایط، مجبور به پذیرش قسطنطنیه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل گردید. □

حادثه‌ها و اتفاقات تلخی در کشورش به وقوع پیوسته است می‌باشد. احمد منتظری طی مصاحبه‌ای که با رادیو آزادی حول مسائل یادشده چنین گفت: این آقایان از آن قسمت‌هایی که ممکن است حالت افشاگرانه داشته باشد بسیار ناراحت شده‌اند، یکی از این موارد موضوع جنگ ایران و عراق است که آیت الله منتظری مخالف ادامه آن بود، امری که خمینی به آن توجهی نکرد و ۷ سال ادامه داد و در بدترین شرایط، مجبور به پذیرش قسطنطنیه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل گردید. □

## بیانیه هیات سیاسی - اجرائی شورای مرکزی پیرامون وضعیت روند اصلاحات در آستانه انتخابات ریاست جمهوری

### ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سد راه پیشرفت اصلاحات است

اقتصادی تامین کار و ارتقا قدرت خرید مردم و جود دیگری از برنامه اصلاحات‌اند.

کاملاً قابل تصور است که اقدامات آتی احتمالی مجلس در سمت و سوی اصلاحات و برای اجرای برنامه اصلاحات، همان‌گونه که برخورد شورای نگهبان و خامنه‌ای به کوشش‌های مجلس برای اصلاح قانون مطبوعات به خوبی عزم جزم قانون اساسی را.

این تجربه، چه در فرازها و چه در فرودهای آن، همچنین حاکی از آن است که موضوع اصلاح طلبان حکومتی نسبت به تحولات موجود در بین مردم و جنبش‌های اجتماعی دانشجویان، کارگران، ملیت‌ها و... و اتکا آنان به این تحولات از سویی، و نسبت به اصلاح طلبان غیرحکومتی از سوی دیگر، برای استوارکردن آتی حیات سیاسی جامعه ما باید به عمل درآید. بگذار «رهبر» فرمان آن را صادر نکند. این تنها به انزوای بیشتر محافظه کاران و مخالفان حق و رای مردم، تقویت جبهه اصلاحات و شناسائی عمیق‌تر و گسترده‌تر مردم از سد‌هایی که در نیل به مطالبات تاریخی جنبش مدنی از پیش پایشان باید بردارند، منجر خواهد شد.

پیشرفت اصلاحات در گرد تقویت امید و حمایت مردم از روند اصلاحات است. استواری بر خواسته‌های این روند و مقاومت در برابر آنچه مخالفان اصلاحات می‌خواهند بر آن تحمیل کنند، ضامن آن امید و حمایت مردمی است.

همچنین قابل تصور است که اقداماتی از آن دست که گفته شد برخی نغصه‌های مخالف در درون اصلاح طلبان را نیز برانگیزد. طبیعتاً پیشرفت اصلاحات، مطابق منطقی که خاص وضعیت فعلی و خاص کشور، هم نیست، حامیانی معین را از خود دور می‌کند. مهم این است که این پیشرفت حامیان جدیدی را به روند اصلاحات جلب خواهد کرد و دیگر حامیان موجود را به حمایت از آن استوار. مهم این است که تمکین به نغصه‌هایی که اصلاحات را از توسل به قانونی‌ترین ابزار پیشرفت خود بر حذر می‌دارند، سرانجام راهی جز وداع با اصلاحات منجر نمی‌شود. وقوف به این نکته که مستحدان نیروهای راسخ اصلاح طلب حکومتی نه امکان نیروی سرشاری را به عرصه گسترده‌ای برای مبارزه باز برای اصلاحات خواهد آورد. تامین حق بیان و نشر افکار، دمکراتیزه کردن قانون انتخاب و مشخصاً همین انتخابات ریاست جمهوری از طریق لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و رفع موانع بر سر تصمیم‌گیری‌های ارگانی‌های انتخابی و کنترل اجرای آنها توسط نمایندگان مردم، پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، تامین حق بازگشت شرافتمندانه پناهندگان به کشور، از زمره اقدامات دیگری هستند که از هم‌اکنون باید در دستور کار اصلاحات قرار گیرند. در گام‌های بعد روند اصلاحات باید توزیع قدرت با افزایش اختیارات ارگان‌های محلی و سازمان‌های غیرحکومتی در عین تمرکز قدرت با برچیدن دستگاه ارگان‌های نیمه‌حکومتی را و جبهه همت خود قرار دهد. پاسخ‌گویی به خواسته‌های انبوه‌شده زنان، جوانان، ملیت‌ها، و نیز در وجه

است. اصلاح طلبان حکومتی، که از آغاز مجموعه‌ای از نیروهای با تمایلات متفاوت و اشتراکات گاه بسیار محدود را در بر می‌گرفتند، فاقد یک استراتژی و رهبری واحد برای پیشبرد اصلاحات‌اند. بخشی از چهره‌های پرنفوذ و تاثیرگذار اصلاح طلب به حاشیه رانده شده و یا در زندان‌ها بسر می‌برند. با این حال امروز در اثر بازنگری به دوره و تجربه سال‌های گذشته، در بین بخش‌های فزاینده‌ای از اصلاح طلبان حکومتی درک ضرورت اتکای به مردم، سازمانگری آنان و پیگیری راسختر مطالبات اصلاح طلبانه از مجرای مجلس، و فراتر از مجلس نیز، به چشم می‌خورد.

محدودیت امکانات و حضور مستقیم نیروهای اصلاح طلب غیرحکومتی در سیاست جاری کشور و همچنین پراکندگی و اراده محدود برای غلبه بر این پراکندگی، موجب آنند که حرف آنان در فضای سیاسی ملتبه ایران طنین اندکی داشته باشد. شرایط موجود و خواسته اصلاحات در جامعه، اما، زمینه مناسبی را برسرای طرح سیاست‌های این نیروها فراهم آورده و در شرایط گسترش ناامیدی مردم نسبت به توان اصلاح طلبان حکومتی، گوش آنان برای شنیدن سخن نیروهای اپوزیسیون تیزتر شده است.

خطیرترین وجه وضع موجود همانا مناله گسترش ناامیدی مردم از روند اصلاحات است. این درست یکی از وجوه سیاست مخالفان اصلاحات بوده است که مردم را از این روند ناامید کرده و آنان را «رخانه‌نشین» می‌کند. تلاش عملی برای پیشبرد اصلاحات و تثبیت دستاوردهای آن، ایجاد بهبود در شرایط معیشت مردم و رفع معضلات حاد جامعه، ولو که این تلاش‌ها با مقاومت مخالفان اصلاحات روبرو شوند و تحقق نیابند، در تامین حمایت مردم از روند اصلاحات، در سیر بعدی رویدادها، و همچنین در جلب انسان به حضور گسترده در انتخابات آتی ریاست جمهوری دارای اهمیت مقدم است.

رنوس وضعیت، چنان که در بالا قید شد، نشان می‌دهد که سوال «چگونه می‌توان بر رکود روند اصلاحات غلبه کرد؟» سوالی مرکزی است. پاسخ به این سوال مستلزم برخوردی جامع به روند اصلاحات و تجربه سه سال و نیم گذشته، و تدوین برنامه و استراتژی این روند است. امری که انجام یا عدم انجام آن و پیشبرد اصلاحات مطابق چنان برنامه و استراتژی‌ای، یا تصور در این مهم، بی‌آن که مسئولیت هر نیروی اصلاح طلب دیگری را منتفی کند، پیش از همه متوجه اصلاح طلبان حکومتی است. برای برون رفت از دشواری‌هایی که روند اصلاحات با آن‌ها روبروست، برای حصول به نتیجه مطلوبی در انتخابات در سمت تقویت روند اصلاحات، تاکید از این جنبش‌ها غفلت شود و نه مواجهه با آن‌ها به بعد از انتخابات موکول گردد. برعکس، برای حصول به نتیجه مطلوب باید از امروز به مقابله با تجربه سه سال و نیم گذشته نشان داده است که تعیین

پیش‌گفته از روند اصلاحات، یعنی پیشبرد تحولات در چارچوب نظام دینی متکی بر ولایت فقیه و محدودکردن آن در حصار تنگ ساختار سیاسی موجود، پاسخگوی الزامات این روند نیست. پیشروی در سمت اصلاحات تبیین نظری جدیدی را از روند اصلاحات ایجاد می‌کند و تغییر ساختار سیاسی و قانون اساسی را.

این تجربه، چه در فرازها و چه در فرودهای آن، همچنین حاکی از آن است که موضوع اصلاح طلبان حکومتی نسبت به تحولات موجود در بین مردم و جنبش‌های اجتماعی دانشجویان، کارگران، ملیت‌ها و... و اتکا آنان به این تحولات از سویی، و نسبت به اصلاح طلبان غیرحکومتی از سوی دیگر، برای استوارکردن آتی حیات سیاسی جامعه ما باید به عمل درآید. بگذار «رهبر» فرمان آن را صادر نکند. این تنها به انزوای بیشتر محافظه کاران و مخالفان حق و رای مردم، تقویت جبهه اصلاحات و شناسائی عمیق‌تر و گسترده‌تر مردم از سد‌هایی که در نیل به مطالبات تاریخی جنبش مدنی از پیش پایشان باید بردارند، منجر خواهد شد.

پیشرفت اصلاحات در گرد تقویت امید و حمایت مردم از روند اصلاحات است. استواری بر خواسته‌های این روند و مقاومت در برابر آنچه مخالفان اصلاحات می‌خواهند بر آن تحمیل کنند، ضامن آن امید و حمایت مردمی است.

همچنین قابل تصور است که اقداماتی از آن دست که گفته شد برخی نغصه‌های مخالف در درون اصلاح طلبان را نیز برانگیزد. طبیعتاً پیشرفت اصلاحات، مطابق منطقی که خاص وضعیت فعلی و خاص کشور، هم نیست، حامیانی معین را از خود دور می‌کند. مهم این است که این پیشرفت حامیان جدیدی را به روند اصلاحات جلب خواهد کرد و دیگر حامیان موجود را به حمایت از آن استوار. مهم این است که تمکین به نغصه‌هایی که اصلاحات را از توسل به قانونی‌ترین ابزار پیشرفت خود بر حذر می‌دارند، سرانجام راهی جز وداع با اصلاحات منجر نمی‌شود. وقوف به این نکته که مستحدان نیروهای راسخ اصلاح طلب حکومتی نه امکان نیروی سرشاری را به عرصه گسترده‌ای برای مبارزه باز برای اصلاحات خواهد آورد. تامین حق بیان و نشر افکار، دمکراتیزه کردن قانون انتخاب و مشخصاً همین انتخابات ریاست جمهوری از طریق لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و رفع موانع بر سر تصمیم‌گیری‌های ارگانی‌های انتخابی و کنترل اجرای آنها توسط نمایندگان مردم، پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، تامین حق بازگشت شرافتمندانه پناهندگان به کشور، از زمره اقدامات دیگری هستند که از هم‌اکنون باید در دستور کار اصلاحات قرار گیرند. در گام‌های بعد روند اصلاحات باید توزیع قدرت با افزایش اختیارات ارگان‌های محلی و سازمان‌های غیرحکومتی در عین تمرکز قدرت با برچیدن دستگاه ارگان‌های نیمه‌حکومتی را و جبهه همت خود قرار دهد. پاسخ‌گویی به خواسته‌های انبوه‌شده زنان، جوانان، ملیت‌ها، و نیز در وجه

پیش از شش ماه به انتخابات آتی ریاست جمهوری نمانده است. ایسن انتخابات در متن تحولاتی که امروزه در جامعه ما جریان دارد، دارای اهمیت ویژه‌ای است. انتخابات پیشین ریاست جمهوری و رویدادهای آن، بر بستر جنبشی تاریخی، یعنی جنبش مدنی یا اصلاحات، موجب بروز خواستی عمیق در بطن جامعه ما و نیز برآمد نیروی در درون جمهوری اسلامی در سمت و سوی این جنبش تاریخی و به عنوان هدایت‌گر سیاسی آن در اوضاع و احوال کنونی کشورمان شد. اهمیت انتخابات آتی از این روست که فرجام کار چهار ساله نیروی مذکور و جنبش تحت رهبری آن - یعنی آنچه که به جنبش دوم خرداد شناخته شده است به میزان بسیاری به کیفیت عمل این نیرو در جریان انتخابات و نتایج آن وابسته است.

روند سه ساله اخیر جنبش اصلاحات، اثرات بزرگ و گاه بی‌برگشتی را به جا گذاشته است که ارجسندترین آن‌ها وقوف گسترده و عمیق در جامعه از خود این جنبش و درک فزاینده مردم از عمل، اهداف و ظرفیت‌های نیروهای مختلف حکومتی برای هراهی یا مقابله با آن بوده است. اما این روند اکنون با موقعیتی دشوار مواجه است: گرفتار آمدن آن در حصار ساختار سیاسی موجود و مشخصاً تقابل ولایت فقیه و ارگان‌های تابعه آن با روند اصلاحات، محدودیت‌های تبیین غالب در بین اصلاح طلبان حکومتی از روند اصلاحات، یعنی تحولات در چارچوب نظام دینی متکی بر ولایت فقیه، مقابله قدرتمند و کمابیش یکپارچه مخالفان اصلاحات با آن، خلاصه پس از شکست سنگین‌شان در انتخابات مجلس ششم، فقدان یک استراتژی و بصرنامه اندیشیده نزد عموم نیروهای اصلاح طلب و ناکارائی سیاست آرامش فعال برای پیشبرد روند و تقابل با مخالفان اصلاحات، غیبت یک اپوزیسیون قوی در میدان، سازمان‌ناپافتگی مردم و وضعیت نهادهای مدنی،... روند اصلاحات را امروز در موقعیت رکود قرار داده‌اند.

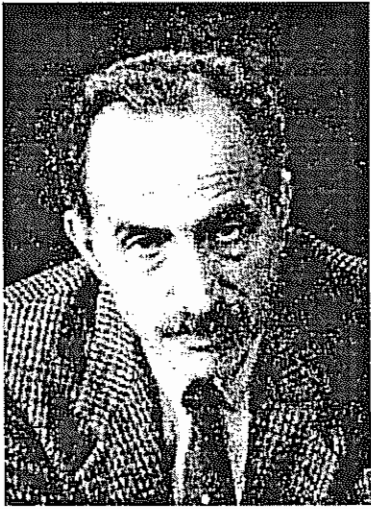
مخالفان اصلاحات، اگرچه می‌توان گفت که بخشی برای پیروزی نهایی و تاریخی بر حرکتی که هر روز سستگیری روشن‌تر و رادیکال‌تری علیه آنان می‌یابد، ندادند اما فاقد امکان برای پیروزی مقطعی بر جنبش حاضر نیستند. برخورداری آنان از امکانات قدرت سیاسی و مالی گسترده، توسل به ابزار قانونی و غیرقانونی و عملکرد بالابنده متحذانه علیه اصلاحات، امروزه این نیروها را به پیروزی امیدوار کرد و به تهاجمات بعدی تشجیع می‌کند. مخالفان اصلاحات دیری است که دیگر ابتکار عمل در عرصه انتخابات، به معنای حضور در آن، چهره‌های قوی و مقبول، را از دست داده‌اند. اینان با ابزارهای قدرتی که در اختیار دارند بیشتر خواهند کوشید تا زمان انتخابات مجلس را فلج کرده و به نوبدی مردم از دولت و مجلس و مهم‌تر از آن، روند اصلاحات، دامن بزنند. «مطلوب ممکن» آنان در انتخابات آتی پیروزی هر چه ضعیف‌تر خاتمی

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثرتی)

مصاحبه نشریه کار با دکتر عبدالکریم لاهیجی پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای، قانون اساسی و حقوق بشر

## دستور خامنه‌ای:

# پای هیچ روحانی نباید به پرونده قتل‌ها کشیده شود!



پروژه قتل‌عام درمانی که خدمت شما گفتم، بوده است. ذبح فلاحیان و امامی اعتقاد داشتند که مخالفان سیاسی چه در بعد لائیک‌ها و به قول آنها «لا‌مذهب‌ها»، و چه در بعد مذهبیه، عناصری مثل ابراهیم یزدی، عزت‌الله سبحانی، یا به قول آنها «لیبرال‌های مذهبی»، یعنی نهضت آزادی، باید کشته شوند. این گزارش‌ها را ما داریم و نمونه‌اش را هم خدمت شما گفته‌ام؛ راجع به کاظم سامی و بلانی که سر مستظری آورده بودند و حتی قرار بر این بوده آن‌روزی که به خانه منتظری حمله می‌کنند، مستظری کشته شود. حالا رهبری تاجیه حد با ابعاد این پاک‌سازی موافق بود و شاید هم به خاطر عدم موافقت رهبری ابعاد محدودتری پیدا کرده است.

بنابراین سعید امامی توی این قضیه به عنوان تهیه‌کننده این پروژه، نقش اساسی و کلیدی داشته و اطلاعات واقعاً ذی‌قیمتی داشته است. من هم معتقدم که سعید امامی کشته شده است و حتی یک دلیل قضائی و پزشکی هم دارم، به‌لحاظ این‌که علت مرگ سعید امامی ایست قلبی است و مسمومیت نیست. و شما می‌دانید که (و این هم توی بازجویی‌های سعید امامی هست - هرچند که نیازی می‌گوید که این بازجویی‌ها، اطلاعات طبقه‌بندی شده بود) اینها یکی از شیوه‌های قتل‌شان تزیق آمپولی به زندانیان سیاسی بوده. این آمپول تولید ایست قلبی می‌کرده و بعد می‌گفتند که این زندانی سکنه کرده است. سعیدی سیرجانی، غفار حسینی، محمود میرعلانی و مجید شریف هم به همین صورت کشته شده‌اند. و حتی قرار بوده که داریوش فروهر هم به همین صورت برده و کشته شود.

من فکر می‌کنم، پروژه‌ای که برای قتل سعید امامی ریخته بودند این بود که توسط یکی از دوستانش که به ملاقاتش می‌رود به او می‌گویند که امکان فرار وی از داخل زندان اوین (آن موقع که در زندان اوین زندانی بوده است) نیست و او خودش به‌اصطلاح مقدماتی را فراهم کند که از زندان به بیمارستان منتقل‌اش کنند و آنها از بیمارستان فراری‌اش خواهند داد. و این جاست که سعید امامی کمی داروی نظافت می‌خورد و به آن صورت منتقل‌اش می‌کنند به بیمارستان، و حسینیان هم در صحبت‌هایش گفته است که سعید امامی چند روز در بیمارستان بستری بود و آنجا با او ملاقات کردند و حالش خوب بوده است. هرچند که ما گزارش دقیقی نداریم ولی از نظر علم پزشکی امکان ندارد که مسمومیت پس از چند روز منجر به ایست قلبی بشود. بنابراین طی آن چند روزی که سعید امامی در بیمارستان بوده (احتمالاً با مداوایی که از او کرده بودند، مسمومیت‌اش هم کم و بیش رو به بهبودی بوده) همان کسانی که مأمور قتل او بودند، با تزیق همان آمپول مخصوص او را کشتند و بدین صورت فلاحیان و مقامات عالی‌رتبه دیگری که در جریان تمام این قتل‌های دوران امامی - فلاحیان بودند، از رسیدگی، تحقیق و مجازات توانستند مصون بمانند.

شما در جریان سخنرانی‌تان گفتید که اگر من وکیل این پرونده بودم، در دادگاه همان برخوردی را می‌کردم که با دادگاه سعادت داشتیم، چرا و در چه رابطه‌ای؟

● اگر از نظر تاریخی بتوان شباهتی بین این دو پرونده بوجود آورد، این است که اولاً دادگاه سعادت مرجع غیرقانونی بود (موضوع را برده بودند به دادگاه انقلاب و بویژه که در نخستین روزهای آغاز جنگ هم بود و یکی از دشمنان قسم‌خورده سعادت، اسدالله لاجوردی، هم وارد آن پرونده شده بود). بنابراین اولاً، من در مقابل یک دادگاه غیرقانونی بودم، و دوم این‌که من می‌دانستم که در آن دادگاه امکان دفاع

دو دهه گذشته انتخاب وزیر اطلاعات بر همین مسبنا بوده است. ری شهری، فلاحیان، دری نجف‌آبادی و یونسی تمام اینها، قبل از اینکه وزیر اطلاعات باشند حاکم شرع بوده‌اند. یعنی در چارت سازمانی وزارت اطلاعات و قانون آن وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد. ساختار وزارت اطلاعات بگونه‌ای است که اساساً برای دولت هیچگونه به اصطلاح امکان فعالیت و جبهه مانوری را نمی‌گذارد. یعنی دولت هیچگونه کنترلی بر وزارت اطلاعات ندارد. بلکه تصمیم اساسی را خامنه‌ای می‌گیرد. در این پرونده از همان روزهای نخست به یونسی که آن موقع رئیس دادرسی نیروهای مسلح بود و بعد از آن به نیازی، دستور داده شده که پای هیچ آخوندی توی این پرونده نباید بیاید. اینجاست که با وجود این‌که در وضعیت فعلی پرونده دو متهمی که به‌رحال بزرگ‌ترین اتهامات را به آنها وارد آورده‌اند، یعنی می‌گویند که دستور قتل‌ها را آنها صادر کرده‌اند، (می‌گویند دری نجف‌آبادی به‌ما دستور داده است)، قبل از این‌که پرونده به دادگاه برود، قرار منع تعقیب دری نجف‌آبادی را صادر می‌کنند. یعنی دادگاهی که دو هفته دیگر آغاز به کار خواهد کرد هم نمی‌تواند دری نجف‌آبادی را احضار بکند و از او هم بازجویی و اطلاعات بگیرد و در نهایت به اصطلاح حکم برانته او را صادر می‌کند.

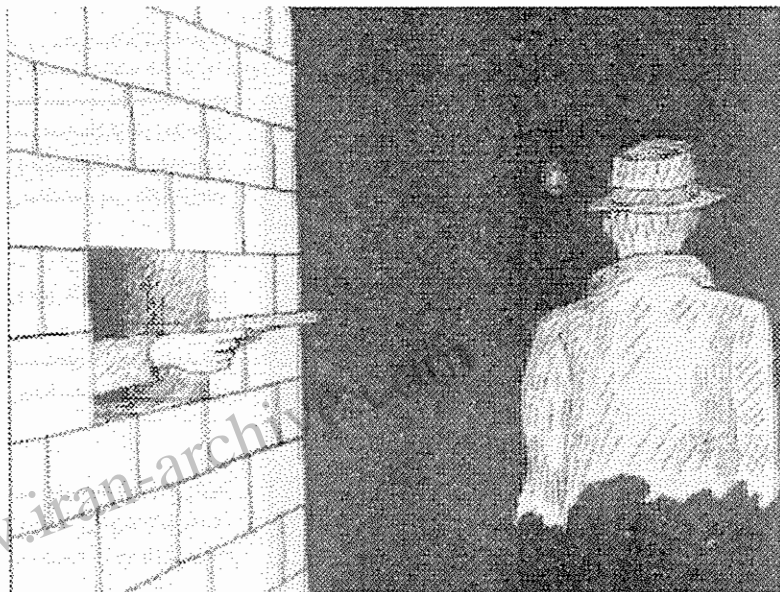
● آقای نیازی در مورد علت حذف ارتباطات سعید امامی از پرونده گفته است، صحبت‌هایی که سعید امامی مطرح کرده بود، یک سری مطالب طبقه‌بندی شده و بدون ارتباط با پرونده بوده و ضرورتی نداشته است که در پرونده باشد و چون الان آقای سعید امامی فوت کرده و قرار موقوفی تعقیب صادر شده است، چگونه می‌شود دوباره موضوع سعید امامی را به پرونده برگرداند؟

● اساساً در چارچوب یک پرونده و تمام بازجویی‌ها که در جریان آن پرونده صورت می‌گیرد - اعم از این‌که مطلعان، گواها، متهم‌ها، زنده باشند یا مرده باشند - دادسرا، بازپرس و یا دادستان حق تفکیک پرونده را ندارد. پرونده باید به همان صورت برود پیش قاضی و آنجا قاضی است که تشخیص می‌دهد چه قسمت از این پرونده قابل استفاده برای صدور حکم است و چه قسمت نیست. از نظر قضائی اگر کسی فوت می‌کند یا کشته می‌شود قرار موقوفی منع تعقیب او را صادر می‌کنند، چون دیگر متهمی نیست که آن را به دادگاه معرفی بکنند، این درست است، ولی پرونده را نمی‌توانند تفکیک بکنند طوری که یک قسمت آن به دادگاه برود و یک قسمت دیگر به دادگاه نرود. به‌ویژه که بازجویی‌های آن زمان متهمان زنده پرونده یعنی هم کاظمی، هم عالیخانی و هم ۱۶ نفری که دو تیم آدم‌کشی را تشکیل می‌دهند؛ آنها هم توی پرونده نیست. یعنی در پرونده یک نوع آشفتگی تاریخی است. یعنی تقریباً ۸ ماه رسیدگی در این پرونده کلاً ضمیمه پرونده نشده است. و از طرف دیگر آقای نیازی می‌گوید که اظهارات کاظمی و عالیخانی در باره مسئولیت آمران این پرونده‌ها متناقض است، ولی نمی‌گویند که در چه قسمتی متناقض است؛ از یک طرف می‌گویند که ما دری نجف‌آبادی را بعنوان صادرکننده این حکم نمی‌شناسیم و به‌همین دلیل هم قرار منع تعقیب او را صادر کرده‌ایم و بنابراین گفته‌های کاظمی و عالیخانی را نمی‌پذیرد ولی از طرف دیگر نمی‌گویند که این گفته‌ها با چه گفته‌هایی متناقض است.

وقتی که پرونده سعید امامی به دادگاه ارجاع نمی‌شود و مشخص نمی‌شود که آیا سعید امامی؛ اولاً مسئولیت این قتل‌ها را پذیرفته است یا نه؛ دوم، آیا او هم مثل دو متهم دیگر گفته است که دری نجف‌آبادی دستور قتل‌ها را صادر کرده یا دیگری. از این نظر است که نه فقط گفته‌های سعید امامی برای این پرونده مهم است، بلکه اساساً، به عقیده من، راهگشای حقیقت و رسیدگی به این پرونده است.

● مورد از بین بردن سعید امامی نظر شما چیست؟  
● سعید امامی نقش کلیدی در ساختار وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی داشته است و حافظ اسرار ده ساله وزارت اطلاعات بود؛ بویژه، در ارتباط با قتل‌های سیاسی و همان

زندان آزاد شدن و الان متهمان پرونده هستند اطلاعاتی بدست ما آمده، این پرونده زیاد دست بدست شد. از دادرسی ارتش به کمیسیون‌های مختلف رفته، نوار اعترافات این متهمان را در مجلس پنجم نشان دادند، قرار بر این بود که این نوار را حتی در تلویزیون نشان بدهند. بنابراین از دو مسیر این اطلاعات بدست ما رسید و ما شروع کردیم اطلاعات را دسته‌بندی کردن و از آن سنتز گرفتیم تا ببینیم که تا چه حد از لحاظ حقوقی، قضائی و بویژه در چارچوب حقوق بشر به آن بها بدیم و کسی را بی‌جهت متهم نکنیم حتی اگر این متهم یک آدمی باشد به اسم علی فلاحیان یا دری نجف‌آبادی یا مهرداد عالیخانی، آنها هم حقوقی دارند و نباید تحت هیچ عنوانی به حقوق آنان تجاوز شود. مصلحت‌کاری سیاسی نباید مجوزی باشد که حقوق انسانی مورد تجاوز



قرار گیرد. در این فاصله کوشش ما بر این بود که اطلاعات را دسته‌بندی کرده و از آن یک سنتزی بوجود آوریم. خبر ارجاع پرونده به دادگاه دو ماه پیش مطرح شد. یک ماه پیش مروی معاون قوه قضائیه بصورت رسمی اعلام کرد که پرونده تکمیل شده به دادگاه ارجاع می‌شود و حتی از وکلا خواست که پرونده را بفرارند. در این فاصله نیازی تنها سخنگوی رسمی این پرونده بود. او هرگز در مورد صادرکنندگان احکام قتل‌ها صحبت نمی‌کند و همیشه می‌گوید روزی معلوم خواهد شد که صادرکننده حکم و فتوا وجود داشته یا نداشته و آمران کی بوده‌اند. و سرانجام برای اولین بار گفته می‌شود که آمران سعید امامی، مهرداد عالیخانی و مصطفی کاظمی بودند. سعید امامی که از بین رفته و این دو نفر هم در زندان هستند و مجریان هم این ۱۶ نفری که الان با قید کفیل یا وثیقه آزاد شده‌اند. یعنی یک قلب و دگرگونی کامل پرونده پس از ۲ سالگی که از تاریخ وقوع این جنایت می‌گذرد. یعنی این پرونده به همین صورت می‌رود به دادگاه و این چارچوب را افکار عمومی و خانواده قربانیان و وکلای آنها باید بپذیرند. وقتی شما با این چارچوب به دادگاه رفتید و دادسرا یعنی نماینده جامعه که باید از حقوق قربانیان دفاع کند، بخواهد این حقیقت را چنین قلب بکند و بگوید که توی این پرونده این ۳ نفر مسئولیت داشتند یعنی این سه نفر پروژه قتل‌ها را تهیه، حکم را صادر و دیگران هم مأمور اجرا بودند.

و در کنار آن سخنان فلاحیان در مشهد. اخیراً علی فلاحیان در مشهد سخنرانی می‌کند و در آنجا از قول کاظمی و عالیخانی می‌گوید که حکم قتل‌ها را دری نجف‌آبادی داده و با قاطعیت می‌گوید کسانی که این قتل‌ها را انجام داده‌اند، الان آزاد هستند و پرونده بعداً تمام خواهد شد. فلاحیان این سخنان را در یک چارچوب مذهبی، اطلاعاتی و با توجه به ساختار وزارت اطلاعات می‌گوید. در نظام جمهوری اسلامی وزیر اطلاعات، حاکم شرع و مجتهد هم هست. در رأس وزارت اطلاعات آن همیشه یک مجتهد و یک حاکم شرع بوده، برای چه؟ برای اینکه بتواند خودش احکام قتل را صادر کند. در

عالیخانی و مصطفی کاظمی برای او درست کردند. یعنی آقای نیازی به ملاقات آنها می‌رود با اینکه آنها زندانی بودند و می‌گوید که یک اطلاعاتی به من بدهید زیرا دیروز رهبر فرمایشاتی ایراد کردند و ما باید موضع بگیریم. و این‌ها برایش سناریو درست می‌کنند. در این سناریو است که گفته می‌شود یکی از نزدیکان فروهر با شیرینی و گل به منزل آنها رفته و لایه یک عنصر نفوذی بوده و کم‌کم شروع می‌شود که دست خارجی‌ها هم در کار بوده است. در همان اولین موضع‌گیری دادستان جواز حقوقی و شرعی قتل‌ها را هم بدست متهمان می‌دهد. او در یک آن از لباسی دادستانی به لباس وکالت برای هویت این چهار نفر را اعلام نکردند و می‌گویند اینها البته یک توجیهاتی هم دارند و می‌گویند این قتل‌ها مجوز شرعی داشته یعنی همان چیزی

که در ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی است. و البته موضع‌گیری خاتمی و قولی که به ملت ایران می‌دهد که ما می‌خواهیم این غده سرطانی را جراحی کنیم. ترور حجاریان، سخنان حسینیان در فاصله قتل‌ها تا این اواخر و سخنان فلاحیان نشان می‌دهد، این شبکه آدمکشان و اجراکنندگان تئوری خشونت و یا بقول اکبر گنجی تئوری قتل‌عام درمانی همچنان بقوت خودش باقی است و همچنان کوشش می‌کند موقعیت و جایگاه خودش را در ساختار نظام جمهوری اسلامی حفظ کند. بنابراین اگر آقای خاتمی پس از گذشت یک سال و نیم یا حدود دو سال از این قتل‌ها بر خلاف وعده‌ای که به مردم داده اعلام می‌کند آن کمیسیون حقیقت‌یاب بیش از چند روز به این پرونده دسترسی نداشته، نشان می‌دهد آقای خاتمی ساز و کارهای لازم را برای رسیدگی به این موضوع در اختیار نداشته و به مرور پرونده از حوزه اختیار او خارج شده و به دست همان شبکه‌های قدرتی که اصولاً کنترل امور اطلاعاتی - امنیتی، قضائی و انتظامی جمهوری اسلامی را در اختیار دارند، افتاده است. اینجاست که تقابل بین این شبکه اطلاعاتی و امنیتی و حوزه و حدود اختیارات دولت که حالا رئیس‌اش می‌خواهد آقای خاتمی باشد یا هر دولت دیگر بعنوان جبهه مقابل آن مطرح می‌شود و رو در روئی منجر می‌شود. آنچه که ما از آن بعنوان مافیای سیاسی - اقتصادی یاد می‌کنیم، اصولاً دولت به مرور هیچ‌گونه زمینه حرکت و یا مانور سیاسی برایش نمی‌ماند و به همان بین‌بستی می‌رسد که آقای خاتمی متأسفانه به آن رسیده است. خاتمی یا اجازه طرح حقایق را ندارد و یا شاید یک نوع تفاهم کلی هم زیر عنوان «مصلحت» بین آقای خاتمی و خامنه‌ای صورت گرفته است.

● شما در مصاحبه قبلی به جزئیات پرونده اشاره کردید و اطلاعات تازه‌ای را مطرح کردید. اینکه فروهرها را چگونه به قتل رساندند، مبشرین و مجریان چه کسانی بودند، اگر درست به خاطر مانده باشد، گفتید این جزئیات را با هدف معینی مطرح می‌کنید، لطفاً بیشتر توضیح دهید.  
● در فاصله مرگ سعید امامی تا آزادی این ۱۶ نفر که بعنوان تیم‌های اجرائی این جنایات از

اشاره: دکتر عبدالکریم لاهیجی نایب رئیس فدراسیون دفاع از حقوق بشر و رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران در مصاحبه با روزنامه کار پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای، قانون اساسی جمهوری اسلامی و حقوق بشر، اطلاعات تازه‌ای در باره رد پای آمران جنایات پانز سال ۷۷ در تهران بیان کرد. قسمت نخست این مصاحبه به موضوع قتل‌های زنجیره‌ای اختصاص دارد که در همین شماره نشریه می‌خوانید. بخش دوم و پایانی گفتگو در کار شماره ۲۴۸ چاپ خواهد شد. این مصاحبه توسط رفقا بهروز خلیقی، علی مختاری و دانش باقرپور انجام شده است.

● کار: برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی مثل سعید حجاریان مطرح می‌کنند که سرنوشت جنبش اصلاحات با مسئله قتل‌های زنجیره‌ای پیوند دارد، ارزیابی شما چیست؟  
● دکتر لاهیجی: اگر فراموش نکرده باشید از نخستین قتل‌ها، قتل مختاری، پوینده و پس از آن قتل پروانه و داریوش فروهر که چند هفته پس از ناپدید شدن پیروز دوانی روی داد، همزمان با آن حمله به روزنامه‌ها، تعطیلی جامعه و توس، صحبت‌های فرمانده سپاه پاسداران که علناً از زبان بریدن و کشتن مخالفان صحبت می‌کرد، بروز این قتل‌ها، با در نظر گرفتن عوامل قضائی نشان می‌داد که قتل‌های سیاسی هستند. با ارتباطی که من با داریوش و پروانه فروهر داشتم، می‌دانستم خانه آنها تحت کنترل بوده است. شباهت‌هایی هم بین این قتل‌ها با قتل شاپور بختیار بود. و در اولین تحقیقاتی که کرده بودم هیچ اثری از شکستن در یا ورود از طریق غیر عادی به درون منزل آنان نبود، یعنی تمام فرضیه‌های یک جنایت عادی از بین می‌رفت و نشان می‌داد که قتل سیاسی حساب شده است. تردیدی نبود که اینها را اول بپهوش کرده‌اند و بعد کشته‌اند. من تردید نداشتم که قتل‌ها، توسط همان شبکه و شبکه‌هایی صورت گرفته که در دهه دوم جمهوری اسلامی قتل‌های سیاسی را

در ایران و خارج از ایران سازمان دادند. به همین خاطر ما از ابتدا اعزام یک هیئت تحقیق بین‌المللی به ایران را درخواست کردیم. هم جامعه دفاع از حقوق بشر و هم فدراسیون بین‌المللی دفاع از حقوق بشر در نامه‌ای که به آقای خاتمی فرستادیم این خواست را منعکس کردیم و بعد هم دیگر سازمان‌های حقوق بشر مثل غفو بین‌الملل و خبرنگاران بدون مرز بخصوص با تکرار این جنایت در مورد مختاری، شریف و پوینده خواستار اعزام هیئت تحقیق بین‌المللی به ایران شوند. چرا؟ برای اینکه ما فکر می‌کردیم ساختار جمهوری اسلامی، چه ساختار اطلاعاتی و چه ساختار قوه قضائیه در نظام با هم ارتباط تنگاتنگ دارند، و همکاری آنان اتفاقی نیست، بین این دو نهاد مبادله نیروی انسانی در جریان است و بیشتر کسانی که الان پست‌های کلیدی در قوه قضائیه دارند، قبلاً در وزارت اطلاعات و دادگاه‌های انقلاب بودند. با این اختلاط ساختاری بین نظام قضائی و نظام امنیتی ما مطمئن بودیم که قوه قضائیه جمهوری اسلامی نمی‌تواند به این قتل‌ها رسیدگی کند زیرا که استقلال کافی ندارد. اولین موضع‌گیری‌هایی که شخص خامنه‌ای کرد این ظن ما را تقویت کرد برای اینکه اولاً خامنه‌ای ضمن اینکه سعی کرد فروهر را تحقیر کند در آخر سخنان گفت: «او که قبلاً از دوستان ما بود و بعد در زمره همکاران ما درآمد در نهایت دشمن ما شد». شما می‌دانید در نظام جمهوری اسلامی دشمن چه تعبیری است از نظر این نظام با دشمن باید چنگید و کشت. او نکفت رقیب ما یا مخالف ما بود، گفت دشمن ما بود و باز در همان سخنرانی می‌گوید امکان دست خارجی‌ها هم هست. او در این سخنرانی دو خط را پیش می‌برد یک اینکه فروهر دشمن بود و خط دوم اینکه ممکن است دست خارجی در کار باشد. برای یادآوری باید بگویم که فردای سخنرانی خامنه‌ای، نیازی که در آن زمان دادستان سازمان قضائی نیروهای مسلح بود اولین مصاحبه مطبوعاتی‌اش را انجام می‌دهد. الان با دلالی که ما در دست داریم معلوم است که آن مصاحبه را بعنوان یک سناریو، خود این دو نفری که الان در زندان هستند یعنی مهرداد

ادامه در صفحه ۸



# جنبش دانشجویی و بارگران مبارزه سیاسی

احمد زیدآبادی نژاد

**زیدآبادی از آن دسته روزنامه‌نگاران است که بروانی از ابراز عقیده ندارد. عاصه‌هاست که در اولین زندانی است و بر او فشار می‌آورند که ندامت‌نامه بنویسد. اما این زندانیان‌ها هستند که سست‌تر می‌شوند. مقاله وی در رابطه با جنبش دانشجویی با اندکی اختصار به چاپ می‌رسد.**

آموزش و به‌ویژه آموزش عالی - که محصول دوران مدرن است - بزرگ‌ترین پارادوکس حکومت‌های استبدادی است. این نوع حکومت‌ها به رغم طبع و علاقه و افسران به بسپادی و جهالت توده مردم، مجبور به تاسیس و گسترش مراکز آموزش عالی (دانشگاه) هستند، زیرا اداره جوامع در دوران معاصر، جز از راه کسب برخی از مهارت‌ها و تخصص‌ها امکان‌پذیر نیست و مهارت و تخصص نیز جز با آموزش عالی حاصل نمی‌شود. اما مراکز که توسط نظام‌های استبدادی برای آموزش عالی ایجاد می‌شود، به سرعت به کانون مخالفت با این نوع نظام‌ها تبدیل می‌گردد. زیرا افرادی که در این مراکز به تحصیل علوم می‌پردازند، بزودی پی می‌برند که استبداد نه تنها با علم و عقل و منطق ناسازگار است، بلکه بصورت بزرگ‌ترین مانع در جهت دستیابی به تمدن و پیشرفت عمل می‌کند. بدین ترتیب، نظام‌های استبدادی با ایجاد و گسترش مراکز آموزش عالی و دانشگاه‌ها، بواقع مار در استین خویش می‌پروراند و گریزی هم از این ندارد و این نیز از اسرار دیالکتیک است!

البته نظام‌های استبدادی ترجیح می‌دهند که بیشتر در رشته‌های علوم پزشکی - کشاورشی و متخصص تربیت کنند، چرا که در نگاه نخست، این نوع تخصص‌ها می‌توانند در خدمت هر نوع نظام سیاسی درآیند و با استبداد و دیکتاتوری به یک اندازه سازگار افتند. اما واقع نظام‌های استبدادی با دادن امتیازات مادی فراوان تنها می‌توانند تعداد اندکی از تحصیل‌کردگان فرومایه را به خدمت خود درآورند و اکثر تحصیل‌کردگان که با جهان‌بینی علمی و قانون‌مندی‌های طبیعی آشناست، به‌سبب مغایرت استبداد با قانون‌مندی‌های اجتماعی نیز پی می‌برند و به‌صفت مخالفان آن بنا براین، سرشت آموزش و

آگاهی با تلاش برای رهائی از قید استبداد و دستیابی به آزادی و دموکراسی سازگار است و همین موضوع، دانشگاه‌ها را به کانون اعتراض علیه رژیم‌های استبدادی تبدیل می‌کند و به پدیده‌ای تحت عنوان «جنبش دانشجویی» تحقق عینی می‌بخشد.

تا پیش از تاسیس دانشگاه در ایران، بار مبارزه سیاسی علیه استبداد، بیشتر بر دوش تحصیل‌کردگان در خارج از کشور (روشنفکران)، روحانیان نوگرا و طبقه بازرگانان بود. اما با تاسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۲، این بار عمدتاً بر دوش دانشجویان افتاد و دانشجویان نخستین حرکت سیاسی مؤثر و فراگیر خود را در

تقریباً همه اعضا و هواداران آنها نام جنبش دانشجویی دیده‌نسی‌شد. در این میان زنده‌یاد دکتر علی شریعتی که خود از چهره‌های برجسته دانشگاهی بود، در برانگیختن دانشجویان علیه سلطنت پهلوی در دهه ۱۳۵۰، نقش فرهنگی بی‌بدیلی را ایفا کرد. با پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، گروه‌ها و دسته‌های سیاسی که پیش از آن در برابر رژیم پهلوی مستعد و یکپارچه عمل می‌کردند، شگفته شدند و به تبع آن، جنبش دانشجویی نیز دچار تفرقه و شکاف شد. جمعی از دانشجویان به دفاع از نظام مستقر برخاستند و جمع دیگری، به هواداری از گروه‌های مخالف نظام پرداختند. در نتیجه دانشگاه به صحنه‌دگریری این نیروهای متخاصم تبدیل شد و



تعطیلی دانشگاه را تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به دنبال آورد. در طول دوران تعطیلی دانشگاه، گروه‌های مخالف سرکوب شدند و هواداران آنها یا به خارج از کشور فرار کردند و یا روانه زندان شدند و در زندان نیز یا بر سر موضع خود ماندند و اعدام شدند و یا این‌که با بریدن از زندگی سیاسی و پناهندگی به زندگی روزمره، آزاد گشتند. دانشجویان مدافع دولت مستقر نیز به ناهادی انقلابی تازان تاسیس از قبیل جهاد سازندگی و سپاه پاسداران پیوستند و بقیه نیز به شهرهایشان برگشتند تا برای آینده خود چاره‌ای بیندیشند. یکی از ویژگی‌های دانشجویان سیاسی در این دوره پراش بود، ضدیت با «امپریالیسم» بود. همین ویژگی، جمعی از دانشجویان را بر آن داشت تا سفارت آمریکا در تهران را اشغال کنند و کارکنان سفارت را به مدت ۴۴۴ روز به گروگان گیرند. در سال ۱۳۶۲ که دانشگاه‌ها

نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق به نمایش گذاشتند و این حرکت را با فعالیت در «نهضت مقاومت ملی» که پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکل گرفت و نیز اعتراض نسبت به ورود ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، که منجر به شهادت آن «سه آذر اهروری» در دانشگاه تهران شد، تعقیب و تداوم بخشیدند. در دهه ۱۳۴۰ نیز دانشگاه میدا شکل‌گیری اغلب سازمان‌های مبارزه علیه حکومت استبدادی محمدرضا شاه پهلوی بود. نهضت آزادی ایران - که دو تن از پایه‌گذارانش (زنده‌یاد مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی) از اساتید دانشگاه تهران بودند، اغلب هواداران خود را در بین دانشجویان پیدا کرد. رهبران اولیه سازمان مجاهدین خلق و نیز سازمان‌های مارکسیستی دارای خط مشی مسلحانه از دانشگاه برخاستند و

بازگشائی شدند. اثری از نهادهای به نام جنبش دانشجویی دیده‌نسی‌شد. نگارنده که خود در همین سال وارد دانشگاه تهران شد، به یاد دارد که اکثریت نزدیک به تمام دانشجویان حتی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی به دلیل مسائل ناشی از انقلاب فرهنگی، از هرگونه فعالیت سیاسی هراس داشتند و از هر فردی که به داشتن گرایش‌های سیاسی ملایم غیرحکومتی متهم بود، کناره می‌گرفتند. در این دوره تنها نهادهای فعال دانشجویی در دانشگاه «انجمن‌های اسلامی» بودند که به واقع هیچ شایسته‌ی با اسلاف خود در دوره پهلوی نداشتند. انجمن‌های اسلامی در این دوران تحت سیطره عناصر متحجر بوده و عمده‌ترین کار ویژه آنها نیز گزارش «تحریکات مشکوک» دانشجویان به «مسئولان مربوط» و فعالیت‌هایی از این دست بود. به همین دلیل دانشجویان به اندازه‌ی محتاط و مسرعوب بودند که جرئت کوچک‌ترین انتقادی را نداشتند. حتی نام بردن از دکتر شریعتی در سر کلاس درس جسارت تلقی می‌شد و کسی که چنین جسارتی می‌ورزید، با مشکل مواجه می‌شد. این وضع اسفبار، اما نمی‌توانست دیری بماند و دیری هم نمانید. بروز شکاف در هیئت حاکمه در دوره دوم نخست‌وزیری میرحسین موسوی، نخستین تاثیر خود را بر دانشگاه گذاشت. انجمن‌های اسلامی که تا آن هنگام یکپارچه بودند، به تبع شکاف پدیدآمده در هیئت حاکمه، به سرعت به چپ و راست تقسیم و در درون خود درگیر رقابت شدند. حاصل این رقابت، ایجاد فضائی برای اشتقاق از مقام‌های رسمی کشور و سیاست‌های جاری بود. همین فضا در رشد سیاسی اعضای انجمن‌های اسلامی نقش بسزا داشت و نهایتاً به انزوای نیروهای انحصارطلب انجامید. به‌حادثه بزرگ: پایان جنگ هشت ساله، درگذشت امام خمینی (ره) و ظهور هاشمی رفسنجانی در صحنه سیاسی جامعه در مقام ریاست جمهوری، تاثیر شگرف بر جامعه ایران گذاشت. رفسنجانی که داعیه انجام اصلاحات و فاصله گرفتن از میراث گذشته را داشت، صریحاً اقصای مختلف مردم را به کار اقتصادی، برخورداری از زندگی مرفه و به نوعی پرهیز از سیاست تشویق می‌کرد. اما برنامه وی با

مخالفت انجمن‌های اسلامی دانشجویان روبرو شد، زیرا او برای یکپارچه کردن قدرت، اختلاف با محافظه‌کاران را به‌سپاهای حذف چپ‌گرایان برگزیده بود و در این دوران انجمن‌های اسلامی عموماً متأثر از چپ‌گرایان بودند. هاشمی رفسنجانی به منظور خنثی‌سازی مخالفت انجمن‌های اسلامی دانشجویان با سیاست‌های خود، به‌صورت سرپوشیده از مدیریت علمی در دانشگاه‌ها دفاع کرد؛ احتمالاً به امید آن‌که نیروهای علمی دانشگاه‌ها به صف هواداران وی بپیوندند. در پرتو این رویکرد، اساتید مجرب و دارای اعتبار علمی، پست‌های ریاست و معاونت دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها را به‌عهده گرفتند و اغلب دانشجویانی که از افت علمی حیرت‌آور دانشگاه‌ها در دوران پس از انقلاب به ستوه آمده بودند، از این تحول استقبال کردند. اما «گلاسنوست» هاشمی رفسنجانی دولت مستعجل بود، چرا که خشم محافظه‌کاران متحد وی را برانگیخت و آنان را به واکنش‌های شدید در برابر این نگاه واداشت. محافظه‌کاران که از آینده خود به هراس افتاده بودند، طی حرکتی برنامه‌ریزی شده، با نسی و تقبیح «مدیریت علمی» بر «مدیریت فقهی» به عنوان مشخصه اصلی نظام اسلامی تاکید کردند و طرفداران مدیریت علمی را به «ارزش‌ستیزی» در عرصه مدیریت کشور، پیوسته در دانشگاه‌ها مستهم کردند. هاشمی رفسنجانی چنان‌که شیوه وی است، در برابر محافظه‌کاران کوتاه آمد و دستاورد سیاسی خود را در دانشگاه‌ها یک‌شبه به‌باد داد. بسیاری از اساتید مجرب و معتبر در پست‌های بتالی مدیریت در دانشگاه‌ها دست یافته بودند، به سرعت عزل و حتی برخی از آنها از ادامه تدریس در دانشگاه نیز محروم و اخراج شدند. بدین ترتیب، قشر عظیمی از دانشجویان علاقمند به فضای باز علمی در دانشگاه‌ها که امید می‌رفت به صف هواداران رفسنجانی بپیوندند، به مخالفت وی تبدیل شدند.

زندگی‌نامه پدر و مادر و تمام اقوام و دوستان و آشنایان را نیز نگارم، خلاصه شرط می‌بندم اگر ایشان یک بیوگرافی نویس می‌شد اسکار ادبی دریافت می‌کرد شاید هم اصلاً یک جایزه ادبی ادواری به نام ایشان تاسیس می‌شد که به نویسندگان پس از وی که ترجیحاً با‌زجو باشند اعطا گردد. حیف شد که به دلیل حضور چشم‌پند بر چشمانم از صورتشان نیز به اندازه سیرتشان بهره نبردم پس از مدتی به حقیقت دیگری پی بردم که ادغام وزارت کار و امور اجتماعی در وزارت جلیله اطلاعات و امنیت بود چرا که چند مورد کار شرافتمندانه نیز به بنده پیشنهاد شد (قابل توجه کلیه بیکاران شریف) سرانجام مرا به اولین انتقال دادند در آنجا به بند جوانان فرستاده شدم هر چند در کنار سارقین و شرارتی‌ها و قتل‌خوار... بودم اما به دلیل خیات ذاتی بیش از وقتی که در کنار با‌زجویان بودم احساس امنیت می‌کردم در زندان فضای

خائن و پلید کوی دانشگاه می‌باشد که جهت تسمیت و اصلاح البته فقط اصلاح سر چون هنوز موی بر صورتشان پدیدار نبود به آنجا آورده شده بودند و چه مزورانه می‌گریستند و توبه می‌کردند که هر چه زودتر از فراقت و زحمت اسلامی برخوردار شوند «خدا به دور» دانش‌آموز و این همه حقه‌بازی؟! سرانجام با‌زجوی بنده آغاز شد. با‌زجوی بعدی من علاقه فراوانی به تاریخ داشت و ظاهراً قصد داشت تاریخ زندگی تک تک ایرانیان حتی من حقیر فقیر را نیز به نگارش در آورد و در این راستا مرا یاری می‌نمود تا حوادث زندگی خود را از پیش از تولد تا طعم ناخار همان روز با‌زجویی به خاطر آورم و جدای از آن تاریخ مبسوط و تحلیلی انجمن اسلامی دانشجویان و دانشگاه‌های شهید رجائی و

گرفتند و در ماشین چپاندند. در حالی که ابتدا گمان بردم سرا به سرعت برده‌اند و در این فکر بودم که چگونه فرار کنم و به دادگاه شکایت کنم اما همین که خود را در بازداشتگاه دیدم آسوده‌خاطر شدم که حتما زنده خواهم ماند و بازداشت بنده هیچ ارتباطی با قتل‌هایی که با زنجیر انجام شده است ندارد (همچنین با فروشگاه‌های زنجیردای). بعد از یک شب مرا به بازداشتگاهی در تهران انتقال دادند در حدود یک ماه در انفرادی به سر بردم. روزهای اول که هنوز با‌زجویی‌هایم شروع نشده بود گمان می‌کردم مسئولین محترم بازداشتگاه که زیر نظر وزارت جلیله اطلاعات و امنیت بودند، جهت امر مهم آموزش در آنجا یک کودکتان نیز تعبیه نموده‌اند اما کدم متوجه شدم که صدای بچه‌ها متعلق به دستگیرشدگان

خاطره گفتن برای من از دوران محدود بازداشت، در مقابل بزرگانی که سال‌های طولانی عمر خود را بر سر اندیشه‌هایشان در زندان سپری کرده‌اند، ادعای واهی است و در واقع این چند ماه هر چند لبریز از خاطره بود، اما چیز قابلی نیست. اما آنچه که لزوم درج آن بیشتر در این مجال کوتاه می‌رود، شرح بی‌قانونی‌ها و نقض مداوم قانون اساسی، در پروسه دستگیری و بازداشت بنده بود. بازداشت من در شهرستان ملایر اتفاق افتاد. یک عسائین یکپان در یک کویچه خلوت در حالی که بنده را هدف گرفته بود به سرعت به سمت بنده تاخت و من نیز لاجرم خود را به دیوار چسباندم و پس از این که نام بنده را پرسیدند حالت مؤدبانه سئوال از بین رفت و لطف فرموده پس ای یقه بنده را

## گرامی باد ۱۶ آذر روز دانشجو

۱۶ آذر، روز دانشجوست، روز اعلام هبستگی دانشجویان و روز اعلام هبستگی با دانشجویان، روز اعلام اتحاد و مبارزه مشترک در راه پیروزی. روز گرامی‌داشت دانشجویان به خون‌غلیبه و روز نمایش عزم و اراده برای مبارزه مشترک در راه آزادی و سعادت مردم و روز مبارزه برای آزادی ایران در پند. قریب ۵ دهه است که ۱۶ آذر در مین ما چنین معانی دارد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، در آذرماه سال ۱۳۳۲، دانشجویان که برای اعتراض به سفر نیکسون به ایران تجمع کرده بودند، در برابر دانشکده فنی دانشگاه تهران به گلوله بسته شدند و سه دانشجو به نام‌های شریعت رضوی، محدث قندیچی و بزرگ‌نیا کشته شدند. در تمام دوران استبداد شاهنشاهی در سالگرد این واقعه دانشگاه‌ها را تب و تاب ماه آذر فرا می‌گرفت و دانشجویان خاطره پاران از دست‌رفته را گرامی می‌داشتند. پس از انقلاب و پس از انقلاب فرهنگی و تصفیه‌ها و اخراج‌های بی‌شمار جو سرکوب و خفقان و کشتار حاکم بر دانشگاه‌ها آنچنان ابعادی یافت که امکان هر حرکت و بروز جنبش دانشجویی را سد می‌کرد. با اوج‌گیری جنبش تحول‌طلبانه مردم که در آن جوانان نقش بارز و برجسته‌ای دارند، جنبش دانشجویی نیز اوج گرفت و به نوبه خود در تعمیق و پیش‌برد جنبش اصلاح‌طلبانه و تحول‌جویانه مردم تاثیر بی‌بدیلی گذاشت. در جنبش ۱۸ تیر، جنبش دانشجویی نشان داد در موقعیتی قرار گرفته است که دارای تاثیرات بسیار جدی بر روندهای سیاسی کشور است و از همین رو تمامیت‌گرایان جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را برای سرکوبی جنبش دانشجویی و اصلاح‌طلبان حکومتی برای کنترل و دولتی‌کردن آن به کار گرفتند. استقلال جنبش دانشجویی را از بقاء آن و گوهری است که باید با تمام قوا از آن دفاع کرد. دنباله‌روی سیاسی از جناح‌های حکومتی، انحصارطلبی و نفاق‌افکنی از طریق حمله به دانشجویانی که گرایش‌های سیاسی دیگری دارند، افاتی است که جنبش دانشجویی را تهدید می‌کند. در مقابل با این موارد دفتر تحکیم وحدت به دلیل موقعیت مسئولیت‌پذیر جدی دارد. تشکیل اتحادیه دانشجویی، تشکیل فراگیر دانشجویان که نمایندگان دانشجویان در آن به طور کاملاً دیکراتیک انتخاب می‌شوند، پیوند دادن خواسته‌های دانشجویان با خواسته‌های عمومی سیاسی و اجتماعی جوانان کشور و نیز تلاش برای آزادی پاران دانشجویی در بند از مضامین اصلی مبارزه دانشجویان در شرایط کنونی را تشکیل می‌دهد. اکنون دانشجویان بسیاری در زندان‌های جمهوری اسلامی بسر می‌برند، که عمدتاً دستگیرشدگان جنبش ۱۸ تیر در تهران و تبریز هستند. آنها به دلیل عدم معروفیت و وابسته‌نبودن به جناح اصلاح‌طلب حکومت عملاً به فراموش‌شدگان در بند تبدیل شده‌اند. خواست آزادی پاران در بند را باید هر چه وسیع‌تر مطرح کرد. نباید گذاشت دانشجویان بی‌یاور در زندان‌ها رها شوند. در سالگرد ۱۶ آذر یاد همه دانشجویانی را که در راه آزادی و عدالت و پیشرفت رژیم‌دهاند را گرامی داریم و به همه جوانان و دانشجویان مبارز و آزادی‌خواه کشور درود می‌فرستیم.

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

**اطلاعیه**  
**قابل توجه علاقمندان**  
**به مسائل جوانان در ایران**

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به خواست‌ها و مطالبات جوانان در عرصه‌های آموزشی، سیاسی، اجتماعی، اشتغال، بیکاری، ورزش... و نیز طرح مطالبات صنفی و سیاسی دانشجویان و معرفی تشکلهای و نشریات آنها و همچنین تدوین تاریخچه جنبش دانشجویی را در دستور کار خود قرار داده است. کمیسیون برای پیشبرد این امر نیاز به همکاری و همفکری اعضا و هواداران سازمان و نیز ایرانیانی که در عرصه‌های پیش‌گفته به کار و تحقیق پرداخته‌اند، دارد. در این راستا، ما از کلیه علاقمندان ضمیمانه درخواست داریم که ما را در زمینه‌های فوق یاری رسانند.

با سیاس  
کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
آدرس الکترونیکی: iran-javan@hotmail.com

الفاظات صهیونیسم و خود باراک پدروخته می‌دانم و اعتراف دارم که همه آنها رویانی بیش نبوده که موجب آن شاید سهمی از این بیست میلیون دلار هم به من برسد البته باز هم امیدوارم استادان بزرگ هنگام دریافت پول مرا رویت کنند تا به موجب آن به رسالت کیهانیان عمل کنند همچنین ضمن طلب مغفرت برای حاج سعید عزیز و شرکا هر گونه ارادت قلبی خود را نسبت به قلم‌بدستان مزدور آمریکائی تکذیب می‌نمایم. ☐

آنها به سن بلوغ رسیده بودند و توان بالثوه جاسوسی، تخریب، اغتشاش، محاربه و... را داشتند که از آن جمله احمد باطبی بود. برخی از ایشان اگر چه هیچ سابقه فعالیت سیاسی قبلی نداشتند و حتی یک سری ایشان اطلاعات سیاسی هم نداشتند. حضرت حافظ نیز این موضوع را به خوبی درک کرد و سرود: **رسم عاشق‌کشی و شیوه شهزادشوی** **جامه‌ای بود که بر فاقان‌شان دوخته بود** در پایان از تمامی مطالب فوق اعلام برانگی می‌نمایم و آنها نه گوشده‌ای از دیده‌ها بلکه

سیری در جنبش دانشجویی دهه ۴۰

فرخ نگهبان

ملاحظه‌ای تحت تاثیر روی کار آمدن کسندی و تغییر سیاست‌های ایالات متحده بود - شرايطی پیش آمد که مخالفان سیاست‌های شاه و شاخص‌تر از همه سران جبهه ملی ایران فرصت یابند فعالیت مجدد خود را شروع کنند. در آن سالها گروه بازار و روحانیون نیز نقش و تاثیر زیادی در سیر حوادث داشتند با این حال از همان ابتدا دانشگاه به مثابه سنگر اصلی مبارزه آزادیخواهانه در افکار عمومی جای خود را باز کرد. به یاد داشته باشیم که در تسمام سالگردهای پس از تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۳۳ که در تمام سالها بلااستثناء تظاهرات و اعتصابات و یا دیگر اشکال اعتراض برگزار می‌شده است. از تحصن بزرگ دانشجویی سال ۳۹ تا اواسط سال ۴۱ حرکات، تظاهرات و اعتصابات دانشجویی فضای سیاسی جامعه آن روز را زیر تاثیر خود داشت و این در حالی بود که سایر محیطها - از جمله بازار - تا این حد در بیان یا بروز مخالفت با رژیم شاخص نبودند. جامعه می‌دید و می‌پذیرفت که دانشگاه سنگر اصلی مقاومت است. از اواخر سال ۴۱ - بخصوص پس از دستگیری رهبران جبهه ملی و اعلام سیاست «صبر و انتظار» و از سوی دیگر با اعلام «انقلاب سفید» دانشگاه و دانشگاهیان زیر فشار سنگین قرار گرفتند. با این حال چیزی که برجسته و ستودنی است عزم و تلاش و استقامت رهبران جنبش دانشجویی - و در مرکز آن سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی ایران - است برای ادامه مبارزه و تحقق اهداف جنبش. کمیته دانشگاه آن زمان حدود ۱۰ یا ۱۱ عضو داشت که من تمامی بیژن جزنی، منوچهر شجاع، منوچهر ستوی، هوشنگ کشاورز صدر و هدایت متین‌دفتري را به خاطر می‌آورم. این کمیته تصمیم گرفت به سیاست «صبر و انتظار» تن ندهد و مقاومت کند. سازماندهی یک دو تظاهرات در ابتدا و سپس انتشار منظم نشریه پیام دانشجو. ارگان کمیته دانشگاه، از مهمترین کارهای آن بود.

دوره رکود (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵)

پیام دانشجو در تیراژ ۷۰ شماره پخش می‌شد و اصلا جریان ساز نبود. سازمان دانشجویان آن سال ۴۲ به بعد عملا حضورش در دانشگاه محسوس نبود. در فاصله ۳ ساله مهر ۴۲ تا مهر ۴۵ نه تنها تقریبا هیچ حرکت دانشجویی در دانشگاه نیست بلکه فعالیت‌های فرهنگی یا صحنی دانشجویان نیز تقریبا تعطیل است. من در این سالها به اتفاق زندیاد علی اکبر صفائی فراهانی و منوچهر رحیمی، که بعدها دانستم از فعالین توده‌ای بوده است، مسئولیت چاپ و پخش پیام دانشجو را عهده‌دار بودیم. خانه مخفی را من در اجاره داشتم و بیژن مسئول مستقیم بود. در تیرماه ۴۴ ساواک تمام اعضای کمیته دانشگاه را دستگیر کرد. اما بیژن از زندان پیغام کرد که ما نشریه را چاپ کنیم. در شهریور ۴۴ آخرین شماره پیام دانشجو چاپ شد و این آخرین اقدام سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران بود. جز متین دفتري بقیه اعضای کمیته را به اتهام تحریض مردم به مسلح شدن از چند ماه تا یکسال و نیم حبس محکوم کردند. من از مهر ۴۴ وارد دانشگاه شدم. مسئول آن زمان رفیق حسن ضیاء ظریفی شد. او و بیژن هر دو تاکید و سعی داشتند که سازمان دانشجویان جبهه ملی احیاء و کمیته دیگری جای کمیته دستگیر شده را بگیرد. در این ارتباط من به شماری از فعالین سابق مراجعه و همکاری آنان را پرس و جو کردم. در اواخر ۴۴ مسلم شد که این کار عملی نیست و فقط انرژی و وقت مدر می‌دهد. از قدیمی‌ها هیچ کس آماده کار نبود. تقریبا همه فعالین یا فارغ‌التحصیل شده و یا در سالهای بالا بودند و فقط نظاره می‌کردند. دانشگاه تهران از مهرماه ۴۲ تا مهرماه ۴۵ عملا ساکت و بی‌ساز و گویا بود. از میان ورودی‌های سالهای ۴۲ و ۴۳ - بخصوص از میان غیرمذهبی‌ها بسیار انگشت‌شمار بودند کسانی که بعدها و یا حتی در همان سالها تمایلی به کار سیاسی از خود بروز می‌دادند. این وقته ۳ ساله به نظر من نقشی بسیار جدی در مسیر

رویدادها و سیر جنبش دانشجویی در سالهای بعد بر جا می‌گذارد. این ۲ سال باعث می‌شود که ارتباط نسل قبلی مبارزین سیاسی و راه‌انتقال تجارب آنان به نسل بعدی عملا قطع شود. من شاید از معدود کسانی باشم که هم در سالهای فعالیت جبهه ملی و سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان آن و هم در دوران خیزش بعدی فعال بوده‌ام. نسل بعدی عملا از تجارب بسیار گرانقدر مبارزه سیاسی و مردمی سالهای ۳۹ تا ۴۳ بی‌بهره ماند.

آغاز دوره خیزش (۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹)

نیمسال اول سال ۴۵ نیز به آرامی گذشت. جز در سالگرد ۱۶ آذر که بنا به سنت قدیمی همیشه اکثریت دانشجویان - و در دانشکده فنی تمام آنان - از حضور در سرکلاسهای درس خودداری کردند. در طول نیمسال هیچ حرکت دیگری رخ نداد. اما از ابتدای نیمسال دوم با اعلام اینکه دانشجویان باید شهرییه بپردازند (حدود ۱۰۰۰ تومان در سال) - پیچ‌پچ در کوریدورهای دانشکده‌های مختلف شروع شد و خیلی سریع به یک راهپیمایی داخل دانشگاه و سپس اجتماع حدود ۳۰۰ دانشجو در جلوی دبیرخانه دانشگاه منجر گردید. دانشجویان می‌خواستند با جهان‌شاه صالح، رئیس دانشگاه ملاقات و خواست خود دایر بر لغو شهرییه را به اطلاع او برسانند. وقتی دانشجویان به جلوی در دبیرخانه رسیدند صالح دستور داد درهای دبیرخانه را به روی دانشجویان بستند. او از پلیس ضد شورش خواست که دانشجویان را پراکنده کند. هنوز نیم ساعت از تجمع دانشجویان نگذشته بود که با باتوم بر سر دانشجویان ریختند و تک‌تک آنان را پراکنده. صالح می‌توانست به راحتی مراجعه کنندگان را بپذیرد و رابطه با دانشجویان را حفظ کند. اما عکس‌العمل او در تحریک و به عصیان کشیدن هزاران دانشجو واقعا نقش قاطع داشت. هرکس می‌شنید دشنام می‌داد. راهپیمایی برای لغو شهرییه چندبار دیگر هم انجام شد، اما نه به سمت رئیس دانشگاه. دانشجویان دسته جمعی به نخست‌وزیری می‌رفتند. شنیدم به وساطت دکتر احسان نراقی، هویدا قبول کرده بود که به دانشجویان «مقروض» وام بدهند.

در اواسط خرداد ۴۶ در حالی که سال به پایان می‌رفت از تبریز به واسطه دانشجویان حقوقی علوم در کوی دانشگاه خبر رسید که در درگیری با ماموران با دانشجویان معترض در صحن دانشگاه تبریز ۳ دانشجو کشته شده‌اند. من وقتی بی خبر از همه جا صبح ساعت ۹ به دانشگاه رسیدم دیدم موسی محمدنژاد و ابراهیم انزلی هم‌راه با عده‌ای حدود ۱۰۰ نفر «اتحاد - مبارزه - پیروزی» گویان دارند شیشه‌های دانشگاه علوم را خرد می‌کنند. در عرض کمتر از یکساعت تمام دانشگاه را تعطیل کردند و راهپیمایی دانشجویان در محوطه دانشگاه شروع شد و این اولین تظاهرات و اعتصاب سراسری دانشجویی پس از تقریبا ۴ سال بود. شنیدم در بازار شایع کرده‌اند که این تظاهرات مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد ۴۲ بوده ولی این شایعه سلما پوچ بود. دانشجویانی که این حرکت را راه انداختند هیچ‌کدام نه بازار را می‌شناختند و نه ارتباطی با محافل مذهبی داشتند. اما خوب پیام هست که این تظاهرات درست همان‌شان شد با جنگ ۶ روزه اعتصاب و اسرانشیل و اعتصاب و راهپیمایی‌ها توأم بود با پی‌گرفت لحظه به لحظه خرابی جنگ و سیمپاتی آشکار دانشجویان نسبت به اعراب و فلسطین.

ادامه اعتصاب و تظاهرات منجر به دستگیری عده زیادی و اعلام تعطیلی دانشگاه تا مهرماه شد. خواست عمده دانشجویان آزادی دانشجویان در بازداشت مانده، علینقی آرش (صمیمی‌ترین دوست من)، بهرام و ناصر زرافشان، فریدون عطیدی، حبیب صارمی و یک نفر دیگر که نامش را فراموش کرده‌ام بود. در جریان این اعتصاب بزرگ - برخلاف دور قبل - برخی مسئولین دانشگاه تلاش زیادی برای وساطت کردند. احسان نراقی یک روز زنگ زد

خانه ما و از من خواست فوراً همراه با هیاتی از نمایندگان دانشجویان برای مذاکره با هویدا به دانشکده علوم اجتماعی برویم. فوری به پایتخت دانشجویان که کلوپ انجمن ایران و آمریکا روبروی دانشگاه بود رفتم اما کسی را نیافتم. یکی که برادرش را دستگیر کرده بودند دیدم و از او خواستم که با من به دیدن هویدا برویم. در دیدار متوجه شدم که این ابتکار هویدا نبوده و دکتر نراقی از فرصت بازدید وی از دانشکده برای برقراری این ارتباط استفاده کرده است.

شهریه و آزادی دانشجویان خواست اصلی بود. گفت دانشجویان زندانی شیشه شکسته‌اند. گفتیم خسارت بگیرید. چرا زندانی می‌کنید. گفت رسیدگی می‌کنند. گفت ۲۰ میلیون تومان برای پرداخت شهرییه دانشجویان به دانشگاه پرداخت می‌کنند. او دکتر هوشنگ نیاوندی، وزیر آبادانی و مسکن، را به عنوان نماینده ثابت دولت برای ارتباط با دانشجویان معرفی کرد و از من خواست که ارتباط وی را با نمایندگان دانشکده‌ها برقرار کنم.

هفته بعد با یک هیات ۹ نفره از دانشکده فنی به دیدن نیاوندی رفتم. خاطره جالب برایم برخورد رفیق حمید اشرف با وی بود. من و او آن وقت در گروه جزئی هم‌حوزه بودیم. حمید با لحن تند از فسادبودن ششیر در کسافه‌تريا و مسمومیت دانشجویان انتقاد کرد و آن را نماد فساد مسئولان دانشگاه دید. نیاوندی پرسید شما چه نسبتی با احمد اشرف دارید. حمید گفت برادرم است. نیاوندی گفت ولی ظاهرا به لحاظ طرز فکر نسبتی با هم ندارید.

جالب است اشاره کنم که دکتر منوچهر گنجی که آن زمان رئیس مؤسسه تحقیقات بین‌المللی بود نیز به واسطه بچه‌های حقوق پیغام کرده که می‌خواهد با نمایندگان دانشجویان مذاکره کند. با هیاتی از دانشکده‌های مختلف به دفترش رفتم. جوانی بسیار رعنا و شیک با یک عکس بزرگ شمس خواهر شاد اویزان بالای سرش، طرف ما بود. گفت بهتر است خواست‌هاتان را مستقیم با خود اعلام‌حضرت مطرح کنید و بدون اینکه به ما فرصت واکنش بدهد گویی را برداشت و نمره گرفت. متوجه شدم که آن طرف به شاه وصل شده. گفت «آنها الان در دفتر من هستند و می‌خواهند شرفیاب شوند». جواب آن طرف ظاهرا مثبت بود. به ما گفت فلان روز بیایید برویم. همه برخاسته بودیم و هدیه‌ها را می‌پایندیم. گفتیم خبرتان می‌کنیم و از پله‌های طبقه پنجم همگی فرار. به خیابان که رسیدیم همگی خلاصی خود را از مهلکه جشن گرفته بودیم.

با گشایش مجدد دانشگاه در مهرماه ۴۶ نیک پیدا بود که فضای عمومی با مهر سال قبل به کلی متفاوت است. نسل تازه‌ای از فعالان سیاسی پا به میدان گذاشته بود. نسلی که از تجارب دوره ۳۹ تا ۴۲ هیچ اطلاعی نداشت. از همان ابتدا بحث در محافل دانشکده‌ها حول «چه باید کرد» شروع شد. یک گرایش - که مرکز آن عمدتاً کوی دانشگاه در امیرآباد، خوابگاه دانشجویان شهرستانی، بود - بیشتر به کار سیاسی جزوه‌ای، به سازماندهی اعتراضات و اعتصاب، تمایل داشت. گرایش دیگر، که در دانشکده فنی از جاهای دیگر بارزتر بود، بیشتر به کار صنفی - سیاسی، تشکلهای علمی دانشجویی و نهادهای فوق‌برنامه علاقه نشان می‌داد. ما در دانشکده فنی با وسعت دست به کار ساختن این تشکلهای شدیم.

موفقیت بزرگ ما تعطیل کردن شعبه ماموران سازمان امنیت مستقر در دانشکده، تسخیر دفتر آنان و جلب موافقت رئیس دانشکده به تبدیل آن به اطاق کورودری بود. من به عنوان مسئول اطاق کورودری انتخاب شدم. انتخابات در کوه برگزار شد و حدود یکصد نفر در آن شرکت کردند. حمید اشرف مسئول اطاق شنا شد. رفیق بیژن جزنی که به تاژگی مسئول وی شده بود به او تذکر داده بود که بیش از حد خود را شناخته‌شده کرده بوده است. اشاره‌ای به سر خوردن وی با نیاوندی بود. (حمید آن وقت به بخش مسلح گروه منتقل شده بود) از

دیگر فعالین دانشکده فنی می‌توانم از حمید نعیمی برغانی، محمدعلی پرتوی، علینقی آرش و داوود صلحدوست نام ببرم.

بچه‌های کوی به این نوع فعالیت‌ها زیاد تمایلی نداشتند. اما بحث در باره خط مشی و جستجوی راه مبارزه از طریق جزوه‌خوانی در آنجا هوادار بسیار داشت. بخصوص دانشجویان آذری، کرد و ملازندانی هم بیشتر و هم فعال‌تر بودند. اینها عمدتاً همان کسانی بودند که چند سال بعد هسته اصلی گروه فلسطین و گروه ستاره سرخ را تشکیل دادند.

روز ۱۹ دیماه ۴۶ رفیق بیژن را هنگام قرار تبادل اسلحه با رفیق عباس سورکی دستگیر کردند. مسئول حسن ضیاء ظریفی موضوع را اطلاع داده گفت تا می‌توانم علنی شوم. حتی سعی کنم زندان بروم و این درست هم‌زمان شد با انتشار خبر مرگ غلامرضا تختی.

همان شب با صلحدوست و نعیمی هرکس را می‌شناختم خبر کردیم. فردا حدود ۴۰ نفر از فعالان دانشجویی در خانه‌ای در ۲۴ اسفند جمع شدیم. ما طرح یک راهپیمایی شب هفت از شوش تا این باطرح را پیشنهاد کردیم که با استقبال وسیع روبرو شد. از دیگر کسانی که در این حرکت بسیار فعال بودند و نامشان در خاطرم هست از رضوان‌الله جعفری، محمدرضا شالگونی، هدایت سلطانزاده و انزلی باید نام ببرم. حرکت بسیار بسیار موفق بود و بخصوص نقطه چرخشی شد در برقراری ارتباط دانشجویان و مردم. بیش از ۱۰ هزار نفر در راهپیمایی شرکت کردند. شعارها و پلاکاردها همه حال و هوای مردمی و اعتراض به حکومت داشت. اما خیلی تند نبود. تظاهرات اعتماد به نفس و روحیه دانشجویان را به وضوح متحول کرد.

یک خاطره جالب از آن روزها ذهنم مانده است. من همراه دو نفر دیگر در حوالی میدان فوزیه مشغول بخش اعلامیه شب هفت بودیم که پاسبانی یکی از ما را گرفت. من از عقب آدمم به اعتراض که چرا دستگیر می‌کنی؟ گفت تو چه کار داری؟ گفتیم من هم دارم پخش می‌کنم. گفت تو هم بازداشت هستی و من بسیار خوشحال شدم. اما اعتراض کردیم. او با ماشین خودمان ما را به سنگلج برد. اتفاقاً جلوی شهریاتی تیسار صدیان‌پور داشت از پله‌ها پائین می‌آمد. پاسبان بالا زد و گزارش داد. تیسار اعلامیه را گرفت و گفت این که اشکال ندارد و لشان کن بروند.

من را روز ۱۹ بهمن ۴۶ بازداشت کردند. در رابطه با گروه لو رفته بودم. اما مراسم شب چیل با وسعتی کم‌تر اما بسیار رادیکالتر و توأم با درگیری و دستگیری‌ها به همت همان دانشجویان برگزار شد. تا شب عید حدود ۱۰۰ دستگیری در این ارتباط داشتیم و همه در زندان به هم رسیدیم.

به این ترتیب باید سال تحصیلی ۴۷ - ۴۶ را سال آغاز دور تازه جنبش دانشجویی ایران پس از دور ۴۲ - ۳۹ تلقی کرد. دوری که طی یک دهه تا انقلاب ۵۷ تلافی پس‌گسترده و فراگیر از مبارزان سیاسی را در دامان خود پرورد. نسلی که استبداد پهلوی سیاست زمین‌های سوخته را در قبال آن پیش برد. با این حال امروز پس از ۳ تا ۴ دهه جایگاه آن نسل و آن مبارزان فقط در یادها و یادوارها باقی نیست. جهان بدربرندگان از دو استبداد در میان آنان نه تنها در راس و در بافت پیکره موجود الیت سیاسی ایران حضوری بارز و مؤثر دارند، بلکه در ابعدادی وسیع‌تر سرچشمه قیاض پرورش سیاسی نسل بعدی، همین نسلی که با انقلاب به حیات سیاسی کشور پیوست، بوده‌اند و هستند.

یک عرصه بسیار جالب و ضرور برای پژوهش و یادگیری یک مطالعه تطبیقی است برای شناخت ویژگی‌های عمومی ۵ دوران - یا ۵ نسل - جنبش دانشجویی طی ۵ دهه گذشته، از ۲۹ تا ۷۹. جای آن است که ربابداران این جنبش از این ۵ نسل به آن کار برخیزند.

این اعتماد نیز تنها از طریق پیشبرد سریع و قاطع اصلاحات و تحقق عملی وعده‌های داده شده در مورد استقرار یک نظام قانون‌مند و مردم‌سالار امکان‌پذیر است.

به هر حال، به‌رغم اینکه احساس می‌شود در ماجرای کسوی دانشگاه و بویژه بگیر و ببندها و آزار و اذیت‌های پس از آن، جنبش دانشجویی ضربه خورده و تنها مانده است، اما همچنان می‌توان مطمئن بود که وظیفه سنگین عبور از گردنه‌های صعب و سنگلاخ برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد و دمکراتیک بر عهده دانشجویان خواهد بود. شاید این تقدیر تاریخی جنبش دانشجویی کشور ماست که هزینه سنگین آزادی را بپردازد امید است ایران به یک دمکراسی پایدار دست یابد تا به جای نابودی سرمایه‌های معنوی و مادی خود، آنها را به خدمت جامعه بگیرد. در چنان شرايطی، جنبش دانشجویی نیز بار گران «مبارزه سیاسی» را بر زمین خواهد گذاشت و آزاد و رها در پی تحقق اهداف علمی خود خواهد رفت.

جنبش دانشجویی و...

ادامه از صفحه ۵

که خارج از انتظار محافظه کاران بود، سبب دردمس برای آنان شد و در نتیجه آن نشریه دانشجویی توقیف شد. این توقیف نیز بنوبه خود سبب شد تا گردانندگان نشریه به اعتماد خود را به محافظه کاران از دست بدهند و به صف تندترین مخالفان داخلی آنها بپیوندند...

به هر حال در دوره هاشمی رفسنجانی - که آموزش عالی توسعه بسیار یافت - جنبش دانشجویی ایران نیز دچار تحولات عمیقی شد. جوانانی که فوج فوج وارد دانشگاه شدند، به علت فشارهای فکری و فرهنگی و نیز عدم اطمینان از آینده شغلی خود، بتدریج به سیاست علاقه‌مند شدند. با خروج نسل گذشته از انجمن‌های اسلامی و ورود نسل جدید، این انجمن‌ها دمکراتیزه شدند و «آزادی» را به عنوان یکی از آرمان‌های اصلی انقلاب احیا کردند. در چنین فضایی، دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به پایان رسید و گمان بسیاری از افراد بر این بود که علی‌اکبر ناطق نوری به عنوان جانشین او «انتخاب» خواهد شد و فضای فرهنگی - سیاسی

جامعه را پیش از پیش خواهد بست. اما شعارهای انتخاباتی سید محمد خاتمی به عنوان رقیب اصلی ناطق‌نوری، بین اقشار مختلف مردم، بویژه دانشجویان بازتاب مثبتی یافت و آنها را برای فرستادن وی به کاخ ریاست جمهوری بسیج کرد. ثمره این بسیج آرام اما پرشور، حادثه عظیم دوم خرداد ۱۳۶۷ بود.

از تحولات دو سال و نیم اخیر، همگی به‌خوبی آگاهیم. طی دو سال اخیر، جنبش دانشجویی ایران به صورت فعال‌ترین نیروی سیاسی در حمایت از برنامه‌ای توسعه سیاسی خاتمی عمل کرده، اما بهای سنگینی برای این حمایت پرداخته است. تقریبا همه تجمعات دانشجویی در طول این دوره، توسط گروه‌های فشار مورد حمله قرار گرفته‌اند و دانشجویان حتی نتوانسته‌اند سالروز دوم خرداد را در فضائی امن برگزار کنند. این ناامنی که در یورش به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران در امیرآباد (سحرگاه ۱۸ تیر ۱۳۷۸) به اوج خود رسید، نقطه

عنوان «جامعه اسلامی دانشجویان» و یا «انجمن اسلامی دانشجویی» کردند و دانشجویان متمایل به خود را در این تشکلهای سازمان دادند. هرچند که این تشکلهای جدید هرگز نتوانستند جمع قابل توجهی از دانشجویان را جذب کنند. با این همه، بروز شکاف بین هاشمی رفسنجانی و محافظه کاران بویژه در دوره دوم ریاست جمهوری وی، بعضی از این تشکلهای خودساخته دانشجویی را دستخوش بحران کرد. برای نمونه، یکی از این تشکلهای که ظاهراً مسجوز حملات لفظی خفنی را علیه رئیس‌جمهوری از سوی محافظه کاران دریافت کرده بود، بی‌حیاطاً عموم مندرجات نشریه خود را به حملات بسیار تند علیه وی و گروه سیاسی متعلق به وی (کارگزاران سازندگی) اختصاص داد. این حملات



## طرح بحث

این ارتباط سنوالات زیر طرح شده است:

- ۱- ارزیابی شما از روند اصلاحات در شرایط کنونی چیست؟
- ۲- شما چه انتقادی از دیدگاه، سیاست و عملکرد اصلاح طلبان حکومتی دارید؟
- ۳- ارزیابی شما از توان و ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی چیست؟ آیا آنها قادرند در شرایط کنونی اصلاحات را جلو ببرند؟
- ۴- شما برای برون رفت اصلاحات از وضعیت فعلی، تداوم و تعمیق آن چه برنامه و نقشه ای را ارائه می دهید؟

در این شماره نشریه کار در ارتباط با بحث مطروحه سه مقاله درج شده است.

با پیروزی نیروهای اصلاح طلب در انتخابات دوره ششم مجلس شورا و شکست فاحش مخالفین اصلاحات، امید برای تداوم و تعمیق اصلاحات در بین مردم و بخشی از مردم و بخشی از نیروهای سیاسی تقویت شده بود. اما تهاجم سازمان یافته تمامیت خواهان به اصلاحات و تعطیلی مطبوعات مستقل و منتقد، دستگیری روزنامه نگاران و چهره های سیاسی و دخالت مستقیم ولی فقیه در کار مجلس از یک سو و سیاست ها و برخوردهای اصلاح طلبان حکومتی از سوی دیگر موجب گردید که روند اصلاحات با مشکلات و دشواری های جدی مواجه گردد. وضعیت جدیدی در روند اصلاحات پیش آمده است. ارزیابی از وضعیت جدید، علت یابی آن و راه های برون رفت از این وضع امری است مبرم و ضرور. نشریه کار در نظر دارد که این موضوع را به بحث صاحب نظران بگذارد و دیدگاه آنها را جویا شود. در

## پیراهون استراتژی و تاکتیک تهاجم گرایان و اصلاح طلبان

### بهر روز خلیق

قسمت سوم و پایانی

هستند. تأمین این اتحاد می تواند توازن قوا بین اصلاح طلبان و مخالفین اصلاحات را به هم بزند و گرایش پیگیر و رادیکال جبهه دوم خرداد را تقویت کند و جان تازه ای به آن ببخشد.

یکی از پارامترهای مهم تغییر توازن قوا در آرایش قوای کنونی، شکل دادن صف واحدی از نیروهای اصلاح طلب حکومتی و غیرحکومتی است. اهمیت این موضوع را تمامیت گرایان به خوبی درک کرده اند و به همین جهت هزینه سیاسی نزدیکی اصلاحات طلبان حکومتی به نیروهای غیرحکومتی را آنچنان بالا برده اند که آنها جرات نکنند به چنین اقدامی دست زنند.

اما اصلاح طلبان حکومتی با در نظر گرفتن هزینه های سیاسی این موضوع، باید برنامه و نقشه اتحاد نیروهای اصلاح طلب را تدوین و پیش ببرند. در جازدن در درون جبهه دوم خرداد و تمکین به جریان های سنتی و محافظه کاران رد به جانی نخواهد برد. اصلاح طلبان رادیکال جبهه دوم خرداد باید بر این نکته آگاه باشند که مستحدين اصلی آنها در پیشبرد اصلاحات سیاسی، نیروهای اصلاح طلب غیر حکومتی است، نه محافظه کاران و سنت گرایان درون جبهه دوم خرداد.

سومین مؤلفه قابل تاکید در استراتژی جنبش اصلاح طلبانه، مقوله جنبش های اجتماعی است. جنبش های اجتماعی (جنبش دانشجویان، زنان، کارگری، محیط زیست و ملی...) یکی از پایه های اصلی جنبش اصلاحات در کشور ما است و جایگاه ویژه ای در روند اصلاحات دارد. هر یک از این جنبش ها خواست ها و خصوصیات ویژه ای دارند. اما تمام این جنبش ها در پیشبرد اصلاحات سیاسی ذینفع هستند و از آن دفاع می کنند و راه تحقق اهداف و برنامه های خود در استقرار مردم سالاری در جامعه می بینند.

اما فراخوان جنبش های اجتماعی به دفاع از اصلاحات کافی نیست و حمایت یک جانبه نمی تواند پایدار بماند. باید اصلاح طلبان از اهداف این جنبش ها و از فعالیت آنها دفاع کنند، شرایط حضور فعال آنها را در صحنه سیاسی کشور فراهم سازند تا آنها بتوانند نقش خود را به طور مستقل بازی کنند. در چنین صورتی جبهه اصلاحات ظرفیت و توان جدیدی پیدا خواهد کرد.

\*\*\*

راه برون رفت اصلاحات از وضعیت کنونی، تداوم و تعمیق آن مستلزم بازنگری در دیدگاهها، استراتژی و سیاست ها است. اصلاح طلبان حکومتی در این راستا گام هایی برداشته اند ولی این گام ها هنوز کافی نیست. توجه به امر استراتژی و برخی وجود آن که از ابتدا به فراموشی سپرده شده بودند، یک قدم به جلو است. ولی بدون پرداختن به مسئله تئوری توسعه سیاسی، مقوله ساختار سیاسی، نظام سیاسی و ولایت فقیه، قانون اساسی و سایر وجوه استراتژی راه اصلاحات گشوده نخواهد شد. □

□ دو هفته نامه عصر ما در مقالاتی با عنوان «گرانیگاه اصلاحات کجا است؟» (شماره ۱۸۱) و «گرانیگاه اصلاحات حلقه واسطه جامعه با حکومت» (شماره ۱۸۲) که تا حدودی جمع بندی بخش های میانی و رادیکال جبهه دوم خرداد بود. پذیرفت که متمرکز کردن ثقل تحركات سیاسی - تبلیغاتی روی مطبوعات و عدم پرداختن به کار سازمانگرا نه خطا بود. در مقاله دوم آمده است: «اتکای اصلاح طلبان طی دوره دو ساله از دوم خرداد تا ۲۹ بهمن به مطبوعات که صرفا نقش آگاهی بخش ایفا می کردند و غفلت از نقش احزاب و تشکلهای سیاسی و مدنی که با سازماندهی و تشکل نیروهای اجتماعی می توانند توازن قوا را در عرصه سیاسی همواره به نفع جریان اصلاح طلبی حفظ کند و مکمل تغییر بالائستی قدرت نهادین بشوند یک اشتباه ناشی از عدم توجه به ساخت قدرت در نظام جمهوری اسلامی بود» (عصر ما شماره ۱۸۲).

نهادهای حکومتی و یا کم بهادادن به فعالیت در درون آنها نیست. هر یک از آنها می توانند و باید نقش ضرور خود را در پیشبرد اصلاحات ایفا کنند.

ولی آنچه مسلم است نیروی اصلی جنبش اصلاحات در خارج از حکومت است. آفریننده اصلی جنبش اصلاحات مردم بودند. مردم خاتمی را در مقام ریاست جمهوری نشانند و رویداد تاریخی دوم خرداد را آفریدند. آنگاه که اصلاح طلبان حکومتی به مردم مراجعه کردند (در انتخابات ریاست جمهوری، شوراها و مجلس شورا) به پیروزی چشمگیری در چالش با مخالفین اصلاحات دست یافتند و آنجا که نتوانستند از نیرو و حمایت مردم به نحو مناسب بهره گیرند راه پیشروی تمامیت گرایان را باز نمودند.

یکی از مؤلفه های اصلی استراتژی جنبش اصلاحات امر سازماندهی و شکل گیری نهادهای مدنی است. ما به این مقوله قبل از مقاله «اصلاح طلبان حکومتی و ضرورت کار سازمانگرا» (نشریه کار شماره ۲۳۵) پرداختیم و انتقادهای که در این مقاله نسبت به بی توجهی اصلاح طلبان حکومتی نسبت به امر سازمانگری شده بود، از جانب آنها پذیرفته شده است. □

پذیرش این مسئله از جانب اصلاح طلبان حاکی از آن است که نگاه آن نسبت به مقوله گرانیگاه اصلاحات، امر سازماندهی و نوع رابطه با گروه های اجتماعی در حال دگرگونی است.

حرکت سازمانگرا نه و تغییر نگرش اصلاح طلبان در این زمینه گامی است مثبت و لازم است از آن استقبال شود. تشکیل ستاد رهبری و انتخاب کمیسیونی برای تدوین استراتژی جنبش اصلاحات نشانه درک اهمیت موضوع مطروحه از جانب اصلاح طلبان حکومتی است.

یکی دیگر از مؤلفه های اصلی استراتژی جنبش اصلاحات به مسئله اتحادها برمی گردد. هر جریان سیاسی در تدوین استراتژی خود باید به مسئله اتحاد نیروها پاسخ روشن دهد و مشخص کند که دست در بست کدام نیرو خواهد گذاشت کدام نیرو را متحد استراتژیک و کدام نیرو را متحد تاکتیکی می داند؟

آنچه مسلم است جنبش اصلاحات تنها در اصلاح طلبان حکومتی خلاصه نمی شود. بخش مهم و اصلی نیروی جنبش اصلاحات در خارج از حکومت قرار دارد. اصلاح طلبان باید به این مسئله پاسخ دهند که آیا جنبش اصلاحات در انحصار آنهاست یا نیروی وسیع سیاسی و اجتماعی جامعه ما را در بر می گیرد؟ آیا آنها می خواهند سرانجام سد «خودی» و «غیرخودی» را بشکنند و جبهه اصلاحات را وسعت بخشند؟ یا این که در محدوده جبهه دوم خرداد می خواهند گام بردارند؟ آیا آنها هم چنان می خواهند نیروی اجتماعی جریان های غیرحکومتی از آنها حمایت یک جانبه بکنند و یا این که امکانی فراهم سازند که جریان های سیاسی و سازمان های دموکراتیک نیز وارد فعالیت علنی و قانونی شوند؟

اتحاد بین اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی برای جنبش اصلاحات جنبه استراتژیک دارد. بدون تأمین این اتحاد بعید به نظر می رسد که اصلاحات تداوم و تعمیق یابد. جریان های اصلاح طلب غیرحکومتی عمدتا نیروی پیگیر و رادیکال جنبش اصلاحات

تغییر ساختار سیاسی با قانون اساسی در ارتباط است. اصلاح طلبان در این چند سال شعار تحقق ظرفیت های موجود در قانون اساسی را مطرح کرده و خواهان اجرای آن دسته از مواد قانون اساسی که به حقوق شهروندان برمی گردد، هستند. آنها در این راستا در دوره فعلی مجلس شورا گام هایی هم برداشته اند. ولی تلاش آنها تاکنون به جانی نرسیده است. ولی فقیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام در مقابل مصوبات مجلس شورا ایستاده اند.

اصلاح طلبان حکومتی تنها به برخی از جوانب قانون اساسی توجه دارند. در حالی که باید قانون اساسی را در کلیت آن دید. در قانون اساسی عناصر دموکراتیک مانند انتخابات و مجلس شورا تحت نظارت و کنترل ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن قرار دارند و آنجا که حقوق شهروندان تأمین و آزادی های سیاسی برقرار شود ولی فقیه و دم و دستگاه آن وارد میدان شده و مانع تحقق آنها می شوند. هم چنان که مطبوعات مستقل و منتقد را بستند و مصوبات مجلس شورا را رد کردند.

مسئله ساختار سیاسی با قانون اساسی در پیوند نزدیک قرار دارد. نیروی که معتقد به تغییر ساختار سیاسی کشور و دموکراتیزه کردن آن باشد، الزاما تغییر قانون اساسی را پذیرا خواهد شد. چرا که تغییرات در ساختار سیاسی باید در قانون اساسی بازتاب پیدا کند.

### برخی مؤلفه های استراتژی جنبش اصلاح طلبانه

روند سه ساله اصلاحات نشان داد که ظرفیت ساختار سیاسی ولایت فقیه برای پیشبرد اصلاحات محدود است. در این مدت کمابیش از ظرفیت های موجود جمهوری اسلامی توسط خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی بهره گرفته شده است. شعار قانونگرایی خاتمی گرچه به جهت رشد فرهنگ قانونمندی در جامعه قابل ملاحظه بود ولی در عمل به خاطر این که قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام قدرت تمامیت گرایان است و آنها از قوانین جمهوری اسلامی و نهادهای قانونی جمهوری اسلامی بیشتر بهره را می گیرند، عملا این شعار به حربه ای علیه اصلاحات و اصلاح طلبان تبدیل شد. آنها به حربه ای توسل جستند که اصلاح طلبان مبلغ آن بودند. در این رابطه مشخص شد که اگر نگاه قانونمداری به این معنی تلقی شود که باید قفل مبارزه با تمامیت گرایان در محدوده ساختار سیاسی جمهوری اسلامی بماند، اصلاحات راه به جانی نخواهد برد و اصلاح طلبان حکومتی سرانجام بازنده این مبارزه خواهند بود. چرا که در آن میدان نیروهای تمامیت گرا از موقعیت و موضع قوی تری برخوردارند.

اصلاح طلبان از دوم خرداد به این سو در مراحل مختلف قوه اجرایی، مطبوعات جنبش دانشجویی و مجلس شورا را به مثابه ثقل اصلاحات در نظر گرفتند و سرمایه گذاری سنگینی روی آنها کردند. تجربه نشان داد که محدودیت های هر یک از آنها، بار سنگین اصلاحات و حدت چالش ها اجازه نمی دهد که آنها قادر باشند چنین مسئولیت و بار سنگینی را به عهده گیرند و پیش ببرند.

گرانیگاه اصلاحات خارج از ساختار سیاسی حکومت است. این امر به محض خارج شدن از

بدون تئوری جنبش های اجتماعی نمی توانند نیرو بگیرند و در تحولات جامعه به طور کارساز مؤثر افتند. تئوری گاه از قبل و گاه در روند تحولات تدوین می شود و به عنوان پایه نظری تحول قرار می گیرد.

از سال ۶۸ تا ۷۶ تحولات فکری که در بین بخشی از نیروهای جمهوری اسلامی پیش رفت و کارهای نظری که در طی این سالها صورت گرفت منجر به تدوین تئوری توسعه سیاسی گردید. اصلاح طلبان حکومتی بر پایه این تئوری در انتخابات دوم خرداد برنامه انتخاباتی خاتمی را تهیه نمودند و سپس بر پایه آن کار نظری به تولید فکری و سیاسی دست زدند. اما تئوری اصلاح طلبان حکومتی از جامعیت برخوردار نبود و برخی مسائل اساسی توسعه سیاسی را بی پاسخ گذاشته بود. بدین خاطر زمانی که روند اصلاحات به سد ساختار سیاسی موجود برخورد، اصلاح طلبان حکومتی درماندند.

اصولا تئوری توسعه سیاسی باید به مسئله قدرت سیاسی و ساختار سیاسی پاسخ روشن دهد و مشخص کند که چه ارتباطی با ساختار سیاسی موجود برقرار خواهد کرد. آیا توسعه سیاسی با حفظ ساختار سیاسی موجود امکان پذیر است؟ آیا می توان مردم سالاری را با ساختار سیاسی که در وجه غالب مبتنی بر ولایت فقیه است، عین کرد یا این که آن دو در تناقض با هم قرار دارند؟

به نظر ما گرهی ترین مسئله جنبش اصلاحات در شرایط کنونی همین موضوع است. اصلاح طلبان از پرداختن به این موضوع طفره برون ولی روند اصلاحات آن را در دستور قرار داده است.

ساختار سیاسی جمهوری اسلامی بر دو پایه استوار است. پایه غالب و قدرتمند آن نظام ولایت فقیه و پایه ضعیف و مغلوب آن با جمهوریت است. اکنون حائل میان آن دو از بین رفته و آنها دیوار به دیوار هم گشته اند و رای و خواست مردم مثل امواجی به پشت دیواره نهاد ولایت فقیه برمی خورد و برمی گردد.

تجربهای که اصلاح طلبان حکومتی می توانند از دوره سه ساله و ویژه رویدادهای چند ماه گذشته اخذ کنند، این است. اصلاحات و ولایت فقیه در تناقض و تضاد با هم قرار دارند. نمی توان هم اصلاحات را پیش برد و هم ساختار سیاسی ولایت فقیه را حفظ کرد. آنچه می توان به یقین نظر داد این است که تئوری مبتنی بر پیشبرد اصلاحات با حفظ ساختار سیاسی ولایت فقیه ناکارآمد، مشی دوزدن ولی فقیه به بن بست خورده است.

اکنون تداوم و تعمیق اصلاحات مستلزم تدوین تئوری جدیدی است. این تئوری لازمست. تجربهای را که به آن اشاره شد، در کانون توجه خود قرار دهد و به این مسئله پاسخ دهد که در تئوری توسعه سیاسی، جایگاه ساختار سیاسی کجا است و چه ساختاری با روند اصلاحات همخوانی دارد؟ به بیان دیگر تداوم ساختار سیاسی را به عنوان آلترناتیو نظام ولایت فقیه می دهند؟

نظر نیروهای لائیک جامعه در این زمینه روشن است. آنها خواهان جدائی دین از دولت و جایگزینی نهادهای انتخاباتی به جای نهادهای وابسته به ولایت فقیه هستند. ولی اصلاح طلبان حکومتی لازمست روشن کنند که ساختار سیاسی مورد نظر آنها چیست؟ نهاد دین و دولت را چگونه می بینید؟

جامعه ما در وضعیت انفجاری بسر می برد. معضلات مردم آنچنان انباشته شده و شکافها چنان گسترش یافته است که گاه یک مسئله کوچک به یک شورش منجر می شود.

نارضایتی در بین مردم بویژه جوانان بالا است. این نارضایتی در دوم خرداد به منطقی ترین و مسالمت آمیزترین شکل بروز کرد. مردم در دوم خرداد با پاسخ «نه» به منتخب حکومت اسلامی و با رای مثبت میلیونی به خاتمی به نقد اصلاحات دل بستند و نسبت به تداوم آن امیدوار شدند. این امر در کاهش نقش ها و حرکات شورشی تأثیر داشت. مطبوعات در طی سه سال در ایجاد امید در بین مردم نسبت به اصلاحات مؤثر بودند. اکثریت مردم و بویژه جوانان با شور و شوق در انتخابات شرکت کردند و نمایندگان مورد نظر خود را برای شوراهای محلی و مجلس شورا انتخاب نمودند. امید آنها این بود که اصلاح طلبان حکومتی با به دست گرفتن قوه مقننه و اجراییه، در مقابل تهاجم سازمان یافته مخالفین اصلاحات بایستند و اصلاحات را تداوم و تعمیق بخشند.

ولی آنچه بعد از انتخابات پیش رفت مغایر با ذهنیت مردم بود. اصلاحات متوقف شد و بخش مهمی از دستاوردهای آن به بفرارفت. اصلاح طلبان حکومتی در مقابل تهاجم سازمان یافته تمامیت گرایان نتوانستند جبهه مقاومت تشکیل داده و نیروهای مدافع اصلاحات را به اشکال مختلف سازمان دهند.

پیشروی تمامیت گرایان و مصادره دستاوردهای جنبش اصلاحات از یکسو و فقدان مقاومت سازمان یافته از سوی دیگر بتدریج در بین مردم این ذهنیت را تقویت کرد که اصلاح طلبان حکومتی فاقد قدرت و توان لازم برای پیشبرد اصلاحات هستند و جمهوری اسلامی اصلاحات را بر نمی تابد. اصلاح طلبان حکومتی هم متوجه ناامیدی مردم و بویژه جوانان نسبت به روند اصلاحات شده اند و بارها در این زمینه به مخالفان اصلاحات هشدار داده اند.

یاس و ناامیدی مردم را نسبت به روند اصلاحات نباید دست کم گرفت. گسترش ناامیدی می تواند زمینه ساز تنش های وسیع و انفجار اجتماعی باشد و یا منجر به خانه نشینی مردم شود. در چنین شرایطی جنبش اصلاحات پایه مردمی اش را از دست خواهد داد و مرگ آن فرا خواهد رسید. تمامیت گرایان روی این موضوع به سرمایه گذاری سنگینی دست زده اند. آنها می گویند مردم را از اصلاحات و اصلاح طلبان ناامید سازند.

باید به این موضوع توجه داشت که شرایط سیاسی و اجتماعی ایران اجازه نمی دهد که وضعیت ناروشن و مبهم اصلاحات به روال کنونی ادامه یابد. خطر انفجار اجتماعی و یا انفجار مردم در کمین است و نتیجه آن نامشخص. آن فرصت تاریخی که برای اولین بار در تاریخ کشور ما برای اصلاحات فراهم آمده بود، به تدریج از دست می رود.

اگر نیروهای سیاسی و اجتماعی جنبش اصلاحات از اصلاح طلبان روی برگردانند، آنها نه تنها قادر نخواهند بود که اصلاحات را پیش ببرند، بلکه توسط تمامیت گرایان از حکومت حذف شده و به گوشه زندان ها و یا کج خانه ها رانده خواهند شد.

### تئوری توسعه سیاسی

هر تحول اجتماعی نیازمند تئوری است.

## جنبش اصلاح طلبی در آغاز راه است

مرتضی ملک محمدی

است. عصر فعالیت یافتن آگاهانه گروهها و جنبشهای اجتماعی، عصر پلورالیسم و تکثر سیاسی. عصر چهره‌نگاری مفاهیم سیاسی فرهنگی نوین که ظهور هستی‌های اجتماعی نوینی را اعلام می‌دارند. مفاهیمی چون، دگراندیشی، حقوق شهروندی، توزیع قدرت سیاسی، پایان دوران جامعه توده‌وار، جایگاه جامعه مدنی در برابر دولت، دگراندیشی قدرت سیاسی و...، حکایت از شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی و تکوین یافتن جنبش‌هایی دارد که برای گشودن راه خود و توسعه میدان فعالیت‌شان با قدرت سیاسی به چالش کشیده شده‌اند. سه سال گذشته، نخستین مرحله آغاز این چالش بود. جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد اولین آزمون سیاسی خود را دارد پشت سر می‌گذارد. بر خلاف برداشتی که در بخشی از اپوزسیون خارج از کشور رواج یافته است، جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد نه فقط به پایان کار خود نرسیده است، بلکه تازه در آغاز راه است. البته شاید بتوان گفت، تفسیر معینی از جنبش برای اصلاحات به پایان رسیده است. تفسیری که پیشرفت کار اصلاحات ساختاری را اساساً از انعطاف‌پذیری و ظرفیت‌های نهفته درون قدرت و نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی استنتاج می‌کند. اگر این برداشت خوش‌باورانه را در باره تشکیلاتی یا رده‌های معینی از نیروهای وابسته و تشکیل‌دهنده جمهوری اسلامی بتوان صحیح و صادق دانست، واقعیتی که از دید بخش مهمی از نیروهای اپوزسیون دمکراتیک و چپ پنهان مانده و یکی از عوامل عقب‌ماندن آنها از روند کنونی جنبش دمکراتیک مردم ایران بوده است، اما بنیاد این استنتاج بر یک توهم سیاسی و انحراف از این اصل استوار است که ساختارها و نهادهای اصلی قدرت نه فقط در این جمهوری بلکه بعنوان یک قاعده عمومی، همه دولتها تنها با اتکا به زور سیاسی و پیکار مردمی تغییرپذیرند.

همین قاعده عمومی در این نخستین مرحله پیدایش و پیش‌پیش دوم خرداد بار دیگر به ثبوت رسید. یقیناً مردم و نیروهای سیاسی در این تمرین و آزمون جدید و بزرگ چیزهای بسیاری خواهند آموخت، که صورتاً کمترین آن همین نکته است که گرچه امکانات بالا برای پیش‌روی بسیار مهم است، اما جنبش باید بر روی پاهای خود بایستد و به سازمان‌دهی نیروی خود همت گمارد. از این زاویه و به خصوص در لحظه کنونی که لزوم بازسازی و به میدان آوردن آرایش جدید نیروهای سیاسی مطرح است، باید تاکید کرد که همه مسائلی مربوط به توسعه سیاسی و نهادینه کردن روند اصلاحات با این امر مشروط می‌شود که گرانگیزه مبارزه اساساً به پائین انتقال داده شود. بنابراین می‌توان گفت که مشخصه بحران کنونی جریان اصلاح طلبی، به چالش کشیده شدن تفسیری از اصلاحات است که تغییر در ساختارهای قدرت را بدون دخالت مستقل جنبش دمکراتیک مردم طلب می‌کند.

آسانی نمی‌توان مرزهای تداخل طیف‌بندی‌های در حال شکل‌گیری در هر دو طرف را از هم باز شناخت. همان‌طور که در سالهای نخست شکل‌گیری جمهوری اسلامی و در آن فضای انقلابی، پدیده‌های توده‌ای جدیدی همچون بسیج مستضعفین یا ارتش بیست ملیونی، که در حد فاصل میان دولت و جامعه، در رفت و آمد بودند، مواضع سیاسی و نظری گروه‌های اپوزسیون را آشفته می‌کردند، اکنون بر بستر یک فرآیند دمکراتیک، و در یک فضای مدرن و آگاهانه گروهبندی‌های بینابینی در حال باز تولیدند که اگر نقش تاریخی و سیاسی‌شان بر روند توسعه دمکراتیک کشور ما فهمیده نشود می‌تواند منشا آشفتگی‌های جدید بشوند. روال عمومی در فرآیند تکامل احزاب سیاسی معمولاً نشان داده است که احزاب پس از کسب درجه معینی از نفوذ و پایگاه اجتماعی، به اشکال مختلف، مستقیم یا غیرمستقیم، جای پائی در قدرت سیاسی بدست می‌آورند. طبعاً رادها و اشکال این تحول در شرایط و زمان‌های مختلف با هم فرق می‌کند، در شرایط کشور ما، و با توجه به ویژگی‌های سیاسی و تکامل تاریخی دولت و خصوصاً بر بستر تحولات اجتماعی و سیاسی انقلاب بهمن ۵۷، فرآیند رویش و بالش احزاب سیاسی روندی معکوس و از بالا به پائین بخود گرفته است. بی‌شک این مسیرهای متفاوت تغییر ساختار سیاسی و بازتوزیع قدرت میان جامعه و دولت، یا احزاب سیاسی و دولت، تأثیرات مهمی روی شیوه‌های مبارزه سیاسی و سازمان‌دهی اجتماعی بجا می‌گذارد که در اینجا از موضوع بحث ما خارج است. آنچه که در اینجا مورد علاقه ماست این است که در هر دو حالت عوامل عینی و نیروهای اجتماعی که در پشت سر این فرآیندها قرار دارند و حضور آنها را ضروری و از نظر تاریخی اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، تشخیص دهیم. بنابراین اگر از این دیدگاه به جریان اصلاح طلبی حکومتی یا طیف وسیع جبهه دوم خرداد، و در بطن آن، در حال حاضر به تکوین یک جریان اصلاح‌گرای رادیکال نظر بیندازیم، نه فقط دریافت روشن‌تری از موقعیت سیاسی و تاریخی این احزاب در نقطه بدست می‌آید، بلکه، مهم‌تر از آن، تصور واقع‌تری از مقیاس و ماهیت سیاسی تحولی که جامعه ایران از سر می‌گذراند شکل خواهد گرفت. اکنون این یک باور عمومی است که عصر ایران پس از دوم خرداد شصت وارد عصر سیاسی تازه‌ای شده

تعادل سیاسی در ساختار قدرت که نقش چتر حفاظتی را برای بالیدن جنبش مردم ایفا کرد، بازسازی جنبش در پائین با این آهنگ، با این فراگیری و با این درجه از پختگی سیاسی ممکن نبود. و نقطه ضعف به این علت که اصلاح طلبی دولتی محدودیت‌ها و محافظه‌کاری‌های ذاتی خود را نیز به جنبش پائین تحمیل کرده و همواره آن را در یک وضعیت ناپایدار و متزلزل نگاه داشته است. در واقع جنبش مردم در میان دو حالت یا احساس متضاد شورشگری یا انتظار کشیدن چنان که باید نتوانست تمام ظرفیت‌های خود را بکار اندازد. بنابراین تلاش‌هایی که در میان اصلاح‌طلبان برای شکل‌دادن به یک حلقه میانی (یا حتی حلقه‌های میانی و میانجیگر) آغاز شده است منطقی خواهد توانست دامنه این ضعف‌ها را کاهش دهد.

در شرایط رژیم‌های تمامیت‌خواه که تحت آن برای جامعه هیچ تنفس‌گاهی باقی نمی‌ماند، حساس‌شدن تضادهای ساختار قدرت، تکوین یافتن گرایشهای اصلاح‌گرایانه و شکل‌گیری احزاب و گروه‌های میانی، پایگاه مفیدی برای خود سازمان‌یابی جامعه فراهم می‌آورد. مسئله مهم از نقطه نظر یک استراتژی دمکراتیک این است که جنبش ضمن استفاده از این پایگاه، مراقب باشد که به زائده گروه‌های در قدرت تبدیل نشود. پشتوانه این هوشیاری البته داشتن یک تحلیل صحیح و عینی از ماهیت و زمینه‌های اجتماعی گروهبندی‌های درون قدرت سیاسی است. بازی با نیروهای درون قدرت همواره بازی است خطرناک و حرکت در سطحی است بسیار لغزنده. با این حال اگر یک جریان اصیل دمکراتیک بر اصول سیاسی و نقل اجتماعی خود استوار باشد، یعنی در عرصه عمل موضع اپوزیسیون را به عنوان منشا اصلی تغییرات از دست نگذارد، خواهد توانست بی‌آنکه دچار اشتباهات بزرگ و زیان‌بخش بشود از امکانات بالای قدرت در جهت بازسازی و سازمان‌دهی اراده واقعی مردم استفاده ببرد. این قاعده اساسی بازی در شرایط امروز ایران با ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های خاصی توأم شده است. مسئله بطور مشخص از این قرار است که دو فرآیند اصلاح طلبی و تکثیر نیروهای سیاسی، یکی در سطح جامعه و دیگری در ساختار قدرت سیاسی بطور همزمان در یکدیگر تداخل کرده‌اند، بگونه‌ای که به

سیاسی ویژه و کلیدی‌تر از رفسنجانی در میان نبود که کار را با مشکل مواجه می‌کرد، بلکه رو در روئی با یک نهاد سیاسی در میان بود که در خود بنیادهای سیاسی اصلاح‌طلبان جای داشت. در واقع ولایت فقیه با دخالت بی‌موقع خود و ضرب‌های که بر توهّمات اصلاح‌طلبان وارد ساخت، کل ذهنیت آنها را درهم ریخت و آنها را با جدی‌ترین بحران سیاسی‌شان روبرو ساخت. پس از این واقعه بود که اصلاح‌گرایان حکومتی با این مسئله مواجه شدند که برای عبور از ولایت فقیهی خامنه‌ای‌ها باید مقدماً با ولایت فقیه درون برنامه سیاسی خود تصفیه حساب کنند. و این بی‌تردید کار آسانی برای آنها نیست.

به همین علت در تمامی مناقشات درون طیف اصلاح‌طلبان بحث بر سر این است که چگونه باید در شرایط حد کنونی بی‌آنکه متحمل زیان‌های شدید و احیاناً فروپاشی انسجام درونی نیروهای خود شوند نقشه سیاسی جدیدی تدوین کنند که با شرایط نوین هماهنگی داشته باشد. برای مثال انتخابات موجود بر سر ناکارانی سیاست آرامش‌فعال و مخصوص طرح ایده عبور از خاتمی، که ظاهراً از سوی گرایش رادیکال‌تر اصلاح‌طلبان مطرح شده است ناظر بر ضرورت یک چنین بازنگری اساسی است. در واقع به یک معنا شعار عبور از خاتمی همانا عبور از خامنه‌ای و رد اصل ولایت فقیه است. البته این شعار خواست محوری همه اصلاح‌طلبان نیست، و محتملاً هیچگاه همه گرایش‌ها آن بر سر یک چنین شعارهایی به توافق نخواهند رسید. زیرا ترکیب و تعلقات سیاسی و اجتماعی آنها یکدست نیست. با این حال یک گرایش روشن و نسبتاً نیرومند در حال دگرگونی و پذیرش بی‌چون و چرای اصل حق رای عمومی و وداع با اصل ولایت فقیه‌اند. شکل‌گیری و قدرتمند شدن این نیروی جدید دمکراتیک، احتمالاً نقش بسیار مهمی در آرایش کلی نیروهای طرفدار اصلاحات هم در بالا و هم در سطح جنبش مردم خواهد داشت. اصولاً فقدان یک نیروی میانی و پیونددهنده میان بخش جنبشی و دولتی دوم خرداد یکی از مهم‌ترین عوامل ضعف این نهضت در سه سال گذشته بوده است. باید توجه داشت که وجود گرایش اصلاح طلبی در حاکمیت هم نقطه ضعف و هم نقطه قوت جنبش اصلاح طلبی را بیکجا در خود داشته است. نقطه قوت به این علت که بدون بوجود آمدن این

همانگونه که در سئوالاتی شما هم با صراحت طرح شده، روند اصلاحات در ایران، پس از انتخابات مجلس ششم، وارد یک وضعیت جدید و بحرانی شده است. چنان که می‌دانیم این وضعیت درست متعاقب آن پیش آمده که ولی فقیه با دخالت علنی و مستقیم خود علیه طرح اصلاح قانون مطبوعات مجلس جدید، برای نخستین بار و کاملاً عریان، رو در روی اصلاحات قرار گرفت.

این مواجهه ولی فقیه اگر چه در آن لحظه اندکی ناپهنگام و لذا غافل‌گیرانه می‌نمود، اما حیرت‌انگیز و بدور از انتظار نبود. زیرا افکار عمومی کم یا بیش با مواضع کلی خامنه‌ای و همسازی آشکار و نهان او با جناح تمامیت‌خواه آشنائی داشت. حتی جناح اصلاح‌طلبان هم به رغم همه ساده‌دلی‌ها و توهّماتی که در باره موضع ولی فقیه داشتند، نگرانی خود را از اینکه رهبر، تحت شرایطی مجبور به مقابله آشکار با روند اصلاحات شود، پنهان نمی‌کردند. به همین علت، همه کوشش خط غالب بر جبهه دوم خرداد، مصروف این امر می‌شد که به هر طریق ممکن از رو در روئی با ولی فقیه اجتناب کنند. محتملاً دوم خردادی‌ها کمی پس از پیش‌روی جنبش و بخصوص بعد از واقعه هشت تیر دانشگاه به این امر و قوف یافتند که پیش‌دوری نخست آنها در خصوص جلب پایا لاقول بی‌طرف‌کردن ولی فقیه پنداری ساده‌انگارانه بوده است. کمالاتیکه درست بر همین بستر تکامل جنبش اصلاحات بود که همدلی‌های ظاهری یا شاید باطنی رفسنجانی به بی‌طرفی و سپس دشمنی آشکار او با اصلاحات و اصلاح‌طلبان تبدیل شد و آنها یکی از سخت‌ترین و داغ‌ترین کشمکش‌ها و مبارزات را که باعث پیشرفت‌های محسوس در جنبش گشت با او آزمایش کردند. اگر فراموش نکرده باشیم، گرایش غالب در جبهه دوم خرداد قاطعانه علیه رفسنجانی و کاندیداتوری وی برای مجلس ششم ایستادند. و این موضع با توجه به موقعیت خاص و کلیدی رفسنجانی در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، معنای سیاسی مهمی را القا می‌کرد. یعنی به وضوح آشکار می‌کرد که گام بعدی پیشرفت جنبش دیر یا زود اهداف نزدیک‌تر به اختیارات ولایت فقیه را نشانه خواهد گرفت. به علاوه از مدت‌ها پیش از این در بحث‌های نظری و فضای فکری اصلاح‌طلبان هاله مقدس و حریم ممنوعه ولایت فقیه بکرات مورد تعرض قرار گرفته بود. اما با این وجود این آمادگی‌ها برای حل و هضم واقعه پیش‌آمده در جریان کار مجلس کفایت نمی‌کرد. اگر چه نمایندگان اصلاح‌طلب در مجلس با تهیه و صدور نامه‌ای خطاب به مردم دهن‌کجی آشکاری به ولی فقیه کردند، معیناً تعیین تکلیف با اقتدار ولی فقیه از سطح مسائل موردی و موضعی فراتر می‌رفت و به یک واریسی اساسی در بینش، مواضع اصلاح‌طلبان نیاز داشت.

اینجا دیگر مسئله بر سر یک شخصیت

## دستور خامنه‌ای:

### پای هیچ روحانی نباید به پرونده قتل‌ها کشیده شود!

ادامه از صفحه ۴

زننده آن قانون، اولیای دم، حق دارند با درخواست قصاص بکنند، با این‌که از قصاص بگذرند و دیه مطالبه کنند. یعنی الان سیما پوینده، پرستو فروهر یا سپاس مختاری نمی‌توانند بگویند که ما درخواست قصاص نمی‌کنیم ولی این متهمان را به حبس ابد محکوم کنید. یعنی بین قصاص و دیه راه‌حل دیگری و راه سومی وجود ندارد. اینها یا باید درخواست قصاص بکنند، یعنی با مجازات اعدام و با آدم‌کشی موافقت‌شان را اعلام کنند (و با توجه به این‌که حزب ملت ایران نخستین حزبی بوده که در داخل ایران یک سال پیش از مرگ و قتل پروانه و داریوش فروهر درخواست لغو مجازات اعدام را کرده، چطور ممکن است که بازماندگان داریوش و پروانه فروهر امروز بیایند و درخواست اعدام قاتلان پدر و مادرشان را بکنند). از این نظر هم به عقیده من ورود به این پرونده از نظر سیاسی و از نظر وابستگی‌های اعتقادی پدر و مادر پرستو و آرش فروهر و سایر بازماندگان مقتولین دیگر نه فقط کمکی نخواهد کرد، بلکه به عقیده من یک نتایج و بازتاب‌های منفی خواهد داشت. بنابراین اگر من جای وکلای این پرونده بودم، اصولاً اعتراضات و مدافعات خودم را

نخواهم داشت. به‌ویژه که از بیرون هم به من گفته بودند که امکان قتل من هم در همان دادگاه هست. یعنی به من رساننده بودند که یک توطئه‌ای برای قتل من در کار است. این‌جا بود که دیدم هیچ امکان دفاعی توی آن پرونده را ندارم. بنابراین مدافعت‌م را نوشتم و به دادگاه فرستادم و بعدش هم منتشر کردم و بعد هم دیدیم که در آن دادگاه به سعادت‌ی چفت رفت. الان از نظر حقوقی و قضائی، وقتی پرونده‌ای جزائی به دادگاه می‌رود و وکلای پرونده (یعنی وکلای مدعیان خصوصی) اعلام نقص می‌کنند، نقایص پرونده رفع نمی‌شود و پرونده به همان صورت به دادگاه می‌رود. در دادگاه مجاله به وکلا، یا مدعیان خصوصی یعنی خانواده‌های قربانیان که بگویند پرونده ناقص است و چرا بازجویی‌های سعید امامی در پرونده نیست، داده نمی‌شود. چرا دری نجف‌آبادی متهم به دادگاه نیامده است؟ باز در اینجا پرونده در یک دادگاه غیر صالح مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. این جرم یک جرم سیاسی است و باید در دادگاه‌های عمومی رسیدگی شود نه در دادگاه نظامی. دوم این‌که در چارچوب قانون مجازات اسلامی، شاکی خصوصی یا به تعبیر بسیار

بعدی نام کسانی مثل شیرین عبادی، اکبر گنجی، سعید حجاریان و عبدالله نورانی را هم می‌کنند. ولی بعد از کشف جزایه مختاری و ربودن پوینده و بازتابی که قتل‌ها پیدا کرده بود، باعث شد که بقیه قربانی‌ها از خانه‌هاشان بیرون نیایند. آنها به این فکر می‌کردند که تلاش کنند هوشنگ گلشیری را به صورتی از خانه بیرون بیاورند تا او را هم برآیند و یا یکی از بحث‌های داخلی‌شان این بود که برویم در مراسم تشییع جنازه مختاری و پوینده بمب بیاندازیم و اینها را به این صورت بکشیم. ولی به‌خاطر تقارن زمانی با ماه رمضان دری نجف‌آبادی موافقت نمی‌کند و می‌گوید بگذارید ماه رمضان تمام بشود و اینها در این فاصله روزهاشان را بگیرند. یکی از آنها جواب می‌دهد، اینها که مسلمان نیستند و دیگری می‌گوید که چرا شیرین عبادی مسلمان است. بنابراین ملاحظه می‌کنید که به‌مرور زمان هر روز و هر هفته‌ای که می‌گذرد متأسفانه به تعداد لیست مرگ افزوده می‌شود و کم‌کم نیروهای مذهبی و مسلمان‌ها را هم در بر می‌گیرد.

سؤال آخر من در این رابطه است که آقای زرافشان، وکیل متولان خانواده‌ها گفته‌اند، رئیس جمهور و مجلس از ظرفیت قانونی موجود برای یگیری قتل‌ها استفاده نکردند. ما می‌دانیم مجموع نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی کنونی خودشان را از سرنوشت پرونده مطرح کردند. و نیروهای خط امام حتی بیایه صادر کردند و خواستند که فلاحیان، نجف‌آبادی مورد بازخواست قرار بگیرند. در شرایط کنونی مجلس و به‌خصوص رئیس جمهور چه کار می‌تواند بکنند؟ ادامه در صفحه ۱۱

نویسندگان به دره بود، (که همین مهرداد عالیخانی مسئولیت پروژه را داشته و خسرو برای راننده اتوبوس بوده و هم او راننده تاکسی در قتل مختاری و پوینده هم بوده است). آن زمان بیشتر حمله و توجه متوجه کانون نویسندگان و نیروهای لائیک بود و نیروهای ملی، مذهبی (غیر از نهضت آزادی) هنوز به میدان نیامده بودند. بنابراین با توجه به این‌که از دوران دستگیری فرج سرکوهی و کوشش برای تجدید فعالیت کانون نویسندگان، لائیک‌ها به عنوان خطر کوتاه‌مدت مطرح بودند. در آن زمان کانون نویسندگان از نظر قربانی‌دهی در رده اول بوده است. البته از نظر تاریخی هم فکر می‌کردند که اگر لائیک‌ها به اصطلاح بخواهند تجدید فعالیت بکنند، همان داستان سخرانی‌های انستیتو گوته تکرار خواهد شد. این است که این‌ها دشمنان کوتاه‌مدت خودشان را روشن‌فکران، نویسندگان و کسانی که مرکز تجمع‌شان کانون نویسندگان بود، می‌دانستند.

به‌خاطر همین موضوع وقتی مسئله کشتن فروهرها مطرح می‌شود، کاظمی می‌گوید که اینها لائیک نیستند. عالی‌جناب جواب می‌دهد که اینها وابسته به جبهه ملی هستند، هرچند که زیر پوشش حزب ملت ایران فعالیت می‌کنند و جبهه ملی هم آن جریان است که امام آن را مرتد اعلام کرده است. تمام اینها مرتد هستند و واجب قتل‌اند. و نیازی هم در اولین مصاحبه‌اش می‌گوید، کسانی که دستگیر شده‌اند از نظر شرعی مجوز داشتند، ولی به مرور که به‌درحال فعالیت‌ها یک مقدار گسترش بیشتری پیدا می‌کند، کار به‌جائی می‌رسد که اینها در لیست

می‌نوشتند و به دادگاه می‌فرستادم و وارد این پرونده نمی‌شدم. یک نمونه دیگری خدمت شما عرض می‌کنم، و آن موضع سعید حجاریان در ارتباط با پرونده‌ای به عنوان «تروورکنندگان سعید حجاریان» است. وقتی سعید حجاریان دید که پرونده را به یک صورتی ماست‌مالی می‌کنند و نمی‌خواهند به آمران آن ترور و شبکه‌هایی که این ترور را سازماندهی کرده‌اند، برسند، به عنوان شاکی خصوصی اصلاً وارد آن پرونده نشد و دیدیم که این محاکمه هم به چه نتیجه‌ای رسید. در مورد محاکمه به‌اصطلاح یورش و حمله کنندگان به دانشگاه و در مورد محاکمه نوازسازان هم دیدیم که چگونه دادگاه به صحت و یا عدم صحت اطلاعاتی که به‌درستی فرهاد ابراهیمی داده بود، رسیدگی نکرد و کسانی را که این نوازها را ارائه داده بودند، محاکمه و محکوم کرد.

اصولاً موضع من از جهت دیگر هم باز می‌گردد به این‌که در یک نظام ایدئولوژیک که قوه قضائیه نه تنها به عنوان داور و حکم بین حکومت و شهروند هیچ نقشی ندارد و دیگر ابزار و عامل سرکوب آن نظام است، چگونه می‌توان به آن نظلم برد.

گفته شده است که آقای نجف‌آبادی به عالیخانی و کاظمی گفته‌اند که، حداقل لائیک‌ها را بکشید. چرا لائیک‌ها خطر جدی شده بودند؟ یا این ارزیابی‌ها جویانی بوده که همان پروژه قتل درعانی را پیش می‌برد؟

گفتند نجف‌آبادی ادامه پروژه سعید امامی بود و از نظر یادآوری تاریخی اشاره می‌کنم که آخرین برنامه آنها پروژه واژگون‌کردن اتوبوس



**آقای باقرزاده در پاسخ به سئوالات یک و دو مطروحه در مطرح بحث، متن گفتارشان را در کنفرانس تلاشگران جامعه باز (فراکتوروت) و جامعه ایرانیان دموکرات (کلن)، ارسال کرده و خواسته‌اند که نشریه کار، بخش‌هایی از آن را برونرند، پاسخ به سئوالات سوم و چهارم را جداگانه داده‌اند.**

جنبش اصلاحی به آن جریان گفته می‌شود که از داخل حکومت و نهادهای رسمی و مجاز ایران زاده شد و در دوسه سال اخیر به عنوان جناح اصلاح طلب معروف شده است. جنبش مدنی حرکتی به مراتب وسیع‌تر است و در عمق جامعه ایران و به‌خصوص جریانات روشنفکری و دانشجویی پا گرفته است. جریان اصلاح طلب عملاً رهبری جنبش مدنی را به‌دست گرفته است. ولی تمام این جنبش نیست. ضعف و قوت جنبش اصلاحی را نباید به حساب جنبش مدنی گذاشت. سخن من در این‌جا عمدتاً در باره جنبش اصلاحی است.

جنبش اصلاحی ایران با شعارهای حقوق بشری آغاز شده: آزادی، جامعه مدنی و قانون‌مندی. این شعارها البته در خود متناقض بود. بسیاری از قوانین جاری کشور به‌صراحت بر تبعیض و نقض حقوق انسانی بنا شده و اجرای آن‌ها نمی‌توانست با شعار رعایت حقوق بشر هم‌خوان باشد. ولی از این نظر می‌توان قانون‌مندی را در قالب شعارهای حقوق بشر گنجانده که ایران به‌خصوص در دوران جمهوری اسلامی کشور قانون‌ستیز بوده است. و قدرت‌مداران و حکومت‌گران منظمًا قوانین مربوط به حقوق مردم را نقض کرده‌اند.

وجود این تناقض و لزوم اجرای قانون، اصلاح‌طلبان را در برابر دو چالش عمده قرار داد. اول این‌که چگونه می‌توان حکومتی قانون‌شکن را قانون‌پذیر کرد؟ حکومتی که بیش از دو دهه با هزینه سرکوب و زور حکومت کرده و موجودیت خود را مرهون شستار و اعدام و زندان و شکنجه مخالفان خویش است، چگونه ممکن است تن به قانون بدهد و احیاناً پاسخ‌گویی جنایات پیشین خود باشد؟ دوم این‌که اگر تبعیض و ستم جنسی و عقیدتی در قوانین ایران و به‌خصوص قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادینه شده، که هست، اصلاح‌طلبان چه مکانیزمی برای اصلاح آن‌ها پیشنهاد می‌کنند؟ و آیا اصولاً تغییر این قوانین در قالب نظام جمهوری اسلامی عملی است؟

تجربه نشان داد که جنبش اصلاح‌طلبی در هر دو چالش خود نظر و عملاً ناموفق بوده است. برای بسیاری از اصلاح‌طلبان چالش اول اصلاح مطروح نبود. آنان سعی داشتند قانون‌شکنی‌های نظام یافته جمهوری اسلامی را نادیده و یا ناچیز بگیرند و یا خوش‌بینانه اظهار امید می‌کردند که با قدرت گرفتن جنبش اصلاحی، جناح موسوم به محافظه کار نیز به «بازی دموکراسی» تن خواهد داد.

اینان در این برخورد خود، عملاً دو واقعیت را نادیده می‌گرفتند. یکی عمق احساس ملی و شدت جراحی که حکومت سرکوب در بیست‌و‌اند سال گذشته بر مردم وارد کرده است. دیگری، نگرانی شدید عاملان سرکوب از مجازات و انتقامی که این ممکن است در انتظارشان باشد. یک توجه به این دو واقعیت ساده می‌توانست به اصلاح‌طلبان نشان دهد که انتظار آنان از قانون‌پذیری جناح حاکم، بدون تدبیر برای حل این مشکل، تا چه حد خوش‌بینانه است. ولی ادبیات اصلاح‌طلبان عموماً از توجه به این مشکل و چارهدوئی آن خالی بوده است. و به پیشنهادهایی نیز که از خارج جنبش در این مورد می‌آمد، و مثلاً به‌راه انداختن روند آشتی ملی، توجهی نشد.

اصلاح‌طلبان این نکته اساسی را نادیده گرفتند که اگر قرار است تحول حکومت استبدادی بیست ساله ایران به یک نظام دموکراتیک به صورت مسالمت‌آمیز تحقق یابد، لازم آن به‌رود انداختن طرحی برای آشتی ملی است تا بر اساس آن، کارنامه حکومت‌گران در معرض قضاوت افکار عمومی قرار گیرد. و در مقابل به مرتکبان جنایات ضدحقوق بشری در دوده گذشته اطمینان داده شود که دوران انتقام و خون‌خواهی به‌پایان رسیده است و این دور باطل دیگر تکرار نخواهد شد. ولی نه این نداها به گوش اصلاح‌طلبان رفت، و برخی حتی در برابر بازگویی وقایع دهه اول انقلاب مقاومت می‌کردند و زسمه‌هایی را که گوشه و کنار برای بررسی سیاست جنگ و یا موج اعدام‌های دسته‌جمعی آن سال‌ها مطرح می‌شد، تخطئه می‌کردند، و از دعوت به لغو مجازات اعدام به عنوان پیش‌شرط لازم برای تحقق آشتی ملی و اطمینان دادن به مرتکبان جنایات گذشته که کسی از آنان انتقام نخواهد گرفت، استقبال شد.

بی‌توجهی اصلاح‌طلبان به این مشکل اساسی که گذار مسالمت‌آمیز از یک حکومت استبدادی به یک نظام قانون‌مند دموکراتیک، و سلب قدرت از کسانی که برای سال‌ها مرتکب شدیدترین تجاوزات حقوق بشری و قتل‌عام‌های سیاسی بوده‌اند، بدون ایجاد شرایط لازم برای آشتی ملی عملی نیست. آنان را دچار این توهم کرده بود که تنها با توسل به قانون می‌توان طرف مقابل را نیز واداشت که به‌اصطلاح به بازی دموکراسی تن دهد و قواعد آن را بپذیرد. این توهم تا آن‌جا بود و هست که حتی امروز نیز وقتی آقای جلالی‌پور به

بررسی دلایل شکست یا بن‌بست جنبش اصلاح‌طلبی می‌پردازد، از این‌که انحصارطلبان به رعایت قانون متعین نیستند، تعجب می‌کند و آن را مشکل اصلی جنبش اصلاحی می‌شمارد؛ یعنی پس از سه سال از شروع جنبش اصلاحی و پس از حملات پی‌گیر انحصارطلبان به جنبش در چند ماهه اخیر و بستن روزنامه‌ها و دستگیری دانشجویان و روزنامه‌نگاران و نویسندگان و وکیلان، هنوز ایشان نتوانسته دریابند که چرا انحصارطلبان از حکومت قانون‌گریزانه و نمی‌توانند به سادگی به آن تن دهند.

در مورد چالش دوم نیز کارنامه اصلاح‌طلبان درخشان‌تر از این نیست. وجود قوانین ضددموکراتیک، خشونت‌بار و تبعیض‌آمیز علیه زنان و دگرپاوران و دگرباشان، و نفی بسیاری از حقوق انسانی در قوانین جاری جمهوری اسلامی، بر کمترین پوشیده است. هم‌چنین این نکته نیز با کم‌ترین دقتی روشن می‌شود که ریشه غالب این قوانین ناقض حقوق بشری و ضددموکراتیک در

نقطه امید می‌آید که اکنون اصلاح‌طلبان بتوانند با استفاده از سنگر مجلس برنامه‌های از پیش اعلام‌شده خود را پیش ببرند. ولی انحصارطلبان ظاهراً پیش‌بینی امر را کرده بودند. درست وقتی که قرار بود اولین لایحه اصلاحی به شور و رای گذاشته شود، آقای خامنه‌ای دخالت کرد و با حکمی که رئیس مجلس درستی آن را به لحاظ قانونی تأیید می‌کرد، راه کار مجلس را بست. حملات انحصارطلبان به جناح اصلاح‌طلب از آن پس شدت گرفته است و ظاهراً حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد. شورای نگهبان زسمه سلب صلاحیت نمایندگان را پیش کشید (حق انحلال مجلس؟) شورای تشخیص مصلحت مجلس را از حق تحقیق و تفحص در چندین نهاد مهم حکومتی باز داشت. مجلس خبرگان رسماً اعلام کرده که می‌خواهد به مسائلی خارج از حوزه مسئولیت خود بپردازد (حق عزل رئیس جمهور؟) مجمع تشخیص مصلحت به کار قانون‌گذاری پرداخت (جایگزینی مجلس شورای اسلامی در

## جنبش اصلاح‌طلبی و آینده آن

حسین باقرزاده

قانون اساسی جمهوری اسلامی نهفته است. با این وصف، غالب اصلاح‌طلبان علی‌رغم طرح شعارهای آزادی‌خواهانه و دموکراتیک یا این واقعیت‌ها را نادیده گرفته‌اند و یا با اذعان به آن‌ها چنین وانمود کردند و می‌کنند که تحولات و اصلاحات لازم قانونی در قالب نظام موجود و قانون اساسی فعلی عملی است.

اصلاح‌طلبان عموماً پذیرفته بودند که آن دسته از قوانین ایران که خشونت را توجیه می‌کند، آزادی‌ها را محدود می‌سازد، و یا تبعیض علیه زنان و دگرپاوران را رسمیت می‌دهد، باید تغییر یابد. بعداً غالباً استدلال می‌کردند که آن‌ها خواهند توانست از طریق تسخیر قوه مقننه به این اصلاحات و تغییرات جامعه عمل پیوسته‌اند. ولی این نکته که از قوه مقننه جمهوری اسلامی تنها مجلس شورای آن انتخابی است و این مجلس به تنهایی و عدم موافقت شورای نگهبان که انتصابی است، نخواهد توانست هیچ لایحه‌ای را به تصویب برساند، کمتر مورد نظر آنان قرار می‌گرفت. البته افراد معدودی مانند آقای گنجی نیز بودند که به این نکته توجه داشتند و اضافه می‌کردند که در صورت مخالفت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت (که آن نیز انتصابی است) با مصوبات مجلس، اصلاح‌طلبان می‌توانند بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی به همه‌پرسی عمومی مراجعه کنند.

ولی این اصل، همه‌پرسی را فقط برای «مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» تجویز می‌کند. مگر می‌توان موضوع هر لایحه‌ای را یک مسئله بسیار مهم تلقی کرد؟ و اصولاً در چه شرایطی ممکن است ارگان‌های وابسته به ولایت فقیه که چنین لایحه‌ای را رد کرده‌اند، به انجام چنین همه‌پرسی رضایت دهند؟ از قوانین معمولی که بگذریم، گاهی هم از قوانین اساسی در بین اصلاح‌طلبان سخن به میان می‌آمد. ولی در این‌جا نیز، غالب آنان یا با تحریف و فسطه سعی بر این می‌کردند (و هنوز هم می‌کنند) که نشان دهند اصلاحات مورد نظر آنان در قالب همین قانون اساسی موجود عملی است. و یا کمی جسارت به خرج می‌دادند و اعلام می‌کردند که در صورت مغایرت قانون اساسی با هدف‌های اصلاح‌طلبانه و دموکراتیک مصوبات مجلس شورای اسلامی، می‌توان طرح تغییر قانون اساسی را پیش کشید. ...

اکنون جنبش اصلاحی روزهای سختی را می‌گذراند. اگر دوم خرداد سال ۱۳۶۷ را آغاز اوج‌گیری جنبش اصلاحی ایران بدانیم، ۲۹ بهمن سال ۷۸ را باید آخرین نقطه اوج آن گرفت. پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس شورای اسلامی را معمولاً با دوم خرداد مقایسه می‌کنند. این مقایسه از نظر شکست فاحشی که به جناح انحصارطلب وارد شد، درست بود. ولی نتیجه این دو پیروزی یکی نبود. در حالی که دوم خرداد سرفصل گسترش جنبش اصلاحی و مدنی بود، ۲۹ بهمن به‌عکس، آغاز افول جنبش اصلاحی به‌شمار می‌رود. از آن هنگام به بعد ما شاهد ضد حمله شدید انحصارطلبان به‌دست آوردهای دوم خرداد و عقب‌نشینی‌های پیاپی اصلاح‌طلبان بوده‌ایم.

ضدحمله انحصارطلبان به فاصله کوتاهی پس از ۲۹ بهمن با ترور جواریان شروع شد. چندی نگذشت که کنفرانس برلین پیش آمد و انحصارطلبان از آن چماقی ساختند تا بر سر مخالفان خود بکوبند. در یک یورش وسیع، روزنامه‌های اصلاح‌طلب توقیف شدند. دستگیری و زندانی کردن چهره‌های شاخص اصلاح‌طلبان شروع شد. مجلس ششم سرانجام باز شد و این

می‌کرد، کاملاً به‌جهت مخالف چرخیده و جو مطبوعاتی ایران زیر سلطه جناح انحصارطلب خشونت‌گرا است. ابزار عمده دیگری که اصلاح‌طلبان امید زیادی به آن بسته بودند، مجلس ششم بود. ولی این ارگان که در شرایطی سخت و نگران‌کننده تشکیل شد - شرایطی که با تهدیدهای مربوط به انتخابات تهران سروشست آن را تا آخرین لحظات دچار تردید کرده بود - خیلی زود و پیش از آن‌که بتوان اولین قدم اصلاحی خود را بردارد، با یک ضربه غافلگیر شد و توانایی خود را بالکل از دست داد. فرمان حکومتی (به تعبیر رئیس مجلس) ولی فقیه نه فقط جلوی هرگونه اصلاح قانون مطبوعات را گرفت، بلکه اختطاری بود تا مجلس را از هر اقدام اصلاحی دیگر - هر چند کوچک و ناچیز - باز دارد. و این تاکتیک بسیار موفق هم بود.

اول این‌که نمایندگان مجلس در برابر این اقدام فراقانونی ولی فقیه حتی به‌صورت نمادین نیز مقاومتی نکردند، و در برابر عمل خلاف

شرایط اضطراری؟) اختیارات قوه مجریه در ارائه لوایح قانونی به مجلس کاهش یافت و بخشی از آن به قوه قضائیه انتقال یافت. و بالاخره قوه قضائیه کار تعقیب و سرکوب اصلاح‌طلبان و مخالفان را تا آن‌جا پیش برد که هفتاد و نه نماینده تیز مجازات اعدام را به اصلاح‌طلبان نشان داد. اکنون دیگر اصلاح‌طلبان هم‌چون نیروی شکست خورده‌ای تنها به بقای خود می‌اندیشند، در فکر آند که دو سه نشریه هوادار خود را باز نگه دارند، سعی دارند دانشجویان سرخورده خود «آرامش فعال» را از «تسندوری» و رادیکالیسم بترسانند. مجلسیان آنان مرعوب شده‌اند و پس از تحکم آقای خامنه‌ای مواظبتند که حول و حوش لوایحی مانند اصلاح قوانین مطبوعات، احزاب و انتخابات نگذردند. افراد صریح‌تر آنان نیز پس از تهدید شورای نگهبان به رفع صلاحیت، زبان خود را گاز گرفته‌اند.

اصلاح‌طلبان اکنون تنها امید خود را به این پسته‌اند که تا انتخابات ریاست جمهوری سال آینده دوام بیاورند و بتوانند در آن موفق شوند. و عجلاتاً وعده انجام اصلاحات اساسی را به رسیدن آن خرمن موکول کرده‌اند. ...

جنبش اصلاح‌طلبی البته بخشی از جنبش بسیار بزرگ‌تر مدنی است؛ جنبشی که بخش عظیمی از افکار اجتماعی بیرون از حوزه حکومت را نیز دربر می‌گیرد. این جنبش عمیق‌تر از آن است که بن‌بست فعلی جنبش اصلاح‌طلبی بتواند آینده آن را تیرد کند. بن‌بست فعلی جنبش اصلاح‌طلبی دیر یا زود شکسته خواهد شد. این شکست، ولی بیش از آن‌که دست‌آورد خود اصلاح‌طلبان باشد، مرهون فشارهای همه‌جانبه و خشونت‌بار جناح انحصارطلب خواهد بود. آن‌چه می‌ماند این است که آیا شکست این بن‌بست و پیروزی جنبش مدنی، آن‌گونه که هدف این جنبش بود، مسالمت‌آمیز باشد یا خیر. وقایع ماه‌های اخیر و حملات بی‌امان خشونت‌گرایان به اصلاح‌طلبان و فعالان جنبش مدنی، شانس مسالمت‌آمیز بودن این تحول را به‌مراتب کاهش داده است. جنبش مدنی ایران را که متکی به نیروی بسیار عظیم زنان و جوانان و قشرهای تحصیل‌کرده جامعه است، به‌سختی می‌توان از حرکت به‌جلو بازداشت. ولی بن‌بست فعلی جنبش اصلاح‌طلبی و موج سرکوبی که خشونت‌گرایان آغاز کرده‌اند، ممکن است خصوصیت مسالمت‌آمیز آن را بالکل از بین ببرد. در پیروزی نهایی جنبش مدنی نیست تردید کرد. ولی نسبت به بروز خشونت در آینده نزدیک باید نگران بود.

سؤال ۳- در باره توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی و این‌که آیا آنان قادرند در شرایط کنونی اصلاحات را به‌جلو ببرند؟

اصلاح‌طلبان حکومتی تقریباً تمام برگ‌های برنده خود را رو کرده‌اند و حربه دیگری در دستشان نمانده است. مهم‌ترین ابزار آنان، به‌خصوص تا مقطع ۲۹ بهمن سال قبل، مطبوعات بود. این ابزار اکنون تقریباً به‌طور کامل از آنان گرفته شده است. بخش اعظم مطبوعات دوم خرداد تعطیل شدند، و معدودی که هم باقی ماندند، برای حفظ حیات خود جانب احتیاط را پیش گرفته‌اند تا به سروشست آن‌ها گرفتار نشوند. امیدی هم که اصلاح‌طلبان به مجلس ششم داشتند، تا با تغییر قانون مطبوعات شاید آزادی‌های مطبوعاتی گذشته خود را به‌دست آورند، با کاپیتولاسیون مجلس در برابر دخالت فراقانونی آقای خامنه‌ای بر باد رفت. اکنون وزنه مطبوعاتی ایران که تا ۲۹ بهمن به‌نفع اصلاح‌طلبان سنگینی



جراحی اجتماعی - سیاسی نخواهد بود. فشار و تنگنایی که خشونت‌طلبان ایجاد کرده‌اند، به‌تدریج راه‌های تحول مسالمت‌آمیز را از بین برده است. یعنی که بن‌بست فعلی پیش از این‌که شکسته شود، احتمالاً به بحران بیانجامد و سپس از درون این بحران راهی به بیرون بیاید.

از مکانیزم این برون‌رفت که بگذریم، باید به کارگزاران پرداخت. کارگزاران این برون‌رفت را، با توجه به این‌که اصلاح‌طلبان حکومتی با تحلیل فوق نقش چندانی در آن نخواهند داشت، باید در بین سایر نیروهای جنبش اصلاح‌طلبی، و یا به‌عبارت دقیق‌تر، جنبش مدنی جستجو کرد. بخش عمده این نیروها را دانشجویان و فرهیختگان تشکیل می‌دهند. همین نیروها نیز بودند که در فعالیت‌های انتخاباتی سه ساله گذشته به اصلاح‌طلبان حکومتی یاری رساندند و موفقیت آنان را در برابر خشونت‌طلبان تضمین کردند. ناتوانی اصلاح‌طلبان حکومتی بخش اعظم این نیروها را به همین نتیجه رسانده است که دیگر امید چندانی به آنان نمی‌توان داشت، و رهبری جنبش مدنی را باید در جای دیگر جست. سه سال پیش اکثریت قریب به‌اتفاق فعالان جنبش مدنی به رهبری خاتمی برای پیگیری اصلاحات امید بسته بودند. امروز به‌جرات می‌توان گفت که معادل همین درصد از آنان، از رهبری او قطع امید کرده‌اند.

اصلاح‌طلبان حکومتی رهبری جنبش مدنی را عملاً از دست داده‌اند و این جنبش به دنبال یک رهبری جدید می‌گردد. خاتمی ممکن است باز هم رئیس جمهور شود، ولی دیگر رهبری جنبش مدنی را نخواهد داشت!

این رهبری دیر یا زود از درون همین جنبش سربرخواهد آورد. رهبر جدید ممکن است باز هم از لایه‌های سابقا «خودی» جمهوری اسلامی بیرون بزند. ولی بعید است که روحانی و یا حتی مذهبی باشد. خواست جدائی دین از حکومت، اکنون حتی در بین اصلاح‌طلبان مذهبی آندر قوی است که هیچ فرد و گروهی بدون پذیرش آن نمی‌تواند رهبر نوین جنبش مدنی را بدست بگیرد. اگر مذهب‌یانی که هم‌اکنون تحت تعقیب و زندان قرار گرفته‌اند، از این دوران سرکوب، و دوران بحران بعدی، جان سالم بدر ببرند، با توجه به این‌که آنان نیز غالباً به جدائی دین از حکومت اعتقاد دارند، ممکن است بتوانند در رهبری جنبش مدنی نقش ایفا کنند. در غیر این صورت، رهبری جنبش ممکن است بطور تمام و کمال به دست نیروهای آزادیخواه لائیک بیفتد.

نیروهای دانشجویی هم‌اکنون در حال بازنگری تشکیلاتی خود هستند و با سرعت رابطه خود را با رهبری وابسته به حکومت می‌گسند و به‌دنبال سازمان‌دهی‌های مستقل خود هستند. از سوی دیگر، فشارهای اقتصادی و افزایش بیکاری، به‌خصوص در بین درس‌خواندگان، به نارضایتی عمومی دامن می‌زند. پیش‌بینی‌های اشتغال برنامه پنج‌ساله چهار کمبود شدیدی شده است. افزایش حجم پذیرش در دانشگاه‌ها گرچه از یک سو شاخص مثبتی از نظر اقتصادی به‌شمار می‌رود، از سوی دیگر تنها باعث شده است که آمار بیکاری را در ایران کمتر از رقم واقعی نشان دهد (بخش از بیکاران به‌ادامه تحصیل می‌پردازند). پنج‌ساله فعلی، یعنی تا آخر سال ۱۳۸۱ حجم بیکاری به ۲۵٪ خواهد رسید. هم‌اکنون شرایط نابسامانی اقتصادی در بخش وسیعی از صنایع و خدمات، کار و مزد کارگران را به خطر انداخته و آنان را در فشار قرار داده است. این نابسامانی‌ها به برکت افزایش ناگهانی بهای نفت در بازارهای جهانی اکنون بروز چندانی ندارد. ولی با توجه به این‌که سیر بعدی بهای نفت به احتمال زیاد نزولی خواهد بود، قدرت دولت در مواجهه با این نابسامانی‌ها به‌تحلیل خواهد رفت و در برابر موج فزاینده بیکاری، گرانی، و احیاناً رکود اقتصادی، دست و پای آن بسته‌تر خواهد شد. مجلس اصلاح‌طلبان نه فقط از نظر سیاسی به بن‌بست رسیده است، که از نظر اصلاحات اقتصادی نیز عقم شده است. خشونت‌طلبان با هجوم همه‌جانبه خود به اصلاحات، و علیرغم میل خود، تنها به روند آن سرعت خواهند داد - گرچه همراه آن ممکن است مردم ایران را از گذار مسالمت‌آمیز به یک جامعه مدنی آزاد محروم کنند.

کالبد شکافی یک بیانیه

فعالیت قانونی گاهی در جهت جنبش اصلاح طلبی

حسین جواهری

دادخواهم این میدانم

خسرو باقرپور

محور اصلی بحث کنگره ششم «فعالیت قانونی و علنی» بود. دو گرایش فکری در کنگره خودنمایی کرد. گرایشی که فعالیت قانونی و علنی را موقوف به انطباق قوانین براساس حقوق بشر و دموکراسی می‌نمود. این فکر در سند دوستان ۱۲ نفره متجلی شد و رای ۵۲/۳ در صد شرکت‌کنندگان کنگره را از آن خود نمود. و گرایش دیگری که خواهان فعالیت قانونی و علنی بود و تغییر قانون اساسی و دیگر قوانین را از طریق قانون و مبارزه مسالمت آمیز سیاسی مدنظر داشت. این فکر در چهار سند دیگر تبلور یافت و رای ۵۱/۹ درصد اعضای کنگره را بدست آورد. با عنایت به اینکه هر دو فکر بیش از ۵۰ درصد رای آورده بودند کنگره با اکثریت قریب به اتفاق قرار زیر را تصویب نمود «شورای مرکزی منتخب کنگره ششم بحث پیرامون این موضوعات التزام به قانون، فعالیت علنی و قانونی، و مذاکره را در تشکیلات جاری می‌کند و حداکثر در مدت ۶ ماه با جمع آوری آرای اعضای تشکیلات، بر این اساس اتخاذ سیاست می‌کند».

حل مسئله از طریق حذف صورت مسئله!!

اخیرا دوستان ۱۲ نفره بیانیهای در کار شماره ۲۴۲ منتشر شده‌اند و در مقدمه اشاره کرده‌اند که «کنگره ششم، شورای مرکزی را موظف کرد به منظور تعیین راه کارها حضور فعالانه سازمان در ایران و همچنین موضع آن نسبت به قانون اساسی ج.ا.ی که در ۵ قلعنامه به کنگره ارائه شده بود، پس از بحث‌های ضرور، نظر تشکیلات سازمان را جمع آوری و اعلام کند».

اگر خوانندگان گرامی قرار مصوبه کنگره را با موضوعی که دوستان جدیدا در دستور کار قرار داده‌اند مقایسه کنند به روشنی مشاهده خواهند کرد دوستان ۱۲ نفره موضوع اصلی بحث کنگره و مسئله‌ای که چندین سال در سازمان جاری است را اراده گرایانه حذف کرده‌اند و مطلب دیگری را جایگزین آن نموده‌اند.

وقتی این فکر ناخوشایند به ذهن متبادر می‌شود که حذف و تغییر نه سهوا بلکه عمدا صورت گرفته، که در سراسر بیانیه دوستان، یک کلمه، تأکید می‌کنم یک کلمه در مورد فعالیت قانونی و علنی، مذاکره و... اشاره نشده است.

باز هم در باره قانون اساسی

برای اینکه این شانیه بوجود نیاید که اصلاح طلبان درون سازمان موضع روشنی در مورد قانون اساسی ندارند، هرچند که این مسئله موضوع مورد بحث نیست. تاکنون بارها اصلاح طلبان سازمانی نوشته و گفته‌اند و باز هم راقم این سطور برای اطلاع مجدد خوانندگان می‌نویسم که قانون اساسی میثاق ملی مردم ایران نیست. این قانون از تقاضی بزرگی که بین اسلامیت نظام و جمهورییت نظام وجود دارد، رنج می‌برد.

هرگام جنبش اصلاحات، این تناقض را آشکارتر می‌کند. بارها و بارها اعلام شده است که ما خواهان رهایی دین از حکومت هستیم. بخش مربوط به جمهورییت تا انتخابات دوم خرداد تقریباً بطور کامل به فراموشی سپرده شده بود. در قانون اساسی ظرفیت‌هایی وجود دارد که تاکنون مورد استفاده و بهره‌برداری قرار نگرفته. در این مرحله جنبش اصلاحات باید تلاش نماید این بخشهای را که مانده بالغ بر ۴۰ اصل در قانون اساسی را فعال نماید. احقاق حقوق مردم در این زمینه، جلوی ترکانازی‌های بخش دیگر را می‌گیرد و آترا محدودتر می‌کند تا در نهایت با توجه به شرایط جامعه و برآیند نیروها، تغییرات جدی و اساسی را از طریق همه پرسی در قانون اساسی اعمال نماید.

جنبش اصلاحات فراتر از اصلاح طلبان حکومتی است. بیانیه دوستان ۱۲ نفره شامل ۴ بند است در بند یک آن می‌خوانیم «جنبش اصلاحات... با دشواریهای بزرگی مواجه شده و به انفعال گرفتار آمده است. وجه مشخصه اوضاع سیاسی فعلی، تمسک خواسته‌های تحول طلبانه و گسترش جنبش دموکراتیک مردم، در عین بن بست استراتژی سیاسی اصلاح طلبان حکومتی است».

نظری گذرا تناقض این تحلیل را روشن می‌کند. چگونه جنبش اصلاحات دچار انفعال شده اما جنبش دموکراتیک مردم گسترش یافته است؟ اگر جنبش اصلاحات در انطباق کامل با جنبش دموکراتیک مردم نباشد حداقل در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگرند. این تعقیق و گسترش جنبش دموکراتیک مردم بود که

سبب ساز گسترش جنبش اصلاحات گردید. خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی نماد کوچکی از جنبش دموکراتیک و اصلاحات مردم ایران می‌باشند و انتقاد ما به آقای خاتمی و بخشی از اصلاح طلبان حکومتی بخاطر آنست که نه تنها بازتاب دهنده خواسته‌های دموکراتیک و جنبش عظیم اصلاح طلبی مردم ایران نیستند بلکه بدلیل افکار متناقض و همچنین عدم برنامه دقیق سیاسی اقتصادی تاکنون نتوانسته‌اند این نیروی عظیم را در مجاری درست هدایت کنند و عملا در نبرد با محافظه کاران، به چانه زنی در بالا بسنده نموده‌اند. به آقای خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی بارها گفته شده است اگر شانس برای پیشرفت جامعه و وادار نمودن محافظه کاران به رعایت قواعد بازی باشد تنها و تنها حضور واقعی جنبش دموکراتیک و اصلاح طلبانه مردم می‌باشد.

متأسفانه تفکری که با عدم شناخت از روندهای داخل جامعه، نتوانست بسوق در تحولات دوم خرداد ۷۶ مشارکت نماید و با تحریم انتخابات مرتکب یک اشتباه بزرگ سیاسی شد و پس از دوم خرداد لنگ لنگان بدنبال مردم گام برداشت اکنون نیز با بی‌حوصلگی و شتاب می‌خواهد فاتحه جنبش اصلاحات را بخواند. مترادف دانستن جنبش اصلاحات با اصلاح طلبان حکومتی، با تکیه بر ضعفهای این نیرو و اعلام به بن بست رسیدن اصلاح طلبان حکومتی، تنها بی‌بوری دوستان ۱۲ نفره به حرکت عظیم مردم و از نگاه فله‌ای آنان به سیاست نشأت می‌گیرد.

جنبش اصلاحات با تمام دشواریهایی که طی چند ماه گذشته داشته هنوز امکانات زیادی برای پیشبرد اهدافش دارد. تحلیل به بن بست رسیدن اصلاح طلبان حکومتی نادرست است هنوز این نیرو ظرفیتهای زیادی برای مقابله با محافظه کاران و حرکت در جهت توسعه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد.

بن بست اصلاحات با بن بست دوستان دوستان

در بند دوم می‌نویسند «... قانونیت که شعار عمده اصلاح طلبان وابسته به حکومت برای پیشبرد اصلاحات است به یکی از موانع ادامه این جنبش تبدیل شده است اما نهادهای تحت تسلط اصلاح طلبان (قوای مجریه و مقننه) تنها بخش فرودست قدرت در ایران را نمایندگی می‌کنند و قادر نیستند تغییری اساسی در ساختار قدرت بوجود آورند... برای ادامه اصلاحات و خارج کردن آن از تنگنای کنونی باید از قانون اساسی موجود فراتر رفت و تغییر در ساختار قدرت، بگونه‌ای که تمامی آن انتخابی شود را به مطالبه اول جنبش دموکراتیک کشور تبدیل نمود».

براساس کدام تحلیل دوستان گرامی مدعی هستند که شعار قانونیت به مانع پیشرفت جنبش اصلاحات بدل گردیده است. ۸ ماه پیش قلعنامه‌ای که توسط آنان به کنگره ارائه شده بود «از دولت و مجلس ج.ا.ی می‌خواهد با منطبق ساختن قوانین ج.ا.ی بر اصول دموکراتیک و التزام به بیانیه جهانی حقوق بشر، راه فعالیت آزادانه احزاب سیاسی کشور و تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان» را هموار سازند».

در طی این مدت چه تغییری در فکر و تحلیل دوستان بوجود آمده و یا چه مسائلی در داخل ایران تغییر کرده است که دوستان ما از آن قلعنامه به بیانیه در غلبه‌اند. غیر از آن است که مصاف سهمگینی در این چند ماهه بین اصلاح طلبان و محافظه کاران جریان داشته است و هنوز این نبرد با تمام ابعادش ادامه دارد.

با کدام تحلیل این دوستان در گذشته معتقد بودند که اصلاح طلبان حکومتی می‌توانند در جهت توسعه سیاسی گام بردارند و با کدام تحلیل به این نتیجه رسیده‌اند که نه تنها اصلاح طلبان به بن بست رسیده‌اند بلکه جنبش اصلاحات نفسهای آخر را می‌زند و یا مدعی می‌شوند مجلس و دولت و اصلاح طلبان به هر آنچه می‌خواستند دست یافته‌اند و دیگر توان پیشرفت و ادامه نبرد را ندارند.

دوستان ما چشمانشان را به وقایعی که طی چند ماه گذشته در ایران رخ داده کاملاً بسته‌اند. بجای آنکه از سورش محافظه کاران و شکستهای مقطعی که در صفوف جنبش اصلاحات و همچنین از ضعفهایی که در جبهه اصلاح طلبان حکومتی بروز کرده، راجحارهای درستی برای مشارکت واقعی مردم پیدا کنند و با نمایانندن دقیق ضعفهای اصلاح طلبان هرچه بیشتر آنان را به قضاوت افکار عمومی بگذارند

و به آنان و جنبش کمک کنند، خیالشان را با تحلیل‌های بی پایه راحت کرده‌اند و دوباره به همان سنگر فکری قبل از دوم خرداد منتقل شده‌اند. هنوز امکانات گسترده‌ای در بالا مجلس، دولت، اصلاح طلبان وابسته به حکومت و همچنین در پائین جنبش جوانان و دانشجویان، جنبش زنان و روشنفکران و دبیر افکار و طبقات وجود دارند که باید بطور احسن مورد استفاده قرار گیرد. هنوز نبردهای بزرگی در راه است، باید از نگاه فله‌ای به سیاست خودداری نمود. در شرایط کنونی ما نیازمند مینیا توریستهای سیاسی هستیم.

ما بارها اعلام کرده‌ایم که خواهان قانون اساسی منطبق بر موازین دموکراتیک و اعلامیه جهانی حقوق بشر هستیم و با هر نهاد حکومتی که مغایر با مرجعیت مردم باشد مخالفتیم و راستای حرکتمان در نهایت رسیدن به چنین قانون اساسی است. فرقی ما با دوستان صادرکننده بیانیه در اینست که مطالبه اول آنان همانطوریکه در بیانیه متذکر شده‌اند تغییر اساسی در ساختار حکومت و نفی تمام نهادهای غیرانتخابی است. براساس همین خواسته عاجل، نمی‌توانند همسویی‌ها و اشتراکات گسترده‌ای که ما را به اصلاح طلبان داخل کشور وصل می‌کند ببینند.

مطالبه اول در شرایط کنونی محدود کردن اختیارات ولایت فقیه و اجرای بیش از ۴۰ اصل قانون اساسی که شامل اداره امور کشور به استثناء آراء عمومی، حقوق اقوام و ملیت‌ها، مصونیت جان و مال و مسکن و شغل، ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی نشریات و مطبوعات، ممنوعیت سانسور و تجسس و استراق سمع، آزادی احزاب، آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، تأمین اجتماعی، آموزش و پرورش همگانی و رایگان، تأمین مسکن برای اقشار کم درآمد، مسلم دانستن حق دادخواهی، انجام علنی محاکمات و حق انتخاب وکیل، اصل برائت، ممنوعیت شکنجه و مجازات شکنجه گران، حفاظت محیط زیست، همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم، شوراهای... می‌باشد.

در بند سوم دوستان می‌نویسند که مخالف سیاست «آرامش فعال» و مدافع «مقاومت مدنی» هستند. به قول عباس عبدی «اساسا سیاست «آرامش فعال» بی‌معنی و من در آوردی است. مسئله اصلی اینست که چگونه می‌توان از تمام امکانات برای پیشبرد اصلاحات و موفقیت آن استفاده نمود». برخورد عکس‌العملی با مقولات بی سر و ته، تنها دنبال حوادث دویدن است.

تغییر قانون از طریق غیرقانونی

در بند چهارم دوستان ما می‌نویسند «... هر تلاش و اقدامی که بخواند مبارزات مردم را به چارچوب قوانین موجود ملتمز سازد نه تنها گامی به پیش نمی‌دائیم بلکه آن را در جهت تشدید دشواریها و بن بست فعلی می‌شناسیم».

راقم این سطور هر چه فکر کرد که ببیند این دوستان چه می‌گویند بیشتر دچار سردرگمی شد. از یکطرف دوستان از دولت و مجلس می‌خواهند که قوانین را در جهت تطبیق با موازین حقوق بشر و دموکراسی تغییر دهند. یعنی اینکه این پتانسیل و ظرفیت را در آنها برای این تغییر می‌بینند و قاعدتا برای دست یافتن به این مقصود از طریق انتقاد، راهنمائی و مشارکت و فشار توده‌ای از پائین اقدام به حرکت سیاسی می‌کنند.

از طرف دیگر می‌نویسند حرکت در چارچوب قوانین برای تغییر آن در جهت تشدید دشواریها و بن بست فعلی است. اینجانب هر چه فکر کردم نتوانستم بنهم خلاصه این دوستان چه می‌گویند. واقعا چگونه این تناقض و ابهام را برای خودشان حل کرده‌اند.

هر جریان سیاسی مدلی دارد و براساس آن اتخاذ تاکتیک سیاسی می‌کند و نیروهایش را در آن جهت سازمان دهی می‌نماید. یک فکر سیاسی می‌گوید این قانون اساسی ارتجاعی است. امکان فرم در این رژیم وجود ندارد و تضادهای و اختلافاتی که در بین جناحهای حکومتی است جنگ قدرت و یا احیانا خیمه شب بازی است. بایستی از تضادهای آنها استفاده نمود آنها را تضعیف و سرانجام برکنار و سرنگون نمود. برای اینکار آلترناتیو می‌سازد و نیروهایش را بسیج می‌کند. حال برخی‌ها از طریق مبارزه مسلحانه و برخی از طریق مبارزه سیاسی و بسیج توده‌ای در این جهت گام ادامه در صفحه ۱۱

اصلاح طلبان در بدنه اجتماعی خواستار حذف محافظه کاران از عرصه سیاسی‌اند، این خواست با منطق دموکراسی سازگار نیست و ریشه در تفکر ماقبل صنعتی جامعه دارد و ذهنیتی پیش مدرن را نمایندگی می‌کند. او حتی پا را از این موضع گیری فراتر می‌گذارد و اصلاح طلبان حکومتی را به سکوت و خاموشی بیشتر دعوت می‌کند، او می‌نویسد: «بزرگترین مشکل در دیالوگ بین دو جناح این است که اصلاح طلبان نمی‌دانند چگونه اختلاف با محافظه کاران را به درگیری تبدیل نکنند و در عین حال افکار عمومی را هم راضی نگه دارند». وی که احتمالا از خشم و خروش مردم در مراسم بزرگداشت فروهرها نگران شده است، به اصلاح طلبان حکومتی رهنمود می‌دهد:

«اصلاح طلبان باید بتوانند با (کار توضیحی) این بخش از طرفداران خود را قانع سازند، که تفاهم بین دو جناح از لوازم و لواحق تحرک سیاسی است و بدون آن فضای سیاسی کشور دچار (انسداد) می‌شود»، معلوم نیست چطور می‌شود در یک نوشتار سطرها در مورد «فروید» تاریخی دموکراسی و «تفکر ماقبل صنعتی» و «ذهنیت پیش مدرن» و... قلم را به سر دویند اما هیچ گونه اشاره‌ای به وجود نخله‌های سیاسی و فکری گوناگون در جامعه ایران نکرده و فقط وجود دو اندیشه «مجاز» را در نظر آورد.

آقای «محمدحسین ادیب» در خاتمه می‌نویسد: «اصلاح طلبان می‌توانند با مذاکره با محافظه کاران و دادن امتیاز در برخی از امور و گرفتن امتیاز در برخی امور دیگر مقاومت محافظه کاران را به حداقل کاهش دهند». شاید یکی از این امور مساله قتل‌های زنجیره‌ای باشد که تمامیت گرایان نسبت به آن فوق‌العاده حساسند. سکوتی که اصلاح طلبان حکومتی در مورد وضعیت افشاکنندگان قتل‌های زنجیره‌ای چون «گنجی» و «باقی» پیشه کرده‌اند، مؤید این گمان است. به نظر می‌رسد که جناح موسوم به تمامیت خواه، با ایستاد فشار و رعب مضاعف در اصلاح طلبان حکومتی، به صحبت‌های (محدود کردمانی) نمایندگی ولی فقیه در سیاه توجیه خود که در سوم آذرماه، و در همایش موسوم به «امام علی، نور، و ولایت» در مشهد گفت: «اصلاح طلبان را آمریکا رهبری می‌کند» و با تشکیل پی‌دادگاهی مضحک، قصد این دارند که از مجازات و عاملین این جامعه ملی را از مجازات درخور برهاند و به این ماجرا نقطه پایان بنهند. آقای «محمدرضاباهر» از اعضای مؤثر «هیئت مؤتلفه اسلامی»، روز دوم آذرماه، سخنان جالبی در جمع دانشجویان دانشگاه آزاد رشت ایراد کرد.

در این سخنرانی وی پیام روشنی از جانب «عالیجنابان روح و خاکستری پوش، به معترضین احتمالی به روند رسیدگی به ماجرای «قتلهای زنجیره‌ای»، در میان اصلاح طلبان حکومتی داد. وی گفت: «دو دادگاه در مورد قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل می‌شود، یکی مربوط به عاملان، و دیگری مورد کسانی که عده‌ای را به اشتباه گرفتند!» دولت آقای خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی در مقابل آزمون مهمی قرار گرفته‌اند، آنان یا باید به این نحوه بررسی و دادرسی، که توسط امرین این کشتارها و باند جانپان این «پرونده ملی» صورت می‌گیرد، اعتراض کرده و به این آنان را فاقد صلاحیت اعلام کنند، و به این ترتیب در کنار بازماندگان مقتولین و همه مردم ایران قرار گیرند، و یا با معاشات، و سکوت خویش، در مقابل مردم و بازماندگان این فاجعه ملی، سرفرازی یا خفت در این آزمون میزان تعهد آنان را به مصالح مردم، جنبش اصلاحات و منافع کشور مشخص خواهد کرد.

خانواده قربانیان و وکلای آنان از هم اکنون اعلام کرده‌اند که اگر نواقص فاحش در پرونده رفع نگردد، در این «دادگاه» شرکت نکرده و آن را به رسمیت نخواهند شناخت.

✽ عنوان مقاله را از «پرسو و فرور» گرفته‌ام.



## حل مشکل افغانستان در دست مردم این کشور است

ادامه از صفحه ۱۲

و بعضی از پشتون‌ها مانند عبدالرسول صیاف و علاقه‌ای نداشتند که آنها چنین نقشی بازی کنند. من بیاد دارم وقتی که سال ۱۹۹۳ سفری به کابل کردم این شهر به چهار منطقه تقسیم شده بود. منطقه مرکزی در دست تاجیک‌ها، ربانی و مسعود بود. منطقه غربی در دست هزاره‌های حزب وحدت اسلامی، منطقه میدان هوایی و بخش مرکزی آن در دست ژنرال دوستم و ازبک‌ها بود و مناطق جنوبی کابل در دست گلبدین حکمتیار یعنی پشتون‌ها قرار داشت. و این‌ها در کابل با هم می‌جنگیدند و چند روزی که من در کابل بودم بیش از ۳۰۰۰ راکت به این شهر اصابت کرد. هیچ زمانی حتی در حکومت تره‌کی، امین، کارمل و نجیب استقدر در کابل کشته نشدند. با آمدن مجاهدین از سال ۱۹۹۲ تا خروج آنها در سال ۱۹۹۶ تقریباً بیش از ۱۰۰ هزار نفر در کابل کشته شدند. مشکل اساسی افغانستان همانطور که گفتم نقش قبائل و ملیت‌ها است که تا بحال نتوانسته‌اند با یکدیگر کنار بیایند. البته اگر این را شما برای خود افغانی‌ها مطرح کنید با اعتراض شدید مواجه خواهید شد. آنها معتقدند این نقش خارجی‌ها است که نمی‌گذارند ما با هم کنار بیاییم. من به این اعتقادم که اگر نیروهای داخلی به وحدت واقعی دست یابند، خارجی‌ها نقش تحریک‌کننده‌ای را نمی‌توانند بازی کنند. عامل اصلی همان عامل داخلی است. ملیت‌های افغانستان نتوانسته‌اند در طول تاریخ چند صد ساله یک احساس ملی و یک دولت مرکزی قوی بوجود بیاورند. بر اساس یک سیاست مستقل ملی اگر نفاق در بین ملیت‌ها وجود نداشت و احساس ملی قوی بود نقش کشورهای خارجی بسیار کم خواهد بود. طبیعتاً وقتی در داخل نفاق شدید باشد نقش خارجی هم عظیم است. تا موقعی که کمک‌های نظامی خارجی ادامه دارد این جنگ خاتمه نمی‌یابد.

من می‌خواستم به یک مطلب مهم اشاره کنم: جنگ و نفاق داخلی بقدری شدید است که در واقع مردم این کشور اصلاً مطرح نیستند. شما باور نمی‌کنید، وقتی طالبان به مناطق چپه متحده شمال حمله می‌کنند و مناطق تاجیک‌ها و یا ازبک‌ها و یا مناطق هزاره‌ها را فتح می‌کنند در آنجا صدها و هزاران نفر را سر می‌برند، زنان آن‌ها را به غارت می‌برند، و زمین‌های کشاورزی و درختان میوه را نابود می‌کنند و به آتش می‌کشند. در سه سال اخیر طالبان چندین بار به شمال کابل یعنی مناطق تاجیک‌نشین حمله کرده، تمام مزارع را به آتش کشیدند تا مردم نتوانند به خانه و کاشانه خود بازگردند. کار به جایی رسیده که طالبان پشتون‌های مناطق جنوب را به مناطق تاجیک‌ها و هزاره‌ها کوچ می‌دهند و جایگزین ملیتهای دیگر می‌سازند. امروز این سیاست اصلی طالبان است.

در سفری که من در سال ۹۸ به شمال افغانستان داشتم به منطقه فاریاب در شمال غرب افغانستان به دهکده‌ای که چند روز قبل طالبان آن را تصرف کرده بودند رفتم. دو روز بعد نیروهای شمال حمله کرده و منطقه را پس گرفتند. در هنگام عقب‌نشینی طالبان از مردم منطقه انتقام گرفته، بیش از صد نفر را سر بریده بودند که خود من شاهد آن صحنه وحشتناک بودم. در حملات خود طالبان زنان و دختران مخالفین خود را اسیر گرفته و به پاکستان بردادند. بدین ترتیب از سرنوشت هزاران زن و دختر جوان که در جنگ‌های سال‌های قبل ربوده شده بودند اطلاعی در دست نیست.

شما پرسیدید آیینده افغانستان را چطور می‌بینم؟ همانطور که گفتم مشکل اصلی این کشور مشکل داخلی است. در این کشور هیچ‌گونه احساس ملی وجود ندارد. حل مشکل افغانستان در گرو کنار آمدن نیروهای داخلی با هم است. آنها باید به وحدت ملی با هم برسند. حل مشکل افغانستان در دست مردم این کشور است. اگر آنها به این نتیجه رسیدند که قدم اول را باید خود آنان بردارند می‌توانستند از کشورهای ذینفع در امور افغانستان بخواهند که در امور داخلی افغانستان دخالت کنند در این صورت آنها قادر خواهند بود از کمک‌های نظامی و مالی خارجی به وطن جلوگیری کنند. طبعاً در این راستا می‌تواند سازمان ملل نقش اساسی را بازی کند. جنگ راه‌حل مشکل افغانستان نخواهد بود.

از وقتی که در اختیار ما گذاشتید متشکرم

مباحثه کننده محمود صالحی

و با وجود آغاز فصل سرما، طی گزارش‌های رسیده در چند ماه گذشته هر روز از سوی دولت جمهوری اسلامی تعدادی از مهاجرین افغانی به این کشور بازگشت داده می‌شوند. بازگشت دادن ۱/۸ میلیون مهاجر افغانی در این شرایط و پس از ۲۰ سال زندگی در ایران، چه مشکلاتی را برای آنان بوجود می‌آورد؟ این مسئله چه سیاستی نهفته است؟ و چه وضعیتی را در افغانستان بوجود می‌آورد؟

● قبل از جواب به این سؤال، باید به مسائل اقتصادی در افغانستان پرداخت. در این کشور هیچ‌گونه سیاست اقتصادی وجود ندارد. طالبان بعد از گرفتن کابل، هیچ‌گونه اقدامی در ساختار اقتصادی نکرده. تمام منابع کشاورزی و تولیدات صنعتی در این کشور از بین رفته‌اند. قبل از آمدن مجاهدین کارخانجات نساجی، کفش‌سازی و شیمیایی و ساختمانی در کابل با سه میلیون جمعیت وجود داشت در این تاسیسات چندصد هزار کارگر به کار اشتغال داشتند که همه از بین رفته و هیچ‌گونه بازسازی هم صورت نگرفته. در افغانستان ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم بیکار هستند. مطلب دوم که بسیار مهم است امسال افغانستان درگیر قحطی و خشکسالی است و طبق آمار سازمان ملل بین ۸ تا ۱۰ میلیون دلیل خشکسالی در معرض خطر ۱/۵ میلیون نفر در معرض خطر مرگ قرار دارند. در داخل این کشور بیش از ۲ الی ۳ میلیون نفر آواره هستند و در بدترین شرایطی زندگی می‌کنند. در این شرایط کشور ایران تصمیم می‌گیرد تا پایان امسال ۱۰۰ هزار نفر را بازگشت دهد که تا بحال ۶۰ الی ۷۰ هزار نفر از این تعداد بازگشت داده شده‌اند، طبیعتاً نه تنها کمک‌ها به افغانستان نخواهد بود، بلکه به مشکلات مردم افزوده خواهد شد. طالبان می‌گویند: روزی را خدا می‌دهد، آنها هیچ اقدامی برای بهبود وضع مردم انجام نمی‌دهند. سازمان ملل، قادر نیست مواد غذایی کافی در اختیار مردم قرار دهد. در گزارشی که سه ماه قبل داده خواهان ۵۰ تا ۶۰ میلیون دلار کمک از کشورهای مختلف شده تا بتوانند جلوی این قاجعه را بگیرند، تا دو ماه پیش بیش از ۲۰۰ هزار دلار کمک نشده بود. طبق گزارش‌های رسیده در دره صوف در شمال افغانستان بیش از ۱۰۰ هزار نفر در خطر جدی مرگ ناشی از گرسنگی قرار دارند. ایران می‌خواهد که با پس فرستادن افغان‌ها از مشکلات داخلی خود بکاهد. از یک سو در مشهد و اطراف آن نیروهای شمال پایگاه دارند. احمدشاه مسعود با ژنرال ملک، ژنرال دوستم و اسماعیل‌خان که بازگویی از زندان قندهار فرار کرده و به ایران رفته در مشهد دفاتر خود را دارند و در چندین پایگاه به تربیت افراد خود می‌پردازند ولی از مردم بی‌دفاع نه تنها حمایتی نمی‌شود، بلکه آنها را اخراج می‌کنند.

● **نقشه چمن‌انداز این بحران را چطور می‌بینید، این بحران چگونه حل می‌شود؟**

● برگردیم به دید تاریخی. در این کشور در هیچ زمان، از اواسط قرن ۱۸ که در واقع پادشاهان پشتون قدرت را گرفتند، هیچ موقع احساس ملی وجود نداشته است. در واقع ملیت‌ها و قبائل بودند که در مناطق مختلف تسلط داشتند و حکومت می‌کردند و یک دولت مرکزی ضعیفی وجود داشت که سعی می‌کرد بین این قبائل و امیران این صلح و آرامش بوجود بیاورد و نقش اصلی شاهان دفاع برون مرزی و سیاست خارجی بود. بعد از آمدن داود هم در واقع این احساس ملی بوجود نیامد. با آمدن روشنفکرها و مارکسیست‌ها و بعدها هم چنین احساسی متأسفانه بوجود نیامد. اگر سابقاً قبائل مختلف گاهگاهی با چوب و کارد و قمه با هم می‌جنگیدند اینبار اسلحه‌های مدرن جای آن را گرفت. در اواخر حکومت نجیب او به این نتیجه رسید که در افغانستان امکان تشکیل یک دولت پیشرفته مرکزی و قوی وجود ندارد. او سعی داشت در سیاست صلح‌جویانه خود به قدرت‌های محلی اتکا کند و دولت مرکزی نیمه قدرت مند با اتکا به قدرت‌های محلی را بوجود بیاورد. اما با سقوط او جنگ بین رهبران ملیت‌ها بر سر قدرت درگرفت و جنگ بین تاجیک‌ها در لباس مسعود و ربانی در کابل از یک طرف و پشتون‌ها در لباس نخست‌وزیرشان آقای حکمت‌یار شروع گردید. در این جنگ‌ها همچنین هزاره‌های شیعه که بعد از ۲۵۰ سال تفرقه از سر خود، این‌بار نه تنها اسلحه داشتند، بلکه از لحاظ سیاسی قوی شده بودند و می‌خواستند در سیاست افغانستان دخالت کنند. اما تاجیک‌ها بطور مشخص مسعود

## دادگستری تهران ۱۳۲ تن از متقاضیان انتشار نشریه را واجد شرایط ندانست.

روانه زندان ساختند. سیاست‌های منفعلانه اصلاح‌طلبان حکومتی و اقدام جنایتکارانه قوه قضائیه، منجر به عدم دسترسی مردم به اطلاعات آزاد گردید و اندک مطبوعات موجود را هم به خودسانسوری واداشت.

توسل به این عمل تداخل و تجاوز آشکار به حوزه حقوقی و اجرایی قوه مجریه است و مفهومی جز مخدوش ساختن اصل تفکیک قوا توسط قوه قضائیه ندارد.

بنابراین در شرایط فعلی، هیات نظارت در مقابل یک انتخاب قرار گرفته است و برای پاسخ و تصمیم‌گیری بر مطبوعات، می‌باید برای کلیه رد صلاحیت‌شده‌ها اقدام به صدور مجوز نماید. زیرا که دادگستری صلاحیت و وظیفه‌ای در این عرصه ندارد، و در عین حال هیچ‌گونه استدلال روشنی در رد صلاحیت متقاضیان ارائه نداده است.

هیات نظارت با دست‌یازیدن به این اقدام، می‌تواند از نمایندگان اصلاح‌طلب شورا تقاضا نماید که طرح اصلاح قانون مطبوعات را جهت تصویب و بررسی مجدد در دستور کار خویش قرار دهند.

افکار عمومی خواهان اطلاع‌رسانی آزاد در کشور است، آزادی نشر، بیان و اندیشه نیاز مبرم و عاجل جامعه ما است. برای نیل به این هدف قوانین و موانع موجود باید از سر راه روزنامه‌نگاران و آزادی‌خواهان برداشته شود و این مهم با مشارکت جامعه مطبوعاتی و خانواده‌های قلم‌مورد اصلاح و تجدید نظر اساسی قرار گیرد. □

فکری، کلامی کاملاً غلط و نادانست و غیرعلمی است. زیرا مدل فکری اصلاح‌طلبی و رفرمیستی می‌تواند در احزابی با طیفهای گوناگون از محافظه‌کاران، طرفداران سرمایه‌داری تا سوسیال‌دمکراتها و چپ را شامل شود.

دوستان گرمای سازمان

شما در برابر یک تصمیم بسیار مهم برای سازمان قرار دارید. با فکر و اندیشه بدور از های و هوی سیاسی به این مسئله توجه ننمایید. این تصمیم هیچگونه ارتباطی با عملکرد این یا آن شخصیت درون سازمان و یا اشتباهات، خطاها و یا موفقیت‌های این جناح و یا آن جناح سیاسی ندارد. این تصمیم هیچ ربطی ندارد به اینکه طرفداران این فکر، منافع زحمتکشان را پاسداری می‌کنند و یا نمی‌کنند و یا در مبارزه سیاسی به بالائی‌ها چشم دارند.

● **پس‌دیش فاعلیت قانونی و علنی، محافظه‌کاران و برخی مدعیان دروغین اصلاح‌طلبی را در معرض فشار افکار عمومی داخلی و بین‌المللی قرار می‌دهد و زمینه را برای حضور در کنار مردم فراهم می‌نماید. و شاید ماهی افتاده به ساحل، پار دیگر به دریای مردم بپیوندد و بار دیگر زندگی از سر گیرد. □**

موافقت نکرد که کمیسیون بین‌المللی برای رسیدگی به این قتل‌ها به ایران برود. چرا آقای خاتمی حداقل موافقت خودش را با اعزام یک کمیسیون بین‌المللی به ایران اعلام نمی‌کند؟ حتی در مسافرت‌های خاتمی به فرانسه، آلمان، ایتالیا، سازمان‌های بین‌المللی از آقای خاتمی تقاضای ملاقات می‌کنند، باز ایشان نمی‌پذیرد. این جاست که مسئولیت ایجاد می‌کند که ناصر زرافشان به این واقعیت انگشت بگذارد که آقای خاتمی وظایف خود را انجام نداده است. کمیسیون مجلس هم متأسفانه اطلاعات لازم را در اختیار رسانه‌های گروهی و وکلای پرونده و خانواده‌های قربانیان نمی‌دهد. کمیسیون امنیت ملی مجلس، اطلاعات زیادی دارد که شاید تاکنون که پرونده به دادگاه نرفته، مصلحت نبوده که این اطلاعات را در اختیار مردم بگذارد، ولی الان که دارد پرونده به صورت ناقص، و در راستای قلب حقیقت به دادگاه می‌رود، حداقل این اطلاعات را باید در اختیار وکلا و خانواده‌های قربانیان و مردم بگذارد. □

این رفتار ضد انسانی از آنجائی گسترش یافت که مجلس پنجم در واپسین روزهای عمر خود در سی‌ام فروردین ماه سال جاری در یک اقدام هماهنگ با شورای نگهبان، اصلاحیه قانون مطبوعات مصوب در سال ۱۳۶۴ را با هدف سرکوب روزنامه‌نگاران و توقیف و ممانعت از صدور نشریات در دستور کار خود گذاشت. مجلس پس از تغییرات اساسی در متن یادشده، اصلاحیه را با برخورداری از حمایت خامنه‌ای به جامعه مطبوعاتی کشور تحویل ساخت.

متعاقب این مصوبه، از سوی دادگستری تهران، نامه‌ای با امضا محسنی اژه‌ای خطاب به وزارت ارشاد انتشار یافت که در آن از وزیر ارشاد خواسته بود، اسامی و آدرس کلیه متقاضیان و کارکنان روزنامه‌های جدیدالانتشار را برای اعلام در اختیار وزارت اطلاعات، دادگستری و نیروی انتظامی جمهوری اسلامی قرار دهد.

این عمل که زیر پوشش ضوابط قانون مطبوعات صورت می‌گرفت، تهاجم و یورش عریان به دستاوردهای سردمی جنبش دوم خرداد بود که با هدف متوقف‌ساختن روند آن از سوی تمامیت‌خواهان تدارک دیده می‌شد. آزادی‌سازان به بهانه‌های واهی و با برخورداری از حمایت‌های بیت رهبری و به کارگیری قوانین ضد مردمی به توقیف فله‌ای مطبوعات مستقل پرداختند و روزنامه‌نگاران شجاع و مدیران مسئول را در دادگاه‌های مختلف، بدون حضور هیئت منصفه به محاکمه کشاندند و با صدور احکام سنگین کیفری آنها را

قانون هستند، به بن‌بست کشاندن جنبش را منتسب نمود. دوستان عزیز به این سؤال مشخص پاسخ دهید کدام مدل را برای مبارزه سیاسی برگزیده‌اید؟ بارها طی دهسال در نوشته‌هایم اشاره نموده‌ام که یک اصلاح‌طلب نمی‌تواند مدل اول را انتخاب کند همانطوریکه یک انقلابی قادر نیست مدل دوم را برگزیند. گمانیکه خودشان را هم انقلابی و هم رفرمیست می‌دانند، فکر و کلام و سخنشان غیرعلمی است.

بارها اشاره کرده‌ام که پذیرش فعالیت قانونی، علنی و مسالمت‌آمیز از طرف سازمان یک تاکتیک سیاسی نیست بلکه سازمان را وارد عرصه دیگری از مبارزه سیاسی می‌نماید. تا زمانی که پذیرش فعالیت قانونی و علنی به سیاست رسمی سازمان بدل نشود سازمان در چارچوب مدل اول (همان چارچوبی که از بدو تأسیس تاکنون بوده) قرار می‌گیرد. به همین خاطر برای سازمان این تصمیم مهم و تاریخی است. روشن است که هم اکنون بیش از نیمی از اعضای سازمان خواهان این تغییر بنیادی هستند.

به همین خاطر است که تلاش برای فعالیت قانونی و علنی در جهت جنبش اصلاحات است. انتساب اصلاح‌طلبان سازمان به راست

دادگستری تهران در پاسخ به استعلام هیات نظارت بر مطبوعات، صلاحیت ۱۳۲ تن از متقاضیان انتشار نشریه را رد نمود و آنها را واجد صدور مجوز تشخیص نداد. در لیست رد صلاحیت شده‌ها، نام چهار تن از نمایندگان مجلس، یک عضو شورای شهر تهران، یک معاون وزیر، یک عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، یک مشاور رئیس جمهور، یک معاون شهرداری تهران، ۲ نماینده سابق مجلس، تعداد بسیاری از چهره‌های مطبوعاتی و فرهنگی کشور و نیز ترکیبی از اساتید دانشگاه به چشم می‌خورد.

صاحب‌نظران و حقوقدانان بر این اعتقادند که استعلام برای تعیین صلاحیت کارکنان روزنامه‌ها با هیچ عرفی سازگار نیست و در هیچ یک از کشورها مستند قانونی برای دادگستری مبنی بر درخواست اسامی متقاضیان جواز نشر و کارکنان مطبوعاتی وجود ندارد. زیرا که دادگستری فقط در مقام ارتکاب جرم، زمانی که فرد معین و مشخصی در مطبوعات دچار خطائی شود و مورد اعتراض قرار گیرد می‌تواند در این باره به تحقیق بپردازد. بر همین اساس اصل بر برائت است و تا زمانی که کسی مرتکب جرم و تخلفی نگشته است، نمی‌توان تنها به استناد ظن به وقوع جرم، آزادی بیان را از جامعه مطبوعاتی و شهروندان سلب نمود.

جمهوری اسلامی که در زمینه به بندکشی‌های روزنامه‌نگاران و نویسندگان جایگاه ویژه‌ای را در افکار عمومی به خود اختصاص داده، از حیث آمار نشریات توقیف‌شده نیز در صدر کشورهای جهان ایستاده است.

### کالبد شکافی یک بیانیه

ادامه از صفحه ۱۰

برمی‌دارند. این سیستم فکری نه تنها با فعالیت قانونی مخالف است بلکه آن را بی‌معنی، مسخره و خنده‌دار می‌داند. مجاهدین خلق، حزب کمونیست، سلطنت‌طلبان و... چنین الگویی دارند.

مدل دیگری هم وجود دارد که می‌خواهد از طریق قانون، قانون را تغییر دهد. خواهان اصلاحات و تغییرات گام بگام است. خواهان فعالیت قانونی و علنی و مسالمت‌آمیز است.

راقم این سطور هرچه در احوال احزاب داخلی و بین‌المللی تفحص نمود نتوانست خارج از این دو مدل برای احزاب، شکل دیگری را پیدا کند. حال سوالم از دوستان ۱۲ نفره اینستکه چگونه می‌توان از نهادهای قانونی نظیر مجلس و دولت خواست که قوانین را تغییر دهید و از طرف دیگر به آنها گفت حرکت در چارچوب قانون، جنبش را به بن‌بست می‌کشاند و یا چگونه می‌توان به احزاب و جریانات اصلاح‌طلب که خواهان تغییر قانون از طریق

### دستور خامنه‌ای:

### پای هیچ روحانی نباید به پرونده قتل‌ها کشیده شود

ادامه از صفحه ۸

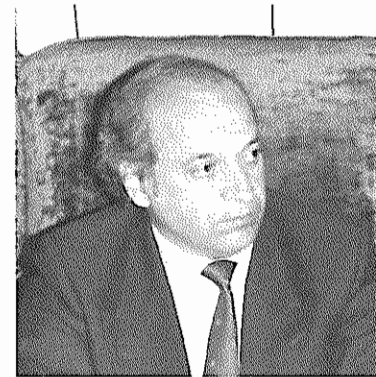
● شاید راجع به قانون اساسی سنوالاتی داشته باشید، من به آن خواهم پرداخت، وقتی که در قانون اساسی گفته می‌شود رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی است، بنابراین این خاتمی در برابر مردم ایران مسئول بود، نه از دید قوی که خاتمی پس از خاتمه قتل‌ها به مردم می‌دهد و متعهد می‌شود که تمام حقایق را بگوید و حقیقت را کشف بکند. و تمام کسانی را که در این جنایات دست داشتند مجازات بشوند و غده سرطانی از بدن وزارت اطلاعات خارج شود. این از یک طرف و از طرف دیگر، یک‌سال و نیم پس از این قتل‌ها، آقای خاتمی آنهم در جریان یک سخنرانی یا یک مصاحبه می‌گوید، این کمیسیون رسیدگی به قتل‌ها بیشتر از یک هفته یا ده روز پرونده در اختیارش نبود در صورتی که در تمام این دوران مردم

ایران و بخشی از جبهه دوم خردادی‌ها بر این باور بودند که کمیونی که خاتمی تعیین کرده، به این قتل‌ها رسیدگی می‌کند. این جاست که به ناصر زرافشان حق می‌دهم که بگوید که آقای خاتمی وظایف خود را انجام نداده است. اگر آقای خاتمی پس از یک هفته با این واقعیت تلخ برخورد می‌کند که به کمیسیون تحقیق اجازه رسیدگی نمی‌دهند، حداقل می‌بایستی این موضوع را به رای‌دهندگان خودش بگوید که آقا من یک همچین قوی به شما داده‌ام ولی امروز دیگر امکان انجام این کار نیست.

آقای خاتمی به نامه‌هایی که جامعه دفاع از حقوق بشر، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، عفو بین‌الملل و دیگر مسئولان سازمان‌های بین‌المللی راجع به آن قتل‌ها خطاب به ایشان نوشته‌اند، جواب نداد. آقای خاتمی هرگز

## گفتگوی نشریه کار با دکتر مصطفی دانش

# حل مشکل افغانستان در دست مردم این کشور است



اشاره: دکتر مصطفی دانش روزنامه نگار ایرانی مقیم آلمان به عنوان یکی از کارشناسان امور افغانستان در غرب شناخته شده است. دکتر دانش از خانواده ای مبارز و آزادیخواه و از نمایندگان ژورنالیسم ترقی خواه و محقق در آلمان به عمار می رود. وی در دو دهه اخیر بارها به افغانستان سفر کرده است. با نر به کار به گفتگوی در باره اوضاع جاری این کشور است.

نشریه کار: اوضاع افغانستان هنوز هم بغرنج است، بغرنجی اوضاع اجباراً این سوال را پیش می آورد که اصلاً چه کسی، گروهی یا حزبی در افغانستان حکومت می کند؟ دکتر دانش: شرایط افغانستان هم از لحاظ سیاسی هم از لحاظ نظام قبایله ای که در این کشور مسلط است بسیار بغرنج است. کسانی در این کشور حکومت دارند، که به هیچ نظام مشخص اداری وارد نیستند بطور کلی نظام دولتی مشکلی وجود ندارد. اینها کسانی هستند با یک ایدئولوژی عقب مانده که فکر می کنند می توانند با این ایدئولوژی حکومت «اسلامی» خودشان را بوجود بیاورند. طالبان بنیادگرا و عقب افتاده ترین گروهی هستند که می خواهند حکومت کنند. و آن چیزی که آنها بنام اسلام پیاده می کنند، درست است که بخشی از آن را از اسلام گرفته اند ولی آن رسوم بسیار عقب افتاده چندین هزار ساله است که در قبایل پشتون بنام پشتون والی وجود داشته و آنها می خواهند آن را بصورت یک نظام دولتی در این کشور پیاده کنند، طبیعتاً رنگ اسلام هم به آن داده اند. طالبان امروز بیش از ۸۵ درصد از خاک افغانستان را در دست دارند. در مقابل آنها گروه های مختلف مجاهدین هستند که در شمال شرق تسلط دارند. این گروه ها هم اغلب شان بنیادگرا هستند. گروه هایی که بعد از سقوط نجیب در آوریل ۱۹۹۲ به حکومت رسیدند و سپتامبر ۱۹۹۶ و بعد از آمدن طالبان به کابل به مناطق شمالی پناهنده شدند و شامل گروه های پشتون، تاجیکها، ازبکها و هزاردها را نیز شامل می باشد.

بطور کلی در این باره که کسی در افغانستان حکومت می کند باید گفت، گروه های مختلف با ایدئولوژی عقب افتاده مذهبی و سنتی قبایله ای که در هر گوشه از کشور تسلط دارند و هیچ نظام.

وضعیت نیروهای حزب دمکراتیک افغانستان و نفوذ آنها در جامعه چگونه است؟

دکتر دانش: بعد از سقوط نجیب در سال ۱۹۹۲ و با اعلام عفو عمومی از طرف سبقت الله مجددی اولین رئیس جمهور وقت توانستند بخشی از نیروهای که در حزب دمکراتیک بودند از کشور خارج شوند و عده ای از حزبی ها در کشور ماندند و سعی کردند حزب را احیا کنند و از خورتیزی از اعضا جلوگیری کنند. بخصوص با وجود نیروی مثل ژنرال دوستم که در بخشهایی از کابل قدرت داشت، افرادی که مانند می توانستند زیر پوشش و حمایت دولت فعالیت کنند و عده ای از آنها تا ژانویه ۱۹۹۴ در کشور ماندند تا اینکه برهان الدین ربانی علیه تمام کمیست ها اعلام جهاد کرد، جنگی که در اوایل سال ۱۹۹۴ بین ربانی و نیروهای ژنرال دوستم در کابل در گرفت باعث شد نیروهای ژنرال دوستم کابل را ترک کنند و عده زیادی از نیروها از کشور خارج شدند اینها از فراکسیون پرچم حزب بودند. بخش دیگری از حزبی ها متعلق به فراکسیون خلق که اکتبر سال ۱۹۹۴ با آمدن طالبان به آنها پیوستند بیشتر اینها پشتون های اعضای حزب بودند که تکسین یا خلبان یا کارشناس نیروی زمینی بودند و در ارتش قدرت داشتند و بخاطر مسائل قبایله ای به طالبان پیوستند. بین آنها عده زیادی هم از طرفداران حفیظ الله امین بودند که به طالبان پیوستند. همانطور که می دانید طالبان هم از پشتون های مناطق جنوبی افغانستان هستند.

امروز نیروی از حزب دمکراتیک که بتواند مستقلاً در کشور نقشی ایفا وجود ندارد، مگر آنها که به طالبان پیوستند و بخشی هم از پرچمی ها و خلقی ها که به نیروهای شمال پیوستند. این اواخر در جنگ هائی سختی که

در گرفته تعدادی از افسران عضو حزب پرچم به کشور بازگشته و به کمک احمد شاه مسعود شتافته اند.

بهران افغانستان از یک سو نتیجه و نقطه نلانی دخالت های منطقه ای و از سوی دیگر قدرت های جهانی است. اول بر دایره به قدرت های منطقه ای مثل پاکستان و ایران. نقش این دو کشور در حال حاضر در بحران افغانستان چیست؟

آنچه مسلم است، طالبان ساخته و پرداخته سازمان امنیت پاکستان هستند و اولین گروه هایی که به داخل کشور آمدند طالبان قرآن بودند که با کمک ارتش پاکستان به مناطق جنوبی آمدند و تشکیلات نظامی خود را بوجود آوردند و از اکتبر ۱۹۹۴ به پیش روی پرداختند. امروز طالبان بدون پاکستان نه از لحاظ مالی و نه از لحاظ نظامی قادر به ادامه حیات نیست. در ارتش طالبان عده زیادی از نیروهای ارتش پاکستانی، عده زیادی از پاکستانی ها که در مدارس دینی تعلیم دیدند جایگزین شده اند. پاکستان نه تنها اسلحه، بلکه لجستیک طالبان را هم در دست دارد و حتی در رهبری ارتش طالبان نقش اساسی را دارد.

از لحاظ مالی طالبان را چه کسی تامین می کند؟

یک بخش را پاکستان تامین می کند. اما منبع مهم مالی طالبان تولید و قاچاق مواد مخدر است. در واقع ۷۵ درصد تولید تریاک جهان در افغانستان است. طبق تخمین سالانه مقدار ۴۶۰۰ تا ۵۰۰۰ تن تریاک در این کشور تولید می شود که بخش اعظم آن در اختیار طالبان است که در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان تبدیل به هروئین و از طریق ایران و یا پاکستان به ترکیه و اروپا و یا از طریق شمال افغانستان به تاجیکستان و روسیه و اروپا قاچاق می شود. اگر طبق برآورد متخصصان بتوان از هر ۵۰ کیلو تریاک یک کیلو هروئین تولید کرد، می شود حدس زد که سالانه چند میلیارد دلار از طریق تولید و صدور هروئین پول بدست طالبان می رسد و بدین وسیله طالبان قادرند جنگ را ادامه دهند. منبع سوم مالی طالبان صدور قاچاق است. طالبان از طریق سود بازرگانی و قاچاق همدون و سائل از طریق افغانستان به پاکستان و آسیای میانه لوازم لوکس، کامپیوتر و حتی ماشین آلات سنگین که از راه دوی وارد ایران و سپس به هرات می رود هر روز صدها کامیون در مرزهای ایران در شمال شرق این وسایل را به افغانستان حمل می کنند. در هرات بازار بزرگی بوجود آمده که تحت تسلط طالبان است. از آنجا این کالاها به کشورهای آسیای میانه قاچاق می شود. اینها سه منبع مالی طالبان هستند.

نقش ایران در افغانستان چیست؟

نقش ایران، بسیار بغرنج است. ایران تا دو سال پیش که نیروهای ژنرال دوستم در شمال قدرت داشتند، از نیروهای جبهه متحد پشتیبانی می کرد. این نیروها شامل نیروهای دوستم، حزب وحدت اسلامی شیعیان که بیشتر هزاردها هستند و نیروهای دیگر مانند پشتون ها و تاجیکها که به رهبری مسعود و ربانی که بعنوان رئیس جمهور فعالیت می کند، می باشد. ایران همیشه سعی می کرد تا نفاق بین نیروهای داخل جبهه تشدید شود. ایران که از یک سو سعی می کرد قدرت دوستم را تضعیف و کسانی که بر علیه او کودتا کردند مثل ژنرال ملک را تقویت کند و از طرف دیگر هم به

تقویت نیروهای حزب وحدت در شمال بر علیه نیروهای دیگر داخل جبهه می پرداخت این سیاست باعث شد که هیچ اتحاد مستحکمی در شمال بوجود نیاید. عواقب آن این شد که این جبهه ضعیف شد و طالبان توانستند در ماه سپتامبر ۱۹۹۸ مواضع دوستم را تصرف کنند و نه تنها دوستم، بلکه نیروهای ربانی و حزب وحدت اسلامی هم از بین رفتند. نقش ایران بیشتر، نقش تجزیه این نیروها برای استفاده خودش بوده و این نظر من مخرب ترین نقشی بود که ایران دوسال پیش بازی کرد.

همچنین سیاست امروز ایران در قبال افغانستان یک چهره ندارد، از یک سو ایران از افرادی مانند گلبدین حکمت یار را که در تاریخ افغانستان نقش بسیار مضر داشته اند بخصوص در تاریخ چندین ساله اخیر که باعث تخریب نیروهای سیاسی در شمال شده اند، دفاع می کند. حکمت یار مفرش در تهران است و از آنجا به توطئه های کرد علیه نیروهای شمال ادامه می دهد. از سوی دیگر سعی دارد با طالبان گفتگو و مذاکره داشته باشد و در ضمن کوشش می کند خود را پشتیبان نیروهای متحد شمال نشان دهد. این سیاست باعث شده که نقش ایران

در بین همه نیروها نقش مشکوکی باشد و اعتمادی نسبت به ایران وجود ندارد.

نقش ایالات متحده و ناتو و سایر کشورهای غربی که پس از ورود نیروهای شوروی به افغانستان از مجاهدین حمایت کردند امروز چگونه است؟ سیاست روسیه چیست؟

اول بر دایره به سیاست ایالات متحده آمریکا و ناتو و غرب در گذشته. با به قدرت رسیدن «مارکسیست ها» در آوریل ۱۹۷۸ و سقوط داد در واقع یک مقاومتی در مقابل آنها بوجود آمد. اینکه گفته می شود حرکت مجاهدین با آمدن شوروی ها در دسامبر ۱۹۷۹ شروع شد؛ اشتباه محض است. یعنی در زمان ترهکی و امین تا ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۹ مخالفت زیادی علیه این دو سیاستمدار بوجود آمد، بخصوص علیه امین که فکر می کرد با خشنونت بیش از حد می تواند افغانستان را تبدیل به یک کشور سوسیالیستی سازد. به همین خاطر هم مقاومت علیه او بسیار شدید بود. از همان زمان هم «جنبش» مجاهدین مورد حمایت غرب قرار دهد.

با آمدن شوروی ها، جنگ داخلی جنبه بین المللی بخود گرفت و اینبار آمریکا و ناتو شددیداً در امور افغانستان بر علیه «کمونیست ها» مداخله کردند. لغت کمونیست ها را من به این دلیل در گیومه می گویم که در افغانستان هیچ گاه شرایطی مشابه دیگر کشورهای سوسیالیستی پیاده نشد. در واقع اینها بیشتر روشن فکران چپی با ایدئولوژی مارکسیستی بودند که فکر می کردند در کوتاه مدت از کشور عقب مانده ای مانند افغانستان کشوری مدرن بسازند. نمی خواهم بیش از این در مورد گذشته صحبت بکنم اما آن مطلبی که برای امروز مهم است که با کمک غرب داوطلبان زیادی از کشورهای خارجی کنار مجاهدین در جنگ ها علیه حکومت مرکزی و شوروی شرکت کردند. بخش اساسی این نیروها عربها بودند. از سوئد، مراکش، مصر،

روسیه نمی تواند توجهی به افغانستان و تمام شده ای است و یا اینکه روسها چه منافعی را در افغانستان دنبال می کنند؟

آنچه که در رابطه با روسها اهمیت دارد در حله اول به منافع و خواست آمریکا مربوط است. این کشور در آسیای میانه تسلط خود را برقرار کرده. اینکه چرا آمریکا، افغانستان را بعنوان گلوگاه نفتی انتخاب کرد به این خاطر است که تمایل به راه های دیگر نداشت. اگر لوله های نفت و گاز از طریق روسیه منتقل می شد برای آمریکا همیشه این مشکل وجود داشت که روسها بتوانند مشکل ایجاد کنند. از طریق ایران هم آمریکا تسایلی نداشت. اما روسیه از همان ابتدا مخالف این پروژه نفتی آمریکا در آسیای میانه بود و بخصوص اینکه که این لوله های نفتی از افغانستان عبور می کردند. روسیه نمی تواند توجهی به افغانستان و

جنگ در این کشور نداشته باشد زیرا نداشتن موجودیت کشورهای آسیای میانه، بلکه موجودیت خود روسیه هم در خطر است. شروع کنیم از تاجیکستان. بعد از آمدن مجاهدین در افغانستان، اسلامگرایان تاجیک جنگ علیه دولت مرکزی را شروع کردند و ارتش روسیه مجبور شد در مرزهای تاجیکستان و افغانستان مستقر شود، زیرا هزاران تاجیک مسلمان که در افغانستان دوره نظامی می دیدند و برای جنگ به تاجیکستان اعزام می شدند بطور مثال بیش از ۵ هزار نفر از بنیادگرایان ازبکستان امروز در مزار شریف تعلیم و تربیت می بیند. مرکز تعلیم و تربیت بنیادگرانی و تروریسم اسلامی امروز در افغانستان است. از همه مهم تر برای روسیه چینی ها و رابطه طالبان با آنها است. اینها مشکلاتی هستند که روسیه بسادگی نمی تواند از کنار آن بگذرد.

بعد از گذشته ای که در باره اش صحبت کردیم اکنون یک وحدت سیاسی بین آمریکا، روسیه، چین، برای مبارزه علیه بنیادگرانی صادراتی از سوی افغانستان در حال شکل گرفتن است. هندوستان و ایران هم در این رابطه تماس های نزدیک با روسیه دارند.

شما از وحدت این کشورها در مورد افغانستان صحبت کردید. قبلاً یک تلاش موسوم به ۲+۶ برای صلح صورت گرفت، سرنوشت آن چه شد؟

در مورد تلاش ۲+۶ باید بگویم که طالبان خواهان حل مسالمت آمیز یا سیاسی مسئله نیستند، این اکنون بیش از ۸۵ درصد از خاک افغانستان را در اختیار دارند البته باید بگویم که این درست است که ۸۰ درصد از خاک افغانستان در دست طالبان است ولی مناطق مهم و استراتژیک در اختیار آنها نیست و این است که آنها همواره در خطر هستند. بطور مثال بخش مهمی از شاهراگ اصلی این کشور (جاده سالنگ) در اختیار نیروهای متحد شمال است. طالبان خواهان صلح و یا حکومتی در سطح وسیع با همه ملت ها نیست. در واقع این سیاست پاکستان و ژنرال پرویز مشرف است که خواهان آن است که افغانستان درست در اختیار طالبان قرار گیرد. مشرف این اواخر گفته است که ما از پشتون ها دفاع می کنیم. و با آنها منافع استراتژیک داریم و منظور او همان طالبان است. تا زمانی که طالبان حاضر نباشد در این کنفرانس ها از موضع جنگ طلبانه خودش دست بردارد. طبیعتاً تمام این تلاش ها و کنفرانس ها به نتیجه نخواهد رسید.

باید به این مسئله اشاره کرد که نه تنها کشورهای بزرگ مثل روسیه، هند و شاید به

زودی چین در کنار نیروهای شمال قرار گیرند، بلکه آمریکا نیز امروز به پاکستان اعتراض دارد که چرا به طالبان کمک می کند. این سیاست جدید آمریکا بعد از انفجارهای ۱۹۹۸ در سفارتخانه های این کشور است. امروز وزرای امور خارجه روسیه و آمریکا سعی دارند سیاست واحدی را در مقابل طالبان اتخاذ کنند و حتی از چین خواسته اند در تشدید تحریمی که شورای امنیت سازمان ملل در نوامبر ۱۹۹۸ علیه طالبان اتخاذ کرده، همکاری نماید. روسیه و آمریکا تصمیمی مبنی بر جلوگیری از صدور اسلحه و مواد سوختی پاکستان به افغانستان گرفته شده است و خواهان همکاری چین بر علیه طالبان می باشند.

از آنجایی که چین مرز ۹۰ کیلومتری با افغانستان دارد، در مورد نقش این کشور در این بحران کمتر صحبت شده...

چین با ورود نیروهای شوروی در سال ۱۹۷۹ از مجاهدین پشتیبانی می کرد. ۹۰ کیلومتری که شما به آن اشاره می کنید، مناطق کوهستانی صعب العبوری هستند که همواره پوشیده از برف بوده و آمد و شدی در این مرز دیده نمی شود و این مرز چندان اهمیتی هم ندارد. آنچه که برای چین خطرناک است در شورش مسلمانان ایالت سین کیانگ که از چند سال پیش تا به امروز ادامه دارد چینی ها در این شورشها را دریای طالبان را دیدند. طالبان نه از خاک افغانستان، بلکه از پاکستان به شمال غرب چین نفوذ کردند و این شورشها را دامنه می زنند. چین چندین بار به پاکستان و افغانستان در این مورد اعتراض کرده و خواهان قطع این دخالت ها می باشد. اگر تاجیک چین سعی می کرد سیاست بی طرفانه در قبال افغانستان اتخاذ کند ولی هر روز که از دخالت طالبان بیشتر می گذرد چین به سیاست روسیه و آمریکا در قبال افغانستان نزدیک تر می شود.